



گفت‌وگویی جهانی

۳ شماره در سال به ۱۷ زبان

گفتگوی جامعه‌شناسانه با
ویرجینا فونتس

گیلرمه لیت گونسالویز

مارگارت آبراهام
ریما ویلکس
پاتریزیا آلبانیز
فرانسوا لشیل
پاتریک جان بورنت
میچل مک‌آیور
میکی والی
الیز مائیولینو
کری وو

نوزدهمین کنگره جهانی
انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی
در تورنتو

مگی والتر،
جوزلین بالتر-اولوا،
جیکوب پرن
کامیلا نائیدو
مگدالنا گریزیب
سیلویا والبی

جنسیت و
خشونت

جی. ام. تاماش
اریک الین رایت
الکسندرا شیلی
اشتفانی وول
باب جسوپ
گیلهرمی لیتی گونسالویس
ساتیش دشیپندای
میشل ویلیامز
راجو داس

مارکس و
جامعه‌شناسی امروز

بخش آزاد

< نابرابری‌های طبقاتی در چین

< دانشگاه‌های دولتی و خصوصی در هند

< معرفی تیم سردبیری جدید و نه‌چندان جدید

چنانچه نقطه نظر علم اقتصاد، بازار و گسترش آن و نظرگاه علوم سیاسی، دولت و تضمین ثبات سیاسی باشد، پس نقطه نظر جامعه‌شناسی، جامعه مدنی و دفاع از جامعه است. در زمانه جباریت بازار و استبداد دولت، جامعه‌شناسی و به ویژه سیمای مردم‌مدار آن، از منافع نوع بشر دفاع می‌کند.

مایکل بورووی، سال ۲۰۰۴، نطق تصدی ریاست انجمن جامعه‌شناسی آمریکا

جامعه‌شناسی جهانی با (...) سه چالش روبرو است. اگر اولین چالش، تنظیم جامعه‌شناسی جامعه و دومی ایجاد جامعه‌شناسی در جامعه باشد، سومین چالش این است که جامعه‌شناسی را برای جامعه بسازیم تا از این هدف خطیر، یعنی جامعه مدنی که بنیان اصلی جامعه‌شناسی بوده، دفاع کنیم.

مایکل بورووی، سال ۲۰۱۴، نطق تصدی ریاست انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

دگرگونی اجتماعی شده‌اند. این فرایندها را می‌توان با وقفه‌های مشخصی هم در جهان شمال و هم در جهان جنوب و هم در شرق و غرب مشاهده کرد. این فرایندها، «رکود جدید» دهه ۷۰ میلادی و فروپاشی سوسیالیسم دولتی و گسترش سرمایه‌داری مالی و جهانی شدن و ظهور کشورهای بریکس و بحران مالی جهانی سال‌های ۹-۲۰۰۸ را دربرمی‌گیرد. انفصال‌های تاریخی مهم دیگر عبارت هستند از برچیدن و بازسازی و پیکربندی دوباره دولت‌های رفاه در نقاط مختلف جهان از دهه ۸۰ میلادی؛ جنبش‌های اعتراضی جدید؛ جنگ‌هایی با انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی و مذهبی بر سر منابع و هژمونی؛ مهاجرت اجباری در مقیاسی بی‌سابقه؛ بینواسازی مادی و بحران اجتماعی در سراسر مناطق و کشورها در نتیجه فجایع زیست‌محیطی؛ و افزایش چشمگیر نابرابری اجتماعی. ما همچنین شاهد (به تعبیر آدورنو) «شورش دنباله‌روهای (conformist rebellion)» پوپولیسم راست جدید و تمایلی به سمت اشکال اقتدارگرایی حکومت دولتی هستیم که ناگزیر در تضاد با جنبش‌های دموکراسی خواهانه‌ای قرار می‌گیرند که به همان اندازه مطرحند و در حال ظهور در جامعه هستند.

این پدیده‌ها نشان‌دهنده توسعه نامتوازی هستند که مجموعه پیچیده‌ای از عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آنها را سبب شده و مهمتر این‌که با عواقب بسیار متنوعی همراه بوده است. همزمان نظاره‌گر روابط متقابل درون و فرامی و همچنین گرایش‌های همگرایانه‌ای همچون تجدید سازمان بازارمحورانه سرمایه‌داری‌هایی هستیم که در غیر این صورت از هم متمایز بودند؛ در عین حال جریان‌های پوپولیستی نوظهوری در ایالات متحده و اروپا و آسیا و آمریکای لاتین؛ رشد مجدد نابرابری‌های خاص طبقه، تقریباً در همه کشورهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی؛ و بازگشت نیرومندان محورها ناپرابری وابسته به جنسیت و قومیت/ملیت را شاهد هستیم.

با وجود این‌که تفاسیر جامعه‌شناسانه از این پدیده‌ها شدیداً ناهمگن و حتی متناقض است، اما توافقی عمومی مبنی بر این وجود دارد که این تغییرات بر روی هسته درونی این رشته اثر گذاشته است. در جهان پساحقیقت، جامعه‌شناسی‌ای که خود را عمدتاً وقف یافتن «حقیقت» کند، ارتباط اجتماعی‌اش را سراسر از دست می‌دهد. جامعه‌شناسی به عنوان رشته‌ای که برای انجام تعهداتش به منظور تحلیل و بازاندیشی و نقد توسعه اجتماعی، بر گفتمان‌هایی از سلطه اتکاء دارد، محکوم خواهد شد. بنابراین جامعه‌شناسان جدای از همه تفاوت‌هایشان، باید نسبت به

ما سردبیران جدید گفتگوی جهانی، اولین شماره مجله‌مان را با دو نقل قول از مایکل بورووی آغاز کرده‌ایم تا تاریخچه غنی این مجله بکتای جامعه‌شناسی مردم‌مدار و جامعه‌شناسی جهانی را پاس بداریم (نگاه کنید به [سرمقاله او در شماره ۷۴ گفتگوی جهانی](#)).

اولین نقل قول، بخشی از سخنرانی اعلام برنامه مایکل به عنوان رئیس انجمن جامعه‌شناسی آمریکا است که در آن برنامه‌ای مجاب‌کننده برای تحکیم جامعه‌شناسی مردم‌مدار ارائه می‌کند. در دومین نقل قول که برگرفته از نطق تصدی ریاست او در هجدهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است، خطوط اصلی جامعه‌شناسی جهانی را بسط می‌دهد. «مشی مردم‌مدار-مشی جهانی» شیوه‌ای است که مایکل با آن لب مطلب باز ده ساله بین این دو سخنرانی را ادا می‌کند. این ده سال دهه‌ای بود که در آن درک او از جامعه‌شناسی و پرسش از چیستی چیزی که جامعه‌شناسی به مثابه رشته‌ای پژوهشی می‌تواند و می‌بایست انجام دهد، به بحث‌های پرشور و حرارتی در سطح بین‌المللی انجامید. به علاوه، این ده سال، دهه‌ای بود که مایکل در حین این‌که در ایالات متحده به تدریس و انجام پژوهش مشغول بود و علی‌رغم (یا در نتیجه) آن، نگرشی انتقادی نسبت به جامعه‌شناسی‌های هژمونیک پیدا می‌کرد، گفتگوی جهانی را تاسیس کرد. او- به همراه جامعه‌شناسان دیگری از سراسر جهان- طی فقط هفت سال این نشریه را به مجله پرفردار جامعه‌شناسی مردم‌مدار تبدیل کرد. نیازی نیست با طرز تفکر مایکل همسو باشیم تا اذعان کنیم که او توانسته به جامعه‌شناسی صدایی فراتر از مباحث درونی میدان ببخشد و به جامعه‌شناسان سراسر جهان، برای یافته‌های پژوهشی و اظهاراتشان در باب امور جهان و تأمل بر رشته پژوهشی مشترکشان، کنکاشگاهی اعطاء کند.

وقتی مایکل از ما جویا شد که برای جانشینی او به عنوان سردبیران گفتگوی جهانی درخواست داده‌ایم یا نه، افتخار کردیم و خشنود شدیم که برای تصدی این مسئولیت به ما اعتماد کرده است. پیش‌بینی تعارضات ملزم با چنین پروژه‌هایی سبب شد که عجلانه تصمیم‌گیری نکنیم. چیزی که ما را -به عنوان جامعه‌شناسان مردم‌مداری که با سنت‌های انتقادی این رشته احساس پیوند می‌کنیم- مجاب کرد، واقعیت هولناکی است که مایکل در سخنرانی‌اش پیرامون «زمانه جباریت بازار و استبداد دولت» و خطر شتاب گرفتن آن به شیوه‌های تازه، شرح داده داشت.

جوامع ما از اواسط دهه ۷۰ میلادی دستخوش فرآیند عمیق و فراگیر

مباحثاتی درباره دیدگاه‌های بدیل توسعه اجتماعی باشد، یا این‌که چطور از منظر فمینیستی نقد شده است و چطور عموماً از نظریه‌اش برای تحلیل سرمایه‌داری‌های معاصر استفاده می‌شود و چطور توسعه دولت یا قانون را می‌توان از منظر مارکسیستی درک کرد و خیلی چیزهای دیگر. ما از طریق نویسندگانی از کشورهای مختلف نسبت به شناخت بین‌المللی از آگاهی کسب خواهیم کرد.

در «بخش آزاد»، مقاله‌ای درباره تأثیر بازاری شدن بر برنامه درسی جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های هند بحث می‌کند. و قطعه‌ای در باب وضعیت کار در چین را منتشر کرده‌ایم. به علاوه، اعضای تیم جدید هیئت تحریریه گفتگوی جهانی که کار خود را با ما آغاز کرده‌اند یا مشغول ادامه کار خود با ما هستند، به معرفی خود می‌پردازند.

حمایت سخاوتمندانه مایکل بورووی همگام با استقبال گرم تیم جهانی مجله و همه افراد انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که در گفتگوی جهانی دست‌اندرکار هستند، این آغاز تازه را آسان ساخته است. مایلیم که از همه آنها قدردانی کنیم و با اطمینان فراوان در انتظار فعالیت مشترکمان در گفتگوی جهانی و چشم به راه ایده‌ها و پیشنهادات تازه‌ای از سراسر جهان باشیم. ■

بریحیت آلباخرو کلاوس دوره،

سردبیران جدید گفتگوی جهانی

تسهیل گفتگو بین افراد دانشگاهی و غیردانشگاهی از طریق مشارکت و درگیر شدنشان در بحث‌های رایج، علاقه مشترکی بین خود ایجاد کنند. ما سردبیران جدید گفتگوی جهانی قصد داریم بینش‌های جامعه‌شناسانه را از سراسر جهان گرد هم آوریم و بحث‌های پویا درباره توسعه اجتماعی و پیشرفت‌های رشته‌مان را ترغیب کنیم.

شماره حاضر با مصاحبه با یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان نظریه وابستگی و متفکران مارکسیست آمریکای لاتین، به نام ویرجینیا فونتس آغاز می‌شود. او ما را دعوت به تأمل درباره تاریخچه این بخش از پژوهش نظری در برزیل و درباره ارتباط مفهوم مارکسیستی سلب مالکیت با نقد اقتصاد سیاسی و درک تحولات پس از کودتای پارلمانی سال ۲۰۱۶ می‌کند.

انتظار می‌رود که بیش از ۵۰۰۰ جامعه‌شناس در نوزدهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در تورنتوی کانادا درباره یافته‌ها و وظایف جامعه‌شناسی در برابر مسائل مبرم زمانه ما بحث و گفتگو کنند. رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، مارگارت آبراهام تصریح می‌کند که چرا موضوع کنگره با عنوان «قدرت، خشونت و عدالت: تأملات، واکنش‌ها و مسئولیت‌ها» از اهمیت فراوانی برخوردار است. پاتریزیا آلبانیس، رئیس کمیته سازماندهی محلی و ریما ویلیکس، رئیس انجمن جامعه‌شناسی کانادا و همچنین پژوهشگران جوانی از سراسر کانادا به ما درکی از این کشور و جامعه‌شناسی آن می‌دهند.

خشونت و جنسیت غالباً موضوع تابویی است. برای آوردن آن در معرض توجه عمومی تلاش‌های مکرری شده است و گستردگی این مسئله خشم شدیدی را برانگیخته است. نویسندگانی از لهستان، بریتانیای کبیر، استرالیا و آفریقای جنوبی به دعوت مارگارت آبراهام، درباره تحولات در این کشورها مطالبی نگاشته‌اند.

دویستمین سالگرد تولد کارل مارکس فرصتی فراهم کرده تا بر روی این موضوع تأمل کنیم که نظریه‌ها و ایده‌های او در جامعه‌شناسی چطور به بحث گذاشته شده است. تعدادی از پژوهشگران را به سمپوزیومی دعوت کرده‌ایم که تحلیل ژرف تاریخ جامعه‌شناسی را با دیدگاه‌هایی درباره مباحثات بین‌المللی پیرامون نظریه مارکس و نقدهایی از چشم‌اندازهای مختلف بر آثار وی را با هم درآمیخته است. مقالات آموزنده آنها نشان می‌دهد که چطور مارکس می‌تواند مرجعی برای نظریه جامعه و برای

<گفتگوی جهانی را به ۱۷ زبان در وبسایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بخوانید.

<نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید: globaldialogue.isa@gmail.com

isa International
Sociological
Association

**GLOBAL
DIALOGUE**



< شورای سردبیری

سردبیر: بریجیت آلتباخر، کلاوس دوره

کمک سردبیران: جوآنا گروینر، کریستین شوکرت

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بورووی

مشاور رسانه‌ای: گوستاو تانیگوتی

سردبیران مشاور:

مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سینه، بنجامین تجربینا، رزماری بربر، ایزابلا بارلینسکا، دیلک جینداگلو، فیلمین گوتیرز، جان هولمود، گیلریمینا جاسو، کاپالانا کاناییران، ماریانا کورکچیان، سایمون مپادیمینگ، عبدالمؤمن سعد، آیسه ساکتانیر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسوکلو، چین-چان یی، الناز دراومیسلاوا.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: ساری حنفی و منیر السعیدانی.

آرژانتین: خوان ایگناسیو پیووانی، پیلار پی پیوگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش: حبیبول حقو خوندکار، حسن محمود، جوول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، آصف بن علی، خیرون نهار، کازی فادیا اشا، حلال الدین، مهمین چوودهاری

برزیل: گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، لوکاس آمارال اولیویرا، بنو وارکن، آنجلو مارتینز جونیر، دمیتری سربونسینی فرناندز.

هند: راشمی جین، جویتی سیدانا، پراگیا شارما، نیدهی بانسال، پانکاج بهاتناگار.

اندونزی: کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا راتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، سینا باستانی، میترا دانشور، وحید لنجان‌زاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو، ماساکی یوکوتا، یوکو ماسویی، کوتا ناکانو، ریهو تاناکا، ماساکی توکومارو، ماریه یاماموتو.

قزاقستان: آیگول زاپروآ، بیان اسماکامبت، آدیل رودینوف، الماش تلسپایوا، کوآنیش تل

لهستان: جاکوب بارسزوسکی، ایوونا بوژادزیوا، کاتارزینا دبسکا، پائولینا دوماگالاسکا، لوکاژ دالنیکا، کریستف گوبانسکی، سارا هرچینسکا، ژوستینا کوشسینسکا، کرولینا میکولژوسکا-زاژاک، آدام مولر، سوفیا پنزا گبلر، الکساندرا زن، آنا واندزل، جاکک زیچ.

رومانی: کوسیم روگینز، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، ماریا-لئوردانا آرسنه، تاتیانا کوژوکاری، دنیس دن، دایانا آلساندرا دمیتیش، رادو دومیترسکو، آیولین گابور، آلینا هوآرا، آلساندرا ایریمیه آنا، کریستینا لوتره، آندا-اولیویا مارین، بیانکا میهایلا، آندره‌آ النا مولدوونو، رارش-میهای موشات، اوآنا النا نگره، میوآرا پارسچیو، کودروت پینازارو، آدریانا سوهودولینو، النا تودور.

روسیه: آنستیزیا دائور، آندری سینلینکوف، الناز دراوو میسلووا.

تایوان: جینگ موآهو.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن



ویرجینا فونتس، نظریه پرداز برجسته مارکسیست در آمریکای لاتین، تأملی دارد بر اهمیت مفهوم مارکسیستی سلب مالکیت برای نقد اقتصاد سیاسی و کاربرت آن برای درک تحولات برزیل، پس از کودتای پارلمانی این کشور در سال ۲۰۱۶.



نوزدهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در جولای ۲۰۱۸ در تورنتوی کانادا برگزار می‌شود. پاتریزیا آلبانی، رئیس شورای سازماندهی محلی و پنج پژوهشگر جوان، چشم‌اندازی از جامعه‌شناسی کنونی کانادا برای ما ترسیم می‌کنند.



به مناسبت ۲۰۰ سالگی مارکس، جامعه‌شناسان سراسر جهان درباره مدخلیت و نقش نظریه مارکسیستی در فهم پیشرفت‌های معاصر در طیف گسترده‌ای از موضوعات از دولت و حقوق گرفته تا نژادپرستی و فمینیسم تأمل کرده‌اند.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانۀ انتشارات SAGE امکان پذیر شده است.

نسخه انگلیسی: ISSN 2519-8688

< مارکس و جامعه‌شناسی امروز

۳۱	۲۰۰ سالگی مارکس
۳۲	مارکس و جامعه‌شناسی، ۲۰۱۸ جی. ام. تاماش، مجارستان
۳۴	مدخلیت مستمر سنت مارکسیستی در برگزشتن از سرمایه‌داری اریک الین رایت، ایالات متحده آمریکا
۳۶	مواجهه فمینیسم با مارکسیسم الکسندرا شیلی، آلمان، واشتفانی وول، اتریش
۳۸	مارکس و دولت باب جسوپ، بریتانیا
۴۰	لانتمام سرمایه‌دارانه: رویکرد مارکسیستی نو به حقوق گیلهرمی لیتی گونسالویس، برزیل
۴۲	مارکس و جامعه‌شناسی در هند ساتیش دشنپندای، هند
۴۴	مارکس در سده بیست و یکم میشل ویلیامز، آفریقای جنوبی
۴۶	مارکس و جهان جنوب راجو داس، کانادا و دیوید فافنس، ایالات متحده آمریکا

< بخش آزاد

۴۸	نابرابری‌های طبقاتی و شکاف‌های اجتماعی در چین جنی چان، هنگ‌کنگ
۵۰	مطالعه تطبیقی دانشگاه‌های دولتی و خصوصی هند
۵۲	نیهایکا جیسوال، هند تیم سردبیری جدید و نه چندان جدید مجله گفتگوی جهانی

< گفتگوی جامعه‌شناسانه

۶	در باب امپریالیسم سرمایه: مصاحبه‌ای با ویرجینا فونتس گیلرمه لیت گونسالویز، ایالات متحده آمریکا
---	---

< نوزدهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در تورنتو

۱۰	قدرت، خشونت و عدالت مارگارت آبراهام، ایالات متحده آمریکا
۱۲	جامعه‌شناسی کانادایی و کنگره جهانی جامعه‌شناسی کانادایی و کنگره جهانی
۱۴	فرصتی برای انجام کار جامعه‌شناختی در کنار هم در کانادا پاتریزیا آلبانیز، کانادا
۱۶	دانشگاه‌های کانادا. مابین بومی و جهانی بودن فرانسوا لشیپل و پاتریک جان بورت، کانادا
۱۷	اثرات وام دانشجویی بر فارغ‌التحصیلان جدید کانادایی اثرات وام دانشجویی بر فارغ‌التحصیلان جدید کانادایی
۱۸	شهرنشدن-دانشمند شدن میکو والی، کانادا
۲۰	کار هویتی و رهبران سیاسی در کانادا الیز مائولیو، کانادا
۲۱	آیا مهاجران در کانادای دارای اعتماد بالا، اعتماد کسب می‌کنند؟ کری وو، کانادا

< جنسیت و خشونت

۲۳	نقطه تلاقی، بومی بودن، جنسیت و خشونت مگی والتر، جوزلین پالتر-اولو و جیکوب پرن، استرالیا
۲۵	خشونت جنسی و «تجاوز اصلاحی» در آفریقای جنوبی کامیلا نائیدو، آفریقای جنوبی
۲۷	آشکارسازی خشونت خانگی در لهستان مگدالنا گریزپ، لهستان
۲۹	به سوی خشونت صفر؟ سیلویا والبی، بریتانیا

«ما جامعه‌شناسان در این برهه دشوار تاریخ، نمی‌توانیم دوری‌گزیدن بی‌اعتنا از تعارضات و مخالفت‌های زمانه خود را تاب آوریم، در غیر این صورت، در معرض خطر قطع نسبت خود با جامعه مدنی قرار خواهیم گرفت.»

مارگارت آبراهام

< در باب امپریالیسم سرمایه

مصاحبه‌ای با ویرجینا فونتس

ویرجینا فونتس یکی از سرشناس‌ترین متفکران مارکسیست این روزها در آمریکای لاتین است. او استاد تاریخ اجتماعی در دانشگاه فدرال فلومیننس و پژوهشگر ارشد بنیاد اوسوالدو کروز (معروف به فیوکروز) در ریودوژانیروی برزیل است او در کتاب خود با عنوان *Re-flexões im-pertinentes: História e capitalismo contemporâneo* که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد، از طریق ترکیب تأملات نظری با تحلیل تجربی، توسعه سرمایه‌داری و اشکال جدید کالایی‌سازی را بررسی کرد. پژوهش‌های او که اساسش مفهوم سلب مالکیت است، تأملی است بر احیاء نقد اقتصاد سیاسی در نظریه اجتماعی. کتاب او با عنوان *O Brasil e o capital-imperialismo. Teoria e história* که در سال ۲۰۱۰ منتشر و به طور گسترده‌ای تحسین گردید، حاکی از اوج تأملات او است. وی در گفتگویی نقادانه با یکی از مهمترین مؤلفان نظریه مارکسیستی وابستگی، به نام روی مائورو مارینی، نظریه امپریالیسم جدیدی را مطرح کرد که توانست مارکسیسم آمریکای لاتین را از تزه‌های دهه ۶۰ میلادی فراتر ببرد. **گیلرمه لیت گونسالویز**، استاد جامعه‌شناسی حقوق در دانشگاه ایالتی ریودوژانیرو با او مصاحبه‌ای کرده است.



ویرجینا فونتس

ویرجینا فونتس: تلاش نظری جدی‌ای برای مجزا کردن نظریه وابستگی مارکسیستی از رویکردهایی وجود دارد که به جای نتایج ضدسرمایه‌داری، نتایج «سازگاران» دارند. کتاب والت ویتمن رستو با عنوان *مراحل رشد اقتصادی: مانیفستی غیرکمونیستی* (۱۹۶۰) تبدیل به سرود مشترک نهادهای بین‌المللی شد تا از این طریق به پذیراندن مرحلهی بپردازند که کشورهای «توسعه‌نیافته» باید طی کنند تا «خود را

گیلرمه لیت گونسالویز: نظریه وابستگی به شکلی مثال‌زدنی در تولید و گردش دانش بر تبعیت فکری‌ای فائق آمده که با اندیشه آمریکای لاتین درآمیخته است. این نظریه به زمینه‌های مطالعاتی گوناگونی در سطح جهان گسترش یافته است. ممکن است به شرح به رسمیت شناخته شدن [نظریه وابستگی] در پرتو امکان باقوه‌اش در توصیف و نقد ساختارهای جامعه سرمایه‌داری بپردازد؟

<<

توسعه دهند». تحلیل‌های متعددی خطا بودن آنها را ثابت کرده است. نهادهای سازمان ملل متحد مانند کمیته اقتصادی آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب نشان داده‌اند که گسترش سرمایه‌داری مانع توسعه کشورهای تازه وارد شده است، زیرا «مبادله نابرابر» سبب استخراج ثروتی شده که این کشورها تولید کرده‌اند و در نتیجه صنعتی شدن آنها را به عقب انداخته است. برخی دیگر توسعه نیافتگی را شکلی از توسعه سرمایه‌دارانه در کشورهای پیرامونی در نظر گرفتند. این نظریه‌ها علی‌رغم انتقادات، همچنان در درون «توسعه سرمایه‌دارانه» تنیده مانده‌اند.

نظریه وابستگی مارکسیستی فراتر از این رویکردها رفت. این نظریه با تحلیل گسترش سرمایه‌داری در نتیجه تشدید نابرابری‌ها، هم به کلیت روابط سرمایه‌دارانه پرداخت و هم به واسطه نظریه ارزش، اشکال خاصی را تحلیل کرد که سرمایه‌داری توسط آنها خود را در کشورهای پیرامونی گسترش داده است. این نظریه، جهش نظری و عملی بزرگی در تصریح لزوم غلبه بر نفس سرمایه‌داری - و نه صرفاً فقدان توسعه آن یا اشکال مختلف وابستگی آن ایجاد کرد.

گل گ: در کار شما تصدیق نقادانه‌ای نسبت به تئوری مائورو مارینی درباره سرمایه‌داری پیرامونی وجود دارد. به نظر مائورو وابستگی بورژوازی آمریکای لاتین منجر به توسعه سرمایه‌دارانه بدشکلی در منطقه شده که اساس آن عملکرد مهارشده قانون ارزش در نتیجه استثمار مضاعف کارگر است. بدین معنی که بورژوازی [کشورهای] پیرامونی، با تبدیل بودجه لازم برای مصرف کارگران به بودجه‌ای برای انباشت سرمایه، موفق شده هم بخشی از ارزش اضافی برای خود حفظ کند و هم بخشی از آن را به سرمایه‌داری مرکز تسلیم کند. این تئریا چه موانعی روبرو است؟

و ف: مائورو متفکری بنیادینی است که دیدگاه دوگانه‌ای درباره این موضوع دارد. به نظر او نقشی که کشورهای پیرامونی مشخصی ایفا کردند، قطعاً [از سوی سایر کشورهای پیرامونی] دنبال نمی‌شود. متغیرهای متعددی چون انباشت سرمایه‌دارانه محلی و کشاکش اجتماعی و دولت و غیره هستند که با امپریالیسم رابطه دارند. تحلیل او با تاریخت گره خورده، زیرا سلسله مراتب ضل و ثابت بین کشورها و انواع دیگر تقلیل‌گرایی را مردود می‌شمارد؛ این چیزی است که به او این امکان را داد تا خرده امپریالیسم^۱ (sub-imperialism) برزیل را در بستر تغییرات سرمایه‌داری بین‌المللی درک کند. به علاوه، او رویکرد ساختاری به قانون ارزش در امپریالیسم را پروراند: استثمار مضاعف کارگران در کشورهای پیرامونی و شکاف بین چرخه‌های تولید و مصرف، انتقال ارزش به کشورهای سرمایه‌داری مرکز را توضیح داده است. بنابراین مائورو تضاد بین امپریالیسم و عمومیت (universality) نظریه ارزش مارکس و بین خاص‌بودگی‌های (particularities) ملی و کشاکش‌های امپریالیستی را در نظر گرفته است.

این اظهارات جسورانه نیازمند تفسیر مجدد است، زیرا این اظهارات همزمان هم به گسترش روابط سرمایه‌دارانه اشاره دارد و هم به فرایندهای نامتوازن استقرار مجدد وابستگی. این اظهارات ما را مجاز می‌کند تا این طور استنباط کنیم که این وابستگی نه روابط ثابتی بین کشورها ایجاد می‌کند و نه به چرخه دائمی خردی در درون سرمایه‌داری فروکاسته می‌شود. در عوض شدت تناقضات این نظریه را آشکار می‌سازد. من گسترش روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه در برزیل را در دوره پس از روند شدید سلب مالکیت از دهقانان تجزیه و تحلیل کرده‌ام. با کاهش «ذخیره» دهقانان، به دلیل الزامات اجتماعی تاریخی برای بازتولید نیروی کار، گرایش به بسط قانون ارزش تقویت شد و متوقف نشد. کارگران به واسطه مبارزات فراوان به

بهبودی جزئی در وضعیتشان دست یافتند، اما به دنبال این بهبود فوراً چرخه تهاجمی سلب مالکیت‌های ثانویه‌ای به راه افتاد که سرمایه آن را ترویج کرد. سلب مالکیت‌های ثانویه بر کشورهای مرکزی هم اثر گذاشت، به همین دلیل است که تز استثمار مضاعف مائورو باید در پرتو وضعیت بین‌المللی به طور مداوم کند و کاو شود.

در رابطه با شکاف بین تولید و مصرف، تغییراتی رخ داده است. در دهه ۶۰ میلادی صنعت برزیل کالاهای لوکسی تولید می‌کرد که برای مصرف اقشار اجتماعی کوچکی یا برای صادرات در نظر گرفته می‌شد. با وجود این از سال ۱۹۷۰ تا کنون اعتبارات مصرف‌کننده، دسترسی به چنین کالاهایی را افزایش داده و شکاف بین تولید و مصرف را تغییر داده و همچنین نابرابری‌ها را تشدید کرده است. مائورو ادعا کرد که خرده امپریالیست بودن برزیل را می‌توان با صادرات کالاها (که ناشی از کمبود مصرف طبقه کارگر استثمار شده مضاعف بود) و با خودمختاری نسبی دولت، توضیح داد. اما من از دهه ۹۰ میلادی ادعان داشته‌ام که تغییر مکان شرکت‌های برزیلی به سایر کشورهای پیرامونی و ایجاد شرکت‌های چندملیتی که مستقیماً سرمایه را صادر می‌کنند یا از نیروی کار و منابع طبیعی کشورهای دیگر بهره‌برداری می‌کنند شاهدی بر خرده امپریالیسم برزیل است. من در کار مائورو فرضیه سرمایه‌داری «بدشکل» را در کشورهای پیرامونی نمی‌بینم، زیرا این ایده بر این ادعا دلالت دارد که این مرحله پیشین می‌تواند به نوعی «سرمایه‌داری بهنجار شده» تحول یابد، ادعایی که مفروضاتی دروغین است.

گل گ: آیا تفاوتی بین مفهوم خرده امپریالیسم مائورو و مفهوم امپریالیسم سرمایه‌داری وجود دارد؟ چرا امپریالیسم سرمایه‌داری؟

و ف: گذر چندین دهه، سبب انفصال تحلیل‌های ما از هم شده است. مائورو بر روند ساختاری انتقال ارزش تاکید دارد، در حالی که من به دنبال یافتن رابطه بین تولید اجتماعی انسان‌های در دسترس برای کار (سلب مالکیت‌ها)، اشکال خاص تمرکز و بین‌المللی‌سازی دارایی‌ها، رویه‌های جدید استخراج ارزش، و بازسازی دولت‌ها و سیاست‌ها (برگرفته از گرامشی) هستم. تضاد بین کار و سرمایه، حتی وقتی به سمت تنش‌های درونی سرمایه‌داری - امپریالیستی حرکت کرد، بیش از پیش با تشدید تناقضات اجتماعی پاسخ گرفته است.

من بسط امپریالیسم سرمایه را مقیاس جدید سرمایه‌داری نامیدم که سرمایه‌های متمرکز شده و رقابتی در کنسرسیوم‌ها در آن نقش ایفا می‌کنند. سلطه درونی سرمایه مستلزم بسط بیرونی آن از خلال بازارها و صادرات و گردش سرمایه و افزایش سلب مالکیت از زمین و حقوق و شرایط محیط زیستی و زیست‌شناختی وابسته به هستی کل مردم است. روابط اجتماعی‌ای را که برای سرمایه اساسی است بر پایه ضدیت شدید با کمونیسم رواج می‌دهند. بخش‌هایی از بورژوازی و برخی از کشورهای پیرامونی را تقویت می‌کنند، اما تنوع سازمان‌های سیاسی آنها به قالبی اسماً «دموکراتیک» فروکاسته می‌شود. اندازه استقرار سرمایه و تراکم آن در کشورهای مرکز و برخی کشورهای پیرامونی منجر به تفوق تلفیق شهوت‌انگیز «دارایی‌های خالص» و «دارایی‌های» بیش از پیش «انتزاعی» و «اجتماعی» شده است. تعداد انگشت‌شمار صاحبان بزرگ سرمایه به سمت ارزش‌افزایی سرمایه (valorization of capital) هجوم می‌برند و «سرمایه‌داران در حال کار» را به سوی متنوع‌ترین و حتی بی‌رحمانه‌ترین حالات استخراج ارزش ترغیب می‌کنند. مالکیت خصوصی منابع اجتماعی تولید (توانایی جمع‌آوری ابزار تولید و نیروی کار برای استخراج ارزش) بی چون و چرا می‌شود. برانگیختن اشکال جدید و وحشتناک کار به واسطه صنعتی شدن همه فعالیت‌های انسانی و تشدید رقابت بین کارگران، سلب

مالکیت‌های گوناگون را تشدید می‌کند.

من سعی کردم از اصطلاحات نئولیبرالیسم و بحران اجتناب کنم. نئولیبرالیسم، سقوط سرمایه‌داری «متمدن» نیست زیرا حاصل گسترش امپریالیسم سرمایه است و نه حاصل بحران‌هایش. ما تحت تأثیر گسترش چشمگیر آن زندگی می‌کنیم: بحران‌ها بر توده‌های در حال رشد کارگرانی تأثیر می‌گذارد که حتی نمی‌توانند دارایی‌های «خالص» را لمس کنند. انسجام سیاسی توده‌های کارگری در فضای ملی به طور متناقضی با گسترش فضایی سرمایه پاسخ می‌گیرد. بخش بزرگی از انسان‌ها در روند تولید و / یا گردش ادغام می‌شوند و نابرابری‌ها تجدید می‌شوند. قالب انتخاباتی-نماینده‌گری را اشاعه می‌دهند، ولی دموکراسی در حال تقلیل یافتن به مدل استبدادی مبتنی بر ثروت است.

گ ل گ: در ریشه مفهوم امپریالیسم سرمایه بحثی درباره سلب مالکیت‌ها نهفته است که به تأملات مارکس درباره -به اصطلاح- انباشت اولیه اشاره دارد. سنت دیرین این بحث به رزا لوکزامبورگ بازمی‌گردد. شما چگونه در این سنت جای می‌گیرید؟ سلب مالکیت به چه معنا است و رابطه آن با استخراج ارزش اضافی چیست؟

و ف: مارکس مُصر است که سلب مالکیت‌ها، دینامیک اجتماعی سرمایه‌دارانه را یکپارچه می‌کند. سلب مالکیت‌ها صرفاً «لحظهٔ اسبق» بر این دینامیک نیستند. وجود کارگران در دسترس، که دربردارندهٔ سرمایه و کار برای استخراج ارزش (ارزش‌افزایی) است، اساسی/اجتماعی برای گسترش روابط اجتماعی سرنوشت‌ساز این دینامیک است. امروزه این امکان دسترسی وسیع، به سمت دسترسی به کل جمعیت میل می‌کند و هستی‌های منفرد را به ضرورتی بی‌ضرر تبدیل می‌کند، در دسترس بودن اجباری برای فروش نیروی کار در هر شرایطی. سلب مالکیت گسترده شرط اجتماعی نخستین و نتیجهٔ گسترش سرمایه‌داری است.

تا همین اواخر اکثریت قریب به اتفاق جمعیت جهان در مناطق روستایی و در شرایط پیشاسرمایه‌داری زندگی می‌کردند. جهان روستایی به منزلهٔ خارجی (exteriority) مؤثر در برابر سرمایه‌داری شهری ظاهر شد، اما این موضوع تغییر کرده است. روزا لوکزامبورگ باور داشت که گسترش سرمایه، به سبب عدم امکان موفقیت سوداگری درون محدودیت‌های سفت و سخت جوامع سرمایه‌داری، به حدود غیرسرمایه‌دارانه نیاز دارد. دیوید هاروی این صورت‌بندی را اصلاح نموده و تصریح کرده که امروزه سرمایه‌داری چنین خارجیت‌هایی را تولید می‌کند («خلع ید» که چهرهٔ سرمایه‌داری «هنجارمندشده» را بیشتر هویدا می‌کند). من مخالفم: سرمایه‌داری «هنجارمند شده» هیچ‌گاه وجود نداشته و در کشورهایی که به ظاهر محقق شده، اشکال وحشیانه و امپریالیستی استخراج ارزش را به کار گرفته‌اند. اینها گزاره‌هایی الهام‌بخش هستند اما ما باید بر این نکته پای بفشاریم که رابطهٔ اجتماعی اساسی، که نسبت به سرمایه درونی است (نه بیرونی)، تولید ضرورت‌ها است و مقدم بر همهٔ آنها تولید هستی‌هایی اجتماعی است که نیاز دارند از طریق بازار وسیلهٔ معیشت خود را فراهم کنند. روزا لوکزامبورگ نقش منکوب‌کنندهٔ گسترش مداوم روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه را به ما یادآوری می‌کند.

گ ل گ: مفهوم سلب مالکیت برای درک تحلیل مارکسیستی به منزله نوعی نقد اقتصاد سیاسی چقدر بنیادی است؟

و ف: دیگر نمی‌شود سلب مالکیت‌ها را نادیده گرفت. همزمان که [روال قدیمی] سلب مالکیت از زمین در مناطق روستایی هنوز ادامه دارد، چند سده است که انواع جدید سلب مالکیت، مردم شهری شده را نیز مبتلا کرده است. من مورد اخیر را سلب مالکیت‌های ثانویه می‌نامم. در

سلب مالکیت ثانویه، درواقع مالکیت ابزار تولید (مانند زمین) از دست نمی‌رود. اکنون سلب مالکیت‌های ثانویه به دو روش عمل می‌کنند: ۱) همانند سلب مالکیت‌های مجلس انگلیس در قرن شانزدهم و هجدهم، همچون عقب‌نشینی مداوم از حقوق از جمله حقوق مرتبط با قراردادهای کاری، پایمال کردن خود قراردادهای در بسیاری از موارد؛ خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی؛ و گشودن بخش وسیعی از فعالیت‌ها به روی استخراج ارزش به‌ویژه در آموزش و پرورش و بهداشت؛ ۲) سلب مالکیت از منابع طبیعی مانند آب و جنگل‌ها که قبلاً برای استفادهٔ اجتماعی بودند و مالکیت انحصاری آنها چندین دههٔ پیش تصورناشدنی بود. درواقع شرایط بازتولید زندگی نیز به وسیلهٔ اختراعاتی در حوزهٔ زندگی زیست‌شناسی و حیات بشری و استفاده از دانه‌های تراریختهٔ نابودگر به انحصار درآمده است.

آشکار کردن همبستگی میان منابع اجتماعی تولید و سلب مالکیت‌ها نشان می‌دهد که سرمایه‌داری چرا نمی‌تواند بدون کار و استخراج ارزش وجود داشته باشد. این تحلیل اشکال متعدد و مرتبط رقابت روزافزون بین‌المللی را در برمی‌گیرد اشکالی که به کارگران محروم از ابزارهای بین‌المللی مقابله تحمیل می‌شود، از وحشیانه‌ترین تا «نوآورانه‌ترین» آنها. صحبت کردن از «مالی‌سازی» کافی نیست، گویی که سرمایه‌داران خوب (تولیدی) و بد (مالی) وجود داشته باشند: آنها تقریباً در همهٔ بخش‌های اقتصاد متحد و با هم عمل می‌کنند و هردو به استخراج ارزش از کارگران وابسته‌اند.

گ ل گ: کودتای پارلمان برزیل در سال ۲۰۱۲ را چگونه توضیح می‌دهید؟

و ف: برزیل به سبب روابط اجتماعی حاکم (سلب مالکیت‌های وسیع اولیه و ثانویه و تمرکز سرمایه به همراه اشکال گوناگون استخراج سرمایه) و روند صنعتی شدنی که مستقیماً با گسترش امپریالیسم سرمایه پیوند داشته، کشوری سرمایه‌داری است. بورژوازی برزیل نقش فعالی در دفاع از امپریالیسم سرمایه داشته است؛ آنها از رشد پایدار به دست آمده از خلال خصوصی‌سازی‌ها و اعطای سرمایه در دولت کاردوسو (حزب سوسیال دموکراسی برزیل) منتفع شده‌اند. دولت بعدی به رهبری حزب کارگر نیز از حقوق سلب مالکیت کرد اما به شیوه‌ای ظریف‌تر. بخش‌هایی از بورژوازی برزیل در طی آن سال‌ها، اشکال رسمی (از طریق تأمین مالی کارزار انتخاباتی) و غیررسمی اقدامات سیاسی را از پیش بردند. آنها از طریق سازمان‌های غیرانتفاعی کوشیدند با استفاده از عضوگیری و کمیابی منابع و جرم‌انگاری، تلاش‌های طبقات کارگری را خنثی کنند.

کودتای سال ۲۰۱۶ را بحران اقتصادی‌ای برانگیخت که در سال‌های ۱۴-۲۰۱۳ آغاز شد و آرایش حاکم را برهم زد. فساد در سطح ملی افشاء شده بود و بخش‌هایی از بورژوازی ضعیف‌تر را ترغیب کرد که یکدیگر را محکوم کنند. برخی از شرکت‌های برزیلی، چندملیتی شدند که تنش‌ها را در داخل و خارج وخیم‌تر کرد. رقبای خارجی، آرایش داخلی این شرکت‌ها را گزارش می‌دادند. و شکنجهٔ قضایی نشان داد بازاریابی داخلی و خارجی ضروری است. اتحاد این طبقات مسلط، بر پایهٔ تسریع و تشدید سلب مالکیت‌های ثانویهٔ وحشیانه از کارگران بنا شد.

دموکراسی اخیر برزیل تحت امپریالیسم سرمایه، متضمن تسکین مردم و همزمان تضمین حمایت از بین‌المللی کردن سرمایهٔ برزیلی بود. این گونه بود که چپ طرفدار سرمایه‌داری (حزب کارگر) اجازهٔ ورود پیدا کرد تا این روند را تضمین کند. هرچند که این مسئله رقابت انتخاباتی و هزینه‌های آن را بالا برد. گروه‌های برزیلی با حمایت هم‌تایان راست تندروی آمریکایی خود کارزار شدیداً ضدکمونیستی‌ای را تأمین مالی کردند که حزب کارگر را مجرم می‌دانست و هدفش این بود که راه رسیدن

به برتری سیاسی را به روی هر چپ ثابت قدمی ببندد. انحصار پخش تلویزیونی، دستور دیکتاتوروار یک‌جانبه‌ای را اعمال کرد که با شدیدترین کنترل پلیسی و خشونت پارلمانی علیه بخش‌های سرکش مردم همراه شد. همهٔ اینها تحت حاکمیت مؤسسات بورژوازی و واری و موازنه‌هایشان (checks and balances) اتفاق افتاد. ما شاهد تسریع/اساسی‌سازی حقوقی (constitutionalization) منافع سرمایه و تضمین سلب مالکیت‌ها و اشکال لگام‌گسیختهٔ استخراج ارزش، از جمله درآمد صاحبان (بومی یا غیربومی) از

بدهی‌های عمومی هستیم. قانون اساسی زمانی اعمال می‌شود که با منافع سرمایه‌داران (برزیلی یا خارجی) سازگاری داشته باشد. ■

۱. کشورهایی که نقش واسطه‌گری بین کشورهای پیرامونی و کشورهای مرکز دارند و همزمان که خود ذیل امپریالیسم قدرتمندترین کشورها هستند، در منطقه و نسبت به کشورهای پیرامونی اطرافشان نقشی امپریالیستی بازی می‌کنند.

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Guilherme Leite Gonçalves <guilherme.leite@uerj.br>

Virginia Fontes <virginia.fontes@gmail.com>

< قدرت، خشونت و عدالت

مارگارت آبراهام، دانشگاه هوفسترای ایالات متحده، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و رئیس کمیته برنامه‌ریزی نوزدهمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی.



مرکز همایش‌های متروی تورنتو، محل برگزاری نوزدهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، ۱۵ تا ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۸.

حدود ۱۲۰۰ نشست سازماندهی شده و ۱۰۰۰۰ خلاصه مقاله به این کنگره ارائه شده است. پیش‌بینی ما این است که بیشتر از ۵۰۰۰ شرکت‌کننده از ۱۵ تا ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۸ از سراسر دنیا به تورنتوی کانادا خواهند آمد تا دانششان را به اشتراک بگذارند و به مبادله ایده‌ها بپردازند و تأمل کنند و به ارائه طیفی از چشم‌اندازهای مختلف به مسائلی بپردازند که در قالب کنگره مطرح می‌شود. موضوع نوزدهمین کنگره جهانی انجمن به قدرت - سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی - اشاره دارد که نیروی غالبی است که جامعه را شکل داده و تغییر می‌دهد. طیف عناوینی که پوشش داده شده، هم به معارضاتی اشاره دارد که با آنها مواجه هستیم و هم به عزم ما برای یافتن راه‌حلی برای خشونت و بی‌عدالتی که جهان ما را زیر فشار قرار داده است.

تصور این که فقط چند ماه به نوزدهمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی در تورنتوی کانادا باقی مانده، دشوار است. جامعه‌شناسان از زمان ظهور این رشته، دغدغه قدرت و خشونت و عدالت و تأثیر آن بر جامعه را داشته‌اند. معارضات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کنونی، اهمیت این دغدغه‌های جامعه‌شناسانه را بیشتر کرده است. عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم ما را ملزم کرده که با این مسائل با فوریت بیشتری از نوروپرو شویم. این کنگره با موضوع «قدرت، خشونت و عدالت: تأملات، واکنش‌ها و مسئولیت‌ها» بستر پراهمیتی برای جامعه‌شناسان و سایر دانشمندان علوم اجتماعی فراهم کرده تا بحث و گفتگو کنند و به طرح راه‌هایی برای بررسی این دل‌مشغولی‌های کلیدی بپردازند؛ دل‌مشغولی‌هایی که به شیوه‌های مختلف حیات ما را زیر فشار قرار داده است.

<<

دل مشغولی‌های کلیدی دربارهٔ جامعه‌شناسی و جامعه

می‌دانیم که دل مشغولی کلیدی جامعه‌شناسان، مطالعهٔ نقادانهٔ رفتارهای اجتماعی و نهادهای اجتماعی است. اما این برای درک این که چرا چیزها این گونه‌اند که هستند، کافی نیست. ما در عین حال باید دانش جامعه‌شناختی خود را برای تغییر معطوف به بهبود جهان به کار بندیم. بدین منظور باید به مسائلی پیردازیم که بر ساختارهای اجتماعی و روابط اجتماعی و رفتارهای اجتماعی اثر می‌گذارد و دربارهٔ معارضات عرصمان با مردم به صحبت مشغول شویم. این کار قطعاً به معنای بسیج جامعه‌شناسی برای به پرسش کشیدن قدرت و قدرتمند است؛ به عنوان مثال تاریخ استعمار و تصاحب زمین در عصر کنونی را نقد و بررسی کند؛ دربارهٔ ساختارها و فرایندهای فرهنگی که خشونت علیه مردم بومی و اقلیت‌ها را تداوم بخشیده، تأمل کند؛ از نو به سراغ پدرسالاری و خشونت و تبعیض مداوم علیه زنان برود؛ خشونت جنگ‌ها و درگیری‌ها و فقر و نژادپرستی و خشونت جنسیتی و تقاطعی (intersectional) و مهاجرت اجباری و خلع ید پس از جنگ را با هدف نهایی ایجاد جهانی عادلانه‌تر مطالعه کند. در این زمینه، «قدرت» و «خشونت» و «عدالت» اصطلاحاتی هستند که لُب مطلب دل مشغولی‌های کلیدی در دنیای امروز را ادا می‌کنند؛ دل مشغولی‌هایی که باید توجه‌ها را به آنها معطوف کنیم و بنابراین به همراه یکدیگر، موضوعی به موقع و مناسب برای نوزدهمین کنگرهٔ جهانی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی برگزینیم.

ما در دل هیاهوی خشونت و جنگ‌ها و درگیری‌ها و نفرت هستیم و همچنین در زمانه‌ای که نظام‌های موجود در آشفتگی به سر می‌برند، نهادهایی که زمانی تکریم می‌شدند از هم می‌گسلد و خود دموکراسی نیز در بحران به سر می‌برد. دولت به مثابهٔ نهاد، در بسیاری از نقاط جهان همچون وسیله‌ای برای تشویق ملی‌گرایی افراطی و انگیزه‌های بیگانه‌هراسانه فهمیده می‌شود و از قدرتش برای ستم به اقلیت‌ها و گروه‌های مخالف و غیرسازش‌کار سوءاستفاده می‌کند. الیگارش‌های هژمونیک وجود دارند که خشونت‌های لگام‌گسیخته‌ای را علیه ملت‌های آسیب‌پذیر کوچک‌تر روا می‌دارند و حتی سازمان‌هایی که هدفشان حفظ نظم جهانی است، بیچاره‌وار به تماشا نشسته‌اند و یا ناکارا هستند. ایده‌آل‌های عدالت‌خواهانه به ابزارهای منعطفی تبدیل شده‌اند که در خدمت قدرتمندان هستند و تمام ملت‌ها به اسم «ترویج دموکراسی» ویران شده‌اند. «جنگ علیه تروریسم» بهانه‌ای تمام‌عیاری است که از آن برای محدود کردن آزادی‌ها و حقوق فردی بهره می‌برند. اینها به معنی زادی و عدالت و دموکراسی است؟ در قلب خشونت و نفرت و خشمی که دنیای ما را زیر و رو می‌کند، بی‌عدالتی و نابرابریِ پژوهشی نهفته است که زائیدهٔ رژیم اقتصادی نئولیبرال با تمرکز تک‌محوره‌اش روی بازار و سودآوری است. به موازات آن، مداوماً نیروی دولت برای محافظت از هژمونی نخبگان قدرت در میان ملت‌ها و برای حفظ وضع موجود استفاده می‌شود. نه تفوق دولت و نه قدرت بازار برای خلق جهانی بهتر موفق نبوده‌اند. مسئولیت ما به عنوان جامعه‌شناس در این جهان پر خشونتِ ستیزآفرین این است که به تحقیق و پرسش دربارهٔ نهادهای مسلط و باورها و ایدئولوژی‌ها و کردارهایی پیردازیم که به نظر می‌رسد نابرابری و بی‌عدالتی را تشدید کرده‌اند.

در بطن این تاریکی، کور سوی امید در دست گروه‌ها و جنبش‌های غیرخشونت‌آمیز و مداخلات بشردوستانه و روندهای صلحی است که اجتماعات را توانمند کرده و خشونت را کاهش داده و عدالت را ترویج

کرده‌اند. جنبش‌های اعتراضی که حول محور مخالفت با استبداد و شکاف بین ممتازان و سایرین و تخریب محیط زیست و بیکاری و سایر بی‌عدالتی‌ها می‌گردند، دلالتان قدرت را به مبارزه می‌طلبند. با وجود این، هنگامی که مقاومت رو به زوال باشد و جنبش‌ها برای تضمین روند تغییرات نهادی پایدار نباشند، بازگشت نخبگان قدرت و وضع موجود تقریباً اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و غالباً با تشدید سرکوب‌ها همراه خواهد شد. خط سیر اعتراضات شهروندی یادآور تلخ این موضوع است که گرچه پیگیری عدالت اجتماعی کوششی بی‌پایان و اغلب مستاصل‌کننده است، اما ما نباید تسلیم شویم. این کنگره با طرح مسائلی که برای خیر عمومی حیاتی هستند، منافع جامعهٔ مدنی بیان می‌کند.

موضوع این کنگره، تأکید قاطعی بر این موضوع است که ما جامعه‌شناسان در این برههٔ دشوار تاریخ، نمی‌توانیم دوری‌گزیدن بی‌اعتنا از تعارضات و مخالفت‌های زمانهٔ خود را تاب آوریم، در غیر این صورت، در معرض خطر قطع نسبت خود با جامعهٔ مدنی قرار خواهیم گرفت، جامعهٔ مدنی‌ای که دینفعان اصلی [جامعه‌شناسی] هستند. این موضوع در جای خود به معنی ارائهٔ جامعه‌شناسی جسور بافتمند جهانی مردم‌مداری است که فعالانه درگیر مسائل پیچیدهٔ جهان عمیقاً متلاطم ما شود. این اجتماع بزرگ جامعه‌شناسان و همکاران دانشمندان علوم اجتماعی و روزنامه‌نگاران و فعالان نمی‌تواند جریان‌های سردرگم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اثرگذار بر جامعهٔ مدنی را نادیده بگیرد. مسائل خشونت و عدالت اجتماعی که با نابرابری و قوم‌مداری و ملی‌گرایی افراطی و بیگانه‌هراسی و حقوق بشر مرتبط است، باید در مرکز کنکاش‌های ما باشد.

از آنجایی که جامعه‌شناسی بینش‌های رشته‌های دیگر را در خود ادغام می‌کند، بنابراین موقعیت یگانه‌ای دارد تا برای جستن پاسخ‌هایی به مبرم‌ترین دل مشغولی‌های جامعه، مشارکتی چشمگیر و معنادار با آنها داشته باشد. موضوع ما با عنوان «قدرت، خشونت و عدالت» در میان رشته‌هایی چون علوم سیاسی و اقتصاد و انسان‌شناسی و روان‌شناسی و تاریخ، از اهمیت برخوردار است؛ رشته‌هایی که چشم‌اندازهای گوناگونی را به جهان ما عرضه می‌کنند و در مبارزهٔ بی‌پایان برای رسیدن به عدالت اجتماعی حیاتی هستند. نوزدهمین کنگرهٔ جهانی جامعه‌شناسی، در این کوشش سراسری برای تولید و به اشتراک‌گذاری دانش و درگیر شدن در فعالیت جمعی به منظور ایجاد تغییرات اجتماعی، برای جامعه‌شناسان و سخنرانان رشته‌های مختلف، صحنه‌ای تدارک دیده تا چشم‌اندازهای خود دربارهٔ عناوینی را به اشتراک بگذارند که ذیل مجموعهٔ گستردهٔ نشست‌ها قرار می‌گیرند. در انتظار دیدار شما در تورنتو هستیم! امیدوارم که با یکدیگر بتوانیم درکمان از معارضات پیچیدهٔ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دنیای متلاطم خود را ژرف‌تر کنیم و شیوه‌های موثری برای مقابله با نیروهایی بیابیم که مرتکب خشونت می‌شوند و برابری و عدالت را از درون تخریب می‌کنند. ■

۱. اصطلاحی برای بازشناسی محل تقاطع نظام‌های گوناگون قدرت و خشونت مانند نظام جنسیت و نژاد و طبقه که با یکدیگر گره می‌خورند و کسانی را متأثر می‌کنند که حاشیه‌ای‌ترین افراد جامعه هستند.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید: مارگارت آبراهام

Margaret Abraham <Margaret.Abraham@Hofstra.edu>

< جامعه‌شناسی کانادایی

و کنگره جهانی

ریما ویلکس، دانشگاه بریتیش کلمبیا، رئیس انجمن جامعه‌شناسی کانادا، هماهنگ‌کننده برنامه کمیته پژوهشی منطق و روش (RC33) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و عضو کمیته سازماندهی محلی نوزدهمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی.



جامعه‌شناسان کانادایی و اعضای انجمن جامعه‌شناسی کانادا (<http://www.csa-scs.ca>) برای میزبانی نوزدهمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بسیار هیجان‌زده هستند. کنگره از ۱۵ ژوئیه تا ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۸ در شهر تورنتو، استان اونتاریو، کانادا برگزار خواهد شد، در نتیجه نمایندگان و شرکت‌کنندگان در سرزمین‌هایی دیدار خواهند کرد که در آن مردم وندات (Wendat) و آنیشابه (Anishinabek) و اتحادیه اودنوسائونی (Haudenosaunee) با هم میثاق کمربند صدفی بشقاب و قاشق (Dish With One Spoon Wampum Belt Covenant) بسته‌اند، که توافقی است که منطقه دریاچه‌های بزرگ و همچنین سرزمین‌های قبیله میسیساگاس (Mississaugas) از بومیان اولیه ناحیه نیوکردیت را به طور صلح آمیز تقسیم و محافظت می‌کند.

از آنجایی که اعلامیه‌های سرزمینی بیش از پیش در حال تبدیل شدن به جزء رایج رخدادهای عمومی در کانادا هستند شایسته توضیح و تشریح هستند. ریشه‌های این اعلامیه‌ها به فعالیت‌های بومی دیرینه و به توجهات اخیر کمیته حقیقت و آشتی مدرسه اقامتی سرخ‌پوستان آمریکای شمالی در سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ باز می‌گردد. با وجود این که اعلامیه‌ها نوش‌دارویی برای آسیب‌های گذشته و حال نیست، اما مسائلی که این

جامعه‌شناسان کانادا در انتظار استقبال از پژوهشگران سراسر جهان هستند.

به واقعیت تجربی دائم‌التغییر و متنوع گشوده هستند؛ و به همین ترتیب ۱۰۰۰ عضو انجمن که در بیش از ۲۸ گروه پژوهشی اعم از جامعه‌شناسی کاربردی تا نظریه اجتماعی مرتبط با جامعه‌شناسی یا جامعه‌شناسی علم و فناوری و دانش جای گرفته‌اند، این گونه‌اند. برخی از قوی‌ترین مقالاتی که اعضا و گروه‌های پژوهشی به این رشته عرضه می‌دارند در نشریه کانادایی جامعه‌شناسی <https://www.csa-scs.ca/canadian-review>، مجله ممتاز انجمن جامعه‌شناسی کانادا منتشر شده است.

با مطالعه این مجله و ملاقات با افراد در نشست‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی مشاهده خواهید کرد که جامعه‌شناسان کانادایی نیز عمیقاً دل‌مشغول عدالت اجتماعی و خلق آثاری عملی مرتبط با سیاستگذاری و گنجاندن خود در نقش جامعه‌شناسان مردم‌مدار هستند. با این وجود کارهای زیادی هست که باید انجام شود. کنگره جهانی فرصتی برای جامعه‌شناسان سراسر جهان خواهد بود تا به کاوش درباره تفاوت‌ها و شباهت‌های تجارب و پاسخ‌هایمان به قدرت و خشونت و عدالت بپردازند. ما بی‌صبرانه در انتظار مقدم شما در تابستان امسال هستیم. ■

۱. نام بومیان مختلف سرزمین‌های آمریکای شمالی و به خصوص اونتااریو کانادا

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Rima Wilkes <wilkesr@mail.ubc.ca>

کار مطرح می‌کند به خوبی درون موضوع کنگره جهانی جامعه‌شناسی - با عنوان قدرت، خشونت و عدالت: تأملات، واکنش‌ها و مسئولیت‌ها می‌گنجد. اعلامیه‌ها در بستر کانادا چیزی است که برای تحسین و قدردانی و همچنین نشان دادن آگاهی مردم و تاریخ سرزمین استفاده می‌شده است. اعلامیه از کردارهای سیاسی است که امکان یادآوری رک و بی‌پرده استعمار سکولار و تعهدات پیمان‌نامه‌ای و ناکامی کانادا در حمایت از آنها - به خصوص به افراد غیرسرخ‌پوست - در اختیار می‌گذارد.

کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی مجالی فراهم می‌کند برای گوش سپردن و آموختن و گفتگو درباره مسائل مبرمی که کرداری همچون اعلامیه‌ها و بسیاری از کردارهای دیگر با هزاران پژوهشگر از سراسر دنیا مطرح‌شان کرده است. در حالی که بسیاری از شرکت‌کنندگان برای اولین بار به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌پیوندند، سایرین دهه‌ها تجربه حضور [در این انجمن] را دارند. مشارکت در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و به‌طور خاص کنگره جهانی، ما را به شیوه‌ای دورهم جمع می‌کند که بدون این فرصت یگانه امکان دیدار وجود نخواهد داشت.

این کنگره همچنین به جامعه‌شناسان کانادایی این فرصت را اعطا می‌کند که با جهان تعامل کنند. از جمله نقاط قوت متعدد جامعه‌شناسی کانادا، تعهد واقعی و اصیل به تکرگرای نظری و روش‌شناختی است. جامعه‌شناسان کانادایی مانند هم‌تایان خود در کشورهای دیگر، نسبت

< فرصتی برای انجام کار جامعه‌شناختی در کنار هم در کانادا

پاتریزیا آلبانیاز دانشگاه ریرسون در کانادا و رئیس شورای سازماندهی محلی در نوزدهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



به ما یادآوری می‌کند. همانطور که مائولیونو نشان می‌دهد، کانادا جایی است که ما به فردی جوان و ظاهراً ترقی‌خواه مثل جاستین ترودو برای نخست‌وزیری رأی می‌دهیم، اما شاهد هستیم که یک کاندیدای زن برای سمت شهردار - اولیویا چو، در یکی از شهرهای کانادا با بیشترین تنوع قومی یعنی تورنتو - همچنان مجبور به مذاکره و آماده کردن هویتش به شکلی متفاوت از رقبای مرد سفیدپوستش است. ما دائماً تلاش می‌کنیم تا خودمان را از ایالات متحده متمایز کنیم، اما همانطور که لَشپِل و بورنت می‌گویند، در دانشگاه‌هایی درس می‌خوانیم و کار می‌کنیم که مکان‌هایی برای حکمرانی سرمایه علمی آمریکا باقی می‌مانند. مقاله والی به شکل درخشانی زیبایی طبیعت کانادا را به ما خاطر نشان می‌سازد، اما در کنارش به گونه‌های در معرض خطر و محیط زیست تحت فشار این کشور اشاره می‌کند.

کانادا نقات قوتی دارد، اما زندگی بسیاری از ساکنینش به طور پیچیده‌ای در شبکه‌ای از نابرابری تنیده شده است. در حالی که جامعه‌شناسی کانادا اغلب تلاش کرده است تا این نابرابری‌ها را شناسایی کند، در این راه بدون اشتباه هم نبوده است. این مسئله از چشم نخست‌وزیر سابق (محافظه‌کار) کانادا، استیون هارپر دور نماند.

< انجام کار جامعه‌شناختی، در کانادا و فراتر از آن

در سال ۲۰۱۳، در واکنش به پرسش‌هایی درباره حمله تروریستی خنثی‌شده در یک قطار شهری، استیون هارپر که در آن زمان نخست‌وزیر بود، اعلام کرد که حالا زمان «انجام کار جامعه‌شناختی» نیست. همین طور

اول جولای سال ۲۰۱۷، کانادا صد و پنجاهمین سالگرد تأسیسش را جشن گرفت. کانادایی‌ها در کل سال تشویق شدند این واقعیت را جشن بگیرند که کانادایی هستند و در جایی زندگی می‌کنند که براساس معیارهای زیادی - تولید ناخالص ملی، میزان باسوادی، مشارکت نیروی کار زن، نسبت جمعیتی که به دنبال تحصیلات عالی هستند و غیره - به عنوان یکی از به بهترین کشورهای جهان برای زندگی شناخته شده است. در حالی که چیزهای زیادی برای جشن گرفتن وجود دارد، چیزهای بیشتری مورد انتقاد هستند.

< پارادوکس کانادا

عظمت مجموعه معیارها و جایگاه جهانی ما قابل انکار نیست؛ البته مگر اینکه به تازگی به کانادا مهاجرت کرده باشید، فردی دارای معلولیت، بومی، مادری تنها و مشغول بزرگ کردن بچه‌ها، عضوی از یک گروه نژادی، فردی ساکن شمال کانادا یا سرپرست خانواری باشید که سعی می‌کند با چند کار نیمه‌وقت حساب و کتاب‌هایش را هم‌تراز کند و خانواده‌اش را تأمین کند. اگر یکی از این شرایط را داشته باشید، احتمالاً تبعیض، تزلزل، فقر و بهبودپذیری از ویژگی‌های زندگی‌تان هستند.

پنج بخش ویژه در این شماره گفتگوی جهانی در کنار هم، توسط تعدادی از دانشمندان نخواستۀ جامعه‌شناسی کانادا نوشته شده‌اند و کانادا را به عنوان یک پارادوکس مطرح می‌کنند. برای مثال، وو اشاره می‌کند که کانادا محلی برای «اعتماد بالا» به دیگران است، در حالی که مک‌آیور نابرابری‌های قابل توجه و حجم بالای وام‌های دانشجویی را

و ارزش اجتماعی و تاریخی‌شان انتخاب شدند. آنها نمایانگر کار بیش از بیست دانشمند کانادایی برجسته و در حال ظهور هستند که باور داریم به نمایندگان کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، «طعمی» از جامعه‌شناسی کانادا را می‌پشانند. لطفاً در یک یا چند نشست موضوعی کانادا که در زیر معرفی می‌شود، به ما بپیوندید:

- جامعه‌شناسی می‌تواند چه چیزی دربارهٔ اسکان کودکان و جوانان مهاجران به ما بیاموزد؟
- دولت چطور جنبش‌های اجتماعی را شکل می‌دهد
- جامعه‌شناسی کانادا در دوران بلاتکلیفی: تأمل دربارهٔ گذشته/مواجهه با آینده
- زنان بومی گم‌شده و به قتل رسیده در کانادا: جامعه‌شناسی می‌تواند چه منفعتی داشته باشد؟

کمیتهٔ سازماندهی محلی پان-کانادایی-متشکل از شری فاکس، سرپرست انجمن جامعه‌شناسی کانادا، دکتر جیم کانلی از دانشگاه ترنت؛ دکتر ایوی تاستوگلو از دانشگاه سنت ماری؛ مارگارت بانسرز، کاندیدای دکتری از دانشگاه رایرسون؛ دکتر مارک استودارت از دانشگاه مموریال؛ دکتر سیمون لنگولیز از دانشگاه لاول؛ دکتر سوزان مک‌دنیل از دانشگاه لتبریج؛ دکتر ریما ویلکز از دانشگاه بریتیش کلمبیا؛ و دکتر میرنا داوسون از دانشگاه گولف - بر این باور بود که بر قدرت، خشونت و نابرابری تأکید کند که در کشاکش‌ها و بسیج‌سازی جمعی مردم بومی در کشورمان نشان داده شده است. ما تلاش کردیم تا این موضوع مهم را در لوگوی کنگره جهانی بازتاب دهیم که توسط هنرمند بومی کانادایی، لیدیا پرینس طراحی شده است. کنگره جهانی جایگاهی مهم برای تأکید بر کار دانشمندان کانادایی و فعالانی فراهم می‌کند که مسیری به سوی سازش و آینده‌ای بهتر ترسیم می‌کنند.

نوزدهمین کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی فرصتی برای گرد همایی و در میان گذاشتن ایده‌ها و واکنش‌ها به قدرت‌زدایی، خشونت و نابرابری‌ای است که به اجتماعات قدرت داده، خشونت را کاهش داده و عدالت را ترویج داده است. زمان آن است که بحث کنیم، فکرهای جدیدی تولید کنیم و شبکه‌سازی کنیم و برای گام‌های بعدی به سوی ساختن جوامعی عادلانه‌تر برنامه‌ریزی کنیم. زمان آن است که اینکه چه کسی هستیم و به عنوان جامعه‌شناس چه می‌کنیم را جشن بگیریم. به ما بپیوندید! مشتاقانه منتظر رسیدن شما به تورنتو در ماه جولای هستیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Patrizia Albanese <palbanes@soc.ryerson.ca>

در پاییز سال ۲۰۱۷، وقتی قاضی ارشد ایالات متحده، جان رابرتز بحثی را «حرف‌های قلمبه سلمبهٔ جامعه‌شناختی» خواند و مختوم اعلامش کرد، گفته شد که وی با کل رشتهٔ جامعه‌شناسی دشمنی دارد. چنین حملاتی عجیب نیستند، چرا که ما جامعه‌شناس‌ها اغلب وقتی در تحقیقات، تدریس‌ها و کنش‌های اجتماعی‌مان با مسائل قدرت، خشونت و (نا)عدالتی مواجه می‌شویم، مرجعیت را به چالش می‌کشیم.

بنابراین، در پاسخ به جمله‌ی هارپر که «حالا زمان انجام کار جامعه‌شناختی نیست»، با احترام التماس می‌کنیم که با این حرف موافق نباشید! با توجه به جو پر آشوب اجتماعی-سیاسی و ناپایداری‌های زیست‌محیطی که باعث عذاب این سیاره شده‌اند، حالا دقیقاً زمان این کار است. انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و انجمن جامعه‌شناسی کانادا بر این باورند که ما در مقیاس جهانی موقعیت خوبی برای این کار داریم و در همین حال، به شما و هزاران نمایندهٔ دیگر در نوزدهمین کنگرهٔ جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، در ماه جولای ۲۰۱۸ در تورنتو خوشامد می‌گوییم.

نوزدهمین کنگرهٔ جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی با محور قدرت، خشونت و عدالت: بازتاب‌ها، واکنش‌ها و مسئولیت‌ها که توسط رئیس‌الهام بخش و شدیداً سخت‌کوش انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، دکتر مارگارت آبراهام انتخاب شده است، به تمام جامعه‌شناسان از سراسر جهان جایگاهی برای پیشنهاد کنش و جستجوی تغییر مخصوصاً در این زمانهٔ نابسامان می‌دهد. این رویداد و محور مغتنمش، فرصتی فراهم می‌کند تا و فعالان و خبگانی از سراسر جهان شبکه‌سازی کنند و تحقیقات، نظریه‌ها، پیشنهادات سیاست‌گذاری و کنش اجتماعی را با هم تبادل کنند.

< جامعه‌شناسی کانادا در نوزدهمین کنگرهٔ جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

نوزدهمین کنگرهٔ جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی همچنین به جامعه‌شناسان کانادایی فرصتی منحصر به فرد می‌دهد تا در این میزبانی شریک باشند و دانش و همکاری‌های کانادایی را به نمایش بگذارند. علاوه بر صدها جامعه‌شناس کانادایی که با جدیت در کنگرهٔ جهانی شرکت خواهند کرد، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در برنامهٔ کنگرهٔ جهانی چهار بخش مهم برای انجمن جامعه‌شناسی کانادا در نشست‌های موضوعی کانادا در نظر گرفته است. این نشست‌ها نتیجهٔ فراخوانی در سراسر کانادا برای پروپوزال‌ها و فرآیند بازاندیشی رقابتی هستند. آنها براساس به‌موقع و مرتبط بودن‌شان، دامنهٔ پان-کانادایی بودن سخنران‌شان،

< دانشگاه‌های کانادا مابین بومی و جهانی بودن

فرانسوا الشپل و پاتریک جان بورت از دانشگاه بریتیش کلمبیا در کانادا

شبکه‌های تبادل دکتری، برای اطلاعات بیشتر وبسایت
<http://www.relational-academia.ca/canada-network.html>
را ببینید.
عکس از ریلیشنال-آکادمیا.



آفریقای جنوبی (۶ موقعیت) و هند (۴ موقعیت) هستند - تنها ۱۹ دکتری (کمتر از ۰.۵ درصد) در دانشگاه‌های گروه ۵ تایی را دربرمی‌گیرند.

فراتر از اقتصاد سیاسی در حال تغییر دانشگاه‌های تحقیق محور کشورهای توسعه یافته که مشتاق به افزایش سهم‌شان از دانشجویان بین‌المللی هستند، آیا واقعاً می‌توان درباره «دانشکده بین‌المللی» در گروه ۱۵ تایی دانشگاه‌های کانادا صحبت کرد؟ خاستگاه کشوری مدرک اول هیئت علمی آشکار می‌سازد که طی بیست سال گذشته، نسبت دانشمندان در سطوح بالاتر دانشگاه‌ها که مدرک کارشناسی‌شان را بیرون از کشورهای انگلو-آمریکن دریافت کرده‌اند از ۹ به ۱۸ درصد رسیده، یعنی دوبرابر شده است، که نیمی از آنها اساتیدی از ۳۴ کشور در حال توسعه هستند که مدرک دکتری‌شان را از یک دانشگاه آمریکایی گرفته‌اند.

در مراتب بالاتر محیط دانشگاهی کانادا، بین‌المللی شدن می‌تواند دو چیز باشد: یا واژه‌ای دیگر برای آمریکایی سازی یا بین‌المللی شدن متأثر از آمریکا. تحقیق ما بر موقعیت مرکزی آمریکا در چرخه بی‌تناسب دانش، دانشجویان و دانشمندان در سراسر جهان تأکید می‌کند. اما مهم‌تر برای زمینه ملی این است که این تحقیق همچنین موقعیت غالب مسلط دانشگاه‌های کانادا را نشان می‌دهد که در غلبه زبان انگلیسی بر میدان جهانی علوم اجتماعی سهمیم است، در حالی که به طور همزمان، در معرض یک موقعیت بومی مسلط قرار دارد که سرمایه علمی آمریکا بر آن حکمفرماست. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

François Lachapelle <f.lachapelle@alumni.ubc.ca>

Patrick John Burnett <pjb@sociologix.ca>

در سال‌های اخیر رتبه‌بندی‌های جهانی دانشگاه‌ها، دورنمای بین‌المللی دانشگاه‌های برتر تحقیقاتی کانادا را تحسین کرده است، در حالی که دانشگاه‌های برجسته در کشور با افتخار جستجوی جهانی‌شان برای استخدام بهترین داوطلبان دارای صلاحیت را اعلام کرده‌اند. به دنبال بی‌ثباتی‌های سیاسی اخیر در آمریکا و انگلستان، دانشگاه‌های کانادا آماده بوده‌اند تا هجوم افراد بیزار از ترامپ و برگزیت را بپذیرا باشند و هدف خود برای شهرت و برتری جهانی را پیش ببرند.

پروژه Relational Academia (www.relational-academia.ca) تغییر در معنای دانشگاه «خوب» در کانادا از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا امروز را بررسی می‌کند. در طول اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۹۰ - دوره ظهور ملی‌گرایی و تسلط مفروض آمریکایی در کانادا - یک دانشگاه «خوب» متعهد به استخدام اساتید کانادایی و آموزش محتوای کانادایی برای منافع اقتصادی، اخلاقی و مدنی شهروندان (مثل جنبش کانادایی سازی) بود. در مقابل، در دو دهه گذشته مأموریت دانشگاه «خوب» تغییر کرده است. حالا این مأموریت به افزایش مشارکت بین‌المللی دانشجویان، کارکنان، هیئت علمی و فارغ‌التحصیلان و حضور و حیثیت فزاینده بین‌المللی مربوط است. برای مستند کردن ویژگی‌های این تغییر از بومی‌گرایی تا جهانی‌گرایی، ما مدارک تحصیلی ۴۹۳۴ دانشمند علوم اجتماعی را جمع‌آوری کردیم که در ۱۵ دانشگاه برتر تحقیق - محور کانادا (گروه U15) طی سال‌های ۱۹۷۷ و ۲۰۱۷ کار کرده‌اند.

نتایج بررسی خاستگاه کشوری مدارک دکتری هیئت علمی نشان‌دهنده افزایش قابل توجه در نسبت استخدام افراد آموزش دیده در کانادا در سطوح پایین و میانی دانشگاه‌های انگلیسی زبان گروه ۱۵ تایی طی ۴۰ سال گذشته است. در واقع این دانشگاه‌ها دانشکده علوم اجتماعی‌شان را کانادایی سازی - یا آمریکایی‌زدایی - کرده‌اند. با این حال در طول این دوران، دانشگاه تورنتو، دانشگاه مک‌گیل و دانشگاه بریتیش کلمبیا تا حد زیادی تحت تسلط اساتید آموزش دیده در آمریکا (بالای ۷۰ درصد) باقی مانده‌اند. بین سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۱۷، سه کشور انگلیسی زبان - کانادا، آمریکا و انگلستان - بیش از ۹۰ درصد خاستگاه کشوری دکتری‌ها از تمام هیئت‌های علمی را به خود اختصاص داده‌اند، در حالی که دانشگاه‌های کشورهای در حال توسعه - که پیش‌تازهایشان دو مستعمره سابق بریتانیا،

< اثرات وام دانشجویی بر فارغ التحصیلان جدید کانادایی

میشل ملور، از دانشگاه تورنتو در کانادا

فارغ التحصیلان دانشگاهی در مقایسه با نسل دوم اثر نامطلوبی می‌گذارد. با استفاده از تکنیک‌های رگرسیون پیشرفته، مشخص شد که سطح بالایی وام دانشجویی با گزارش‌های فارغ التحصیلان نسل اولی همبستگی دارد که می‌گفتند نمی‌توانستند برای شغلی که بعد از فارغ التحصیلی می‌خواستند صبر کنند و شغل فعلی‌شان آنچه آرزویش را داشتند نیست و مجبور شده‌اند برای پیدا کردن شغل به شهرها یا کشورهای دیگر نقل مکان کنند. علاوه بر این، در مقایسه با دانشجویان نسل دوم، احتمال داشتن شغل موقت برای فارغ التحصیلان وام‌دار نسل اول بیشتر است، آنها تعداد بیشتری کارفرما در سه سال بعد از فارغ التحصیلی داشته‌اند، دارای منافع شغلی کمتری هستند و هم در دو سال اول و هم در سه سال اول بعد از فارغ التحصیلی درآمدهای کمتری دارند. همچنین عجیب نیست که با توجه به درماندگی بیشتر دانشجویان وام‌دار نسل اول برای پیدا کردن شغل بعد از فارغ التحصیلی و تجربه مخاطره بیشتر در بازار کار، متوجه شدم که این گروه در مقایسه با دانشجویان بدون وام نسل اول و نیز دانشجویان نسل دومی که وام دارند و وام ندارند، رضایت شغلی پایین‌تر و رضایت کمتر از زندگی را گزارش می‌کنند و به طور قابل توجهی احتمال کمتری وجود دارد که بگویند اگر می‌توانستند به عقب برگردند دوباره همان مدرک را می‌گرفتند. این یافته‌ها دلالت‌های مهمی برای ارزیابی‌های مدرن دانشگاه به عنوان برابرکننده‌ای عالی دارند.

این یافته‌ها نشان می‌دهند که وقتی وام دانشجویی برای فراهم کردن دسترسی به تحصیلات بالاتر استفاده می‌شود، نابرابری را تشدید می‌کند و اثرات برابرکننده دانشگاه را باطل می‌کند. وام دانشجویی استیصال در جستجوی شغل دانشجویان نسل اول ایجاد می‌کند و پیامدهای این استیصال مخاطره شغلی بیشتر است که منجر به کیفیت پایین‌تر شغل و درآمد می‌شود. به ویژه این یافته که فارغ التحصیلان وام‌دار نسل اول گزارش کردند که اگر می‌توانستند به عقب برگردند همین تحصیلات را ادامه نمی‌دادند، نگران‌کننده است. در مجموع، این تحقیق حمایتی برای این سیاست دولتی فراهم می‌کند که وام دانشجویی به عنوان ابزاری برای تأمین دسترسی به تحصیلات بالاتر تغییر کند و در مقابل این دسترسی از طریق کمک هزینه‌های تحصیلی و شهریه کمتر فراهم شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mitchell McIvor <mitchell.mcivor@mail.utoronto.ca>



عکس از کوین دامبروسکی، ۲۰۱۷.

<https://www.flickr.com/photos/quinnanya/37230366906>. CC BY-SA 2.0

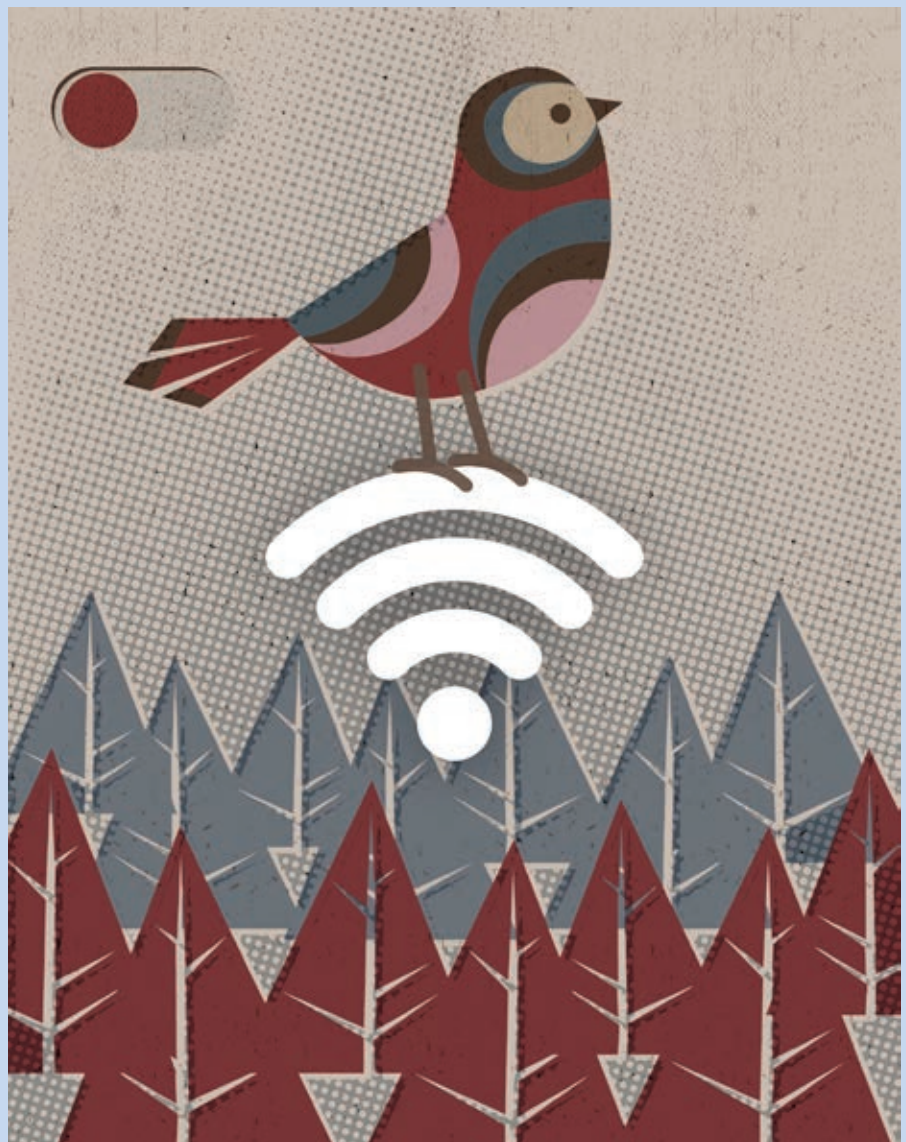
در بسیاری از کشورها، تحصیلات دانشگاهی به مترادف رونق بازار کار تبدیل شده و تحصیلات بالاتر به عنوان برابرکننده بزرگی در تحرک طبقاتی دیده شده است. در حالی که تحصیلات بالاتر به اندازه ترقی مهم است، با این حال افزایش میزان شهریه منجر به افزایش نمایی در بدهی دانشجویی شده است. این روند کاملاً مشخص است، اما محققان در تعیین اینکه چطور وام دانشجویی بر فارغ التحصیلان جدید دانشگاه اثر می‌گذارد، آهسته پیش رفته‌اند. به خصوص، یک پرسش باید پاسخ داده شود: چطور وام دانشجویی بر گذار فارغ التحصیلان جدید به بازار کار اثر می‌گذارد؟ این پرسش همراه با اینکه آیا اثرات وام دانشجویی توسط پیشینه اجتماعی-اقتصادی تعدیل شده است، در رساله‌ام مورد توجه بوده‌اند و برای پاسخ به آنها از داده‌های کانادایی استفاده شد که از نظر ملی فراگیر بود و از ۲۱۰ فارغ التحصیل دانشگاهی، سه سال بعد از فارغ التحصیلی‌شان گردآوری شده بود.

دانشجویان نسل اول در مقایسه با دانشجویان نسل دوم از نظر سرمایه مالی، اجتماعی و فرهنگی در شرایط نامساعدی قرار دارند. آنها برای اینکه بعد از فارغ التحصیلی شغل مرتبط پیدا کنند، دارای روابط شبکه‌ای اجتماعی کمتری هستند؛ دانش‌شان از ساختن رزومه و مشخص کردن مسیر رشته‌های دانشگاهی کمتر است و حمایت مالی کمتری از سوی خانواده دارند که منجر به وابستگی بیشترشان به وام دانشجویی می‌شود. بنابراین، تعجبی ندارد که معلوم شود وام دانشجویی بر گذار نیروی کار نسل اول

< شهروندان دانشمند شدن

میکی والی از دانشگاه آتاباسکا در کانادا

تصویر از آریو.



وقتی در نوشتن به بن‌بست می‌رسم، به پیاده‌گردی می‌روم. من در یک منطقه دورافتاده کانادا زندگی می‌کنم که در فاصله چند قدمی از خلیج‌ها، رودخانه‌ها، کوه‌ها و حیات وحش قرار دارد. در این پیاده‌گردی‌ها دوست دارم به صدای پرنده‌ها گوش بدهم. پرنده‌های سیاه با بال‌های قرمز، شب‌گردها، غراب‌ها، کلاغ‌ها و چکاوک‌های زرد چه‌چه می‌زنند و شنیدن صدای آوازهایشان راحت‌تر از امکان دیدن‌شان است. با هدف ضبط تعدادی از این آواها، اخیراً نرم‌افزاری برای آی‌فونم به نام *سنگ اسلوٹ* دانه‌لود کرده‌ام که صداها را ضبط می‌کند و به طور خودکار آواز پرنده‌ها را تشخیص می‌دهد. این نرم‌افزار را وایلدلایف آکوستیکز طراحی کرده است که در شهر بوستون در ایالت ماساچوست قرار دارد. با استفاده از این نرم‌افزار، می‌توانم صدای پرنده‌ها را ضبط کنم، شناسایی‌شان کنم و این اصوات ضبط‌شده را (همراه با یک مختصات جی‌پی‌اس) از طریق ایمیل یا پیام برای دیگران ارسال کنم و این تجربیات مجسم و به شدت شخصی را به شبکه‌ای جهانی از

محققان بیواکوستیک و افراد آماتوری مثل خودم که به صدای پرنده‌ها گوش می‌دهند، منتقل کنم.

این نرم‌افزار از فناوری بیواکوستیک ساده‌ای استفاده می‌کند و یک ابزار شناسایی کارآمد برای اعلام هشدار اولیه درباره‌ی گونه‌هایی است که نیاز به مداخله‌ی طرفداران حفظ محیط زیست دارند. دنبال کردن صدای پرنده‌ها، به دست آوردن «تصویری بزرگ‌تر» از جمعیت‌های در خطر، الگوهای مهاجرت و رفتار انتخاب جفت را برای محققان جهانی آسان‌تر می‌سازد. بنابراین، کارهای ساده‌ای مثل گوش دادن، بی‌حرکت ماندن و در نظر گرفتن صداهای اطراف‌تان می‌تواند اثری فوری و طولانی‌مدت بر تحقیقات علمی حرفه‌ای داشته باشد.

تیم‌های دانشگاهی و حرفه‌ای تحقیقاتی در بیواکوستیک متشکل از تعداد زیادی محقق هستند که بودجه دارند، داده‌ها را جمع‌آوری و تحلیل می‌کنند و یافته‌های تحقیقی‌شان را منتشر می‌کنند. با این حال، شهروندان دانشمندهایی مثل من که داده‌های ضبط‌شده در طول ساعات فراغت‌شان را آپلود می‌کنند، حالا به عنوان بازیگران کلیدی در تیم‌های تحقیقاتی در حال گسترش در مقیاس جهانی دیده می‌شوند. تیم‌های تحقیقاتی که به

شکل قابل‌توجهی از داده‌های علم شهروندی مثل کتابخانه‌ی مَکولی دانشگاه کُرِنل استفاده می‌نمایند، تأیید می‌کنند که داده‌های تحقیقی از مشارکت‌های عمومی بسیار سریع‌تر از قبل به دست‌شان می‌رسند.

شهروندان دانشمندان صرفنظر از مشارکت‌های علمی‌شان، همچنین مزایای سلامتی قابل توجهی را تجربه می‌کنند: آنها در فضاهای بیرونی فوق‌العاده‌ی پیاده‌گردی می‌کنند و از امکان تماشا، شنیدن و ضبط کردن صدای موجودات زنده‌ای لذت می‌برند که بقایشان در خطر است و حضورشان در زندگی روزمره به آسانی نمایان نیست. به ویژه کودکان ارتباطی غنی را با طبیعت تجربه می‌کنند و بزرگسالان بخش بیشتری از اوقات فراغت‌شان را به فعالیت فیزیکی اختصاص می‌دهند. بنابراین علم شهروندی در سبک زندگی عاری از بی‌حرکتی سهیم است.

بعضی از محققان علم شهروندی را گذشته از نقشش در سلامتی، به دلیل سهمش در آگاهی فزاینده درباره‌ی مشکلات زیست‌محیطی تحسین می‌کنند. محققان دیگر استدلال می‌کنند که در حالی که آگاهی مسلماً یک پیامد ایده‌آل علم شهروندی است، به شکل تناقض‌آمیز یک علم چالشی برای سنجش است. با این حال،

مطالعات مختلف ثابت کرده‌اند که روش‌های صدامحور در تحقیق تجربی مثل بیواکوستیک، با آگاهی معنادار از فضا پیوند خورده‌اند. بنابراین، دخیل کردن شهروندان دانشمندان در تحقیق بیواکوستیک، یک ابزار عملی و مقرون به صرفه برای دربرگرفتن جمعیت‌های جهانی و محلی در روشی است که در آگاهی فضایی (و به شکل گسترده‌تر، زیست‌محیطی) سهیم است.

آیا ما در پیاده‌گردی‌هایمان در جلوگیری از صدمات به تنوع زیستی نقشی داریم؟ آیا می‌دانیم که تلفن‌های هوشمندمان دارای چه قابلیت‌هایی دارند و می‌توانند چه چیزهایی را به اشتراک بگذارند؟ یا در رابطه‌ی متزلزل‌مان با موجودات زنده طبیعت، آیا علاقه‌ای نداریم که چنین مسئولیتی را برای خود فرض کنیم؟ این تنها یکی از احتمالات جدید بسیار برای استفاده از تجسم جامعه‌شناختی در زندگی روزمره‌مان است تا فرصتی پیدا کنیم که بر تغییر در فصل مشترک زیست‌شناسی، تاریخ، ساختار اجتماعی و فناوری اثرگذار باشیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mickey Vallee <mjvallee@gmail.com>

< کار هوییتی و رهبران سیاسی

در کانادا

الیز مائیولینو از دانشگاه تورنتو در کانادا

برای دست یافتن به نتایج سیاستگذاری پایدار و محکم دارند. من یک گونه‌شناسی کلمات و کردار را ارائه می‌دهم تا استدلال کنم که ارزیابی‌های کنشگران جنبش اجتماعی از اتحاد سیاستمداران و پیام‌های وفاداری، وابسته به هویت، کنش‌های گفتاری و کردار هستند.

همزمان که نخست‌وزیر وین در حال گذشتن از موانع ناشناخته بود، اولیویا چو که سیاستمداری کارکشته و ترقی‌خواه بود، در تلاش برای تبدیل شدن به اولین زن از اقلیت مشهود برای رهبری بزرگ‌ترین شهر کانادا، متحمل شکستی غافلگیرانه و عظیم شد. چو بعد اینکه منصبش در سیاست فدرال را ترک کرد تا برای بیست شهردار تورنتو در انتخابات شرکت کند، برنامه‌ی محافظه‌کارانه‌ی شهردار سابق، راب فورد را به چالش کشید و در مسیر کمپین خود با موانعی قابل توجه، نژادپرستی بی‌پرده و جنسیت‌گرایی مواجه شد. تحقیقم براساس مشاهده‌ی مشارکتی بیست مناظره‌ی شهرداری، بر چالش کار هویتی در مسیر کمپین تأکید می‌کند و استدلال می‌کند که چو به عنوان یک کاندیدای اقلیت ملزم به مذاکره و آماده کردن هویت به شیوه‌هایی متفاوت از رقبای مرد سفیدپوستش بود.

ظهور کاندیداهای متنوع و آگاهی سیاسی و عمومی رو به رشد هویت‌های مختلف، عملکردهای هویتی زیادی پدید آورده است که می‌تواند بر حکمرانی و نتایج انتخاباتی اثرگذار باشد. امیدوارم تحقیقم موانع برای افرادی که دنبال مناصب بالا هستند را نشان دهد و نیز منشأ یک نقشه‌ی راه برای بازیگرانی از میان مردم عادی باشد که به دنبال تبدیل موانع به فرصت هستند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Elise Maiolino <elise.maiolino@mail.utoronto.ca>

جو سیاسی پنج سال اخیر فرصت مناسبی برای مطالعه‌ی زدوبند سیاسی هویت و کاندیداتوری‌های جدید در سیاست کانادا فراهم کرده است. در طول این دوره، سه تن از برجسته‌ترین سیاستمداران کانادا که برای سه منصب سیاسی مهم کشور در انتخابات شرکت کرده‌اند، در سناریوهای انتخاباتی‌ای درگیر بودند که مستلزم مذاکرات پیچیده‌ی هویت‌های عمومی‌شان بوده است. در حالی که بسیاری از جنب‌وجوش‌های نشان‌داده‌شده از نظر جامعه‌شناختی آشنا هستند، مقیاس و دامنه‌ی عملکردهای هویتی شاهد به وجود آمدن بینش‌های جدید برای جامعه‌شناسان، در کانادا و در خارج از آن بوده است.

جاستین تروود در مسیر نخست‌وزیر شدن چالش‌های زیادی را برای رسیدن به این منصب پشت سر گذاشت. تروود تنها چند ماه قبل از اینکه رهبر حزب لیبرال کانادا بشود، با یک سناتور محافظه‌کار مسابقه‌ی بوکس داد. مردانگی تروود مورد قضاوت قرار گرفت. با تحلیل گفتمان ۲۲۲ مقاله‌ی روزنامه که درباره‌ی این مسابقه منتشر شد، استدلال تحقیقم این است که جاستین تروود از مردانه‌ی ناپایدار به مردانه‌ی کافی گذار کرد که شایستگی رهبری ادراک‌شده‌اش را نیز دگرگون ساخت. قضیه‌ی تروود مفهوم/استراتژی‌های جنسیتی بهبودبخش را پدید می‌آورد و نشان می‌دهد که چطور رهبران سیاسی کار می‌کنند تا هویت‌های جنسیتی عمومی‌شان را احیاء کنند.

یک سال بعد از نمایش استقامت و مردانگی تروود، کاتلین وین از اهالی انتاریو پرسید که آیا برای یک نخست‌وزیر همجنس‌گرا آماده هستند. وقتی وین به عنوان اولین نخست‌وزیر انتاریو انتخاب شد که زن و آشکارا همجنس‌گرا بود، تاریخ‌سازی کرد. تحقیقم براساس مصاحبه‌ها با نمایندگان دولت و سازمان‌دهندگان جنبش اجتماعی در جوامع فمینیستی و دگرباشی نشان می‌دهد که حتی در مورد رهبران سیاسی موفق، هویت یک سیاستمدار و کنش‌های گفتاری ضامن تأیید عامه‌ی مردم نیست. بلکه، جنبش‌های اجتماعی نیز تأکید زیادی بر توانایی یک سیاستمدار

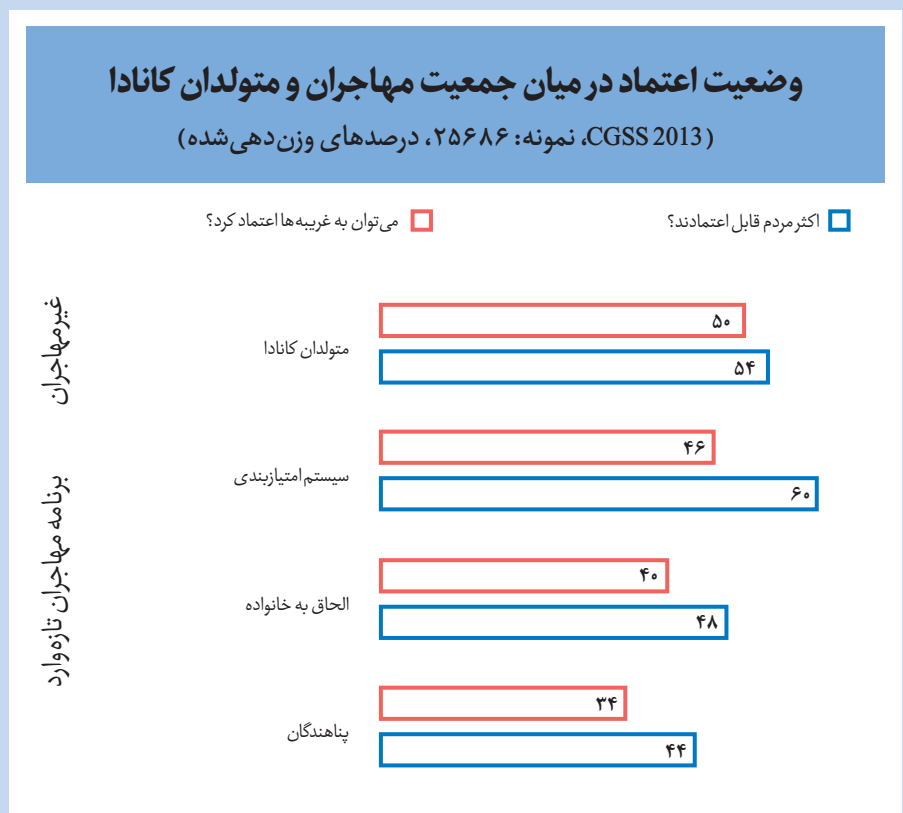
< آیام هاجران

در کانادای دارای اعتماد بالا،

اعتماد کسب می‌کنند؟

کری وو از دانشگاه بریتیش کلمبیا در کانادا

شکل ۱.



کانادا همچنین کشوری برای مهاجران است. افرادی که در خارج از کانادا به دنیا آمده‌اند، حدود یک پنجم یا ۲۱ درصد از کل جمعیت کانادا را تشکیل می‌دهند. در حالی که سیستم امتیازبندی کانادا به انتخاب گروهی از مهاجران بسیار اهل اعتماد کمک می‌کند، بسیاری از کسانی که از طریق پناهندگی و برنامه‌های الحاق اعضای خانواده به کانادا می‌آیند، عموماً در مقایسه با افرادی که در کانادا به دنیا آمده‌اند، دارای میزان اعتماد کمتری هستند (شکل ۱ را ببینید).

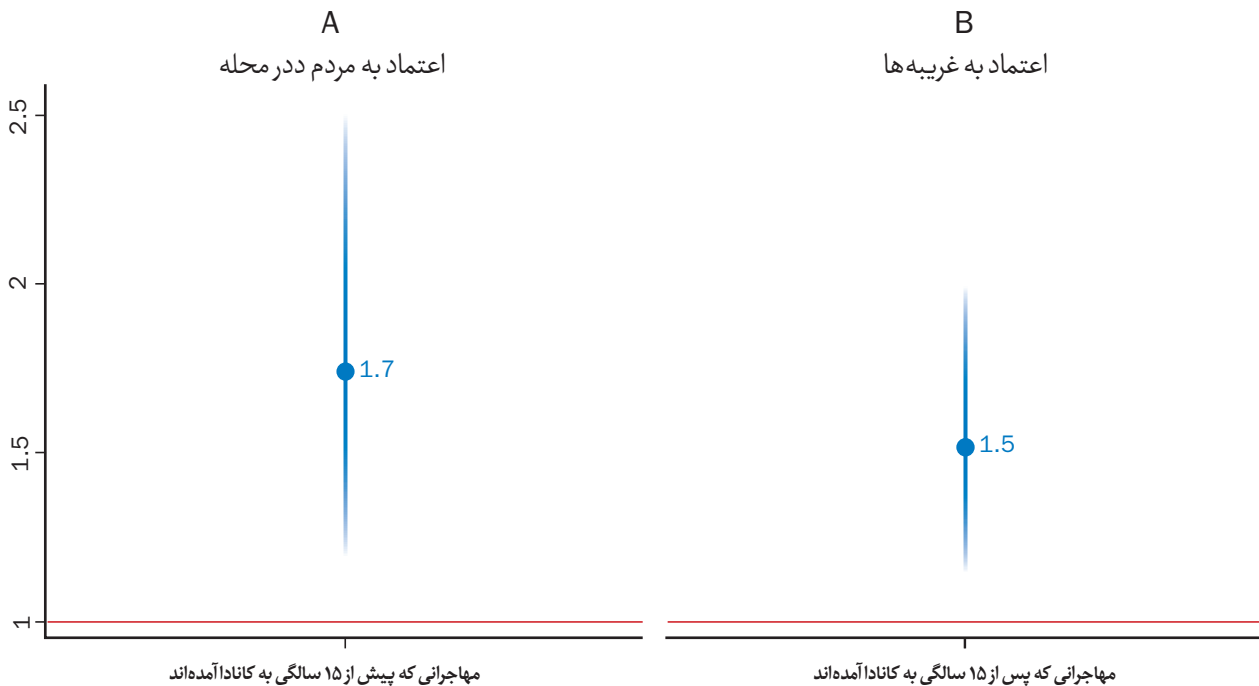
اگر مهاجران با اعتماد پایین شروع به کار کنند، آیا بعد از زندگی در کانادا یعنی جایی که مردم نسبتاً بیشتر اهل اعتماد هستند، اعتمادشان بیشتر می‌شود؟ وقتی صحبت از ریشه‌های اعتماد می‌شود، دو بحث نظری وجود دارد: دیدگاه فرهنگی و دیدگاه تجربی. دانشمندان دیدگاه فرهنگی باور دارند که مردم اعتماد را از جامعه‌پذیری اولیه در اوایل زندگی یاد می‌گیرند و اعتماد یادگرفته شده خیلی کم در بزرگسالی و در طول زندگی تغییر می‌کند.

اعتماد نشان‌دهنده درک یک نفر از حسن نیت و نیت مهربانانه دیگران است. اعتماد افراد به یکدیگر نه تنها برای سعادت فردی لازم است، بلکه برای انسجام اجتماعی، رشد اقتصادی و دموکراسی ضرورت دارد. اعتماد به دلیل نقشی که در ترویج یکپارچگی اجتماعی دارد، مخصوصاً برای مهاجران و جوامعی با جمعیت بالای افرادی که در خارج متولد شده‌اند مهم است.

کانادا کشوری با اعتماد نسبتاً بالاست. داده‌های آماری کانادا از پیمایش‌های اجتماعی عمومی (GSS) سال‌های ۲۰۰۳، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۳ به شکل پیوسته نشان می‌دهد که بیش از نیمی از کانادایی‌ها باور دارند که «به اکثر افراد می‌توان اعتماد کرد». در مقابل، وقتی همین سؤال در سطح جهانی مطرح شد، تنها ۳۷ درصد چنین اعتقادی نسبت به دیگران داشتند (پیمایش ارزش‌های جهانی ۲۰۱۴-۲۰۱۰).

پیش‌بینی شکاف اعتماد (نسبت شانس) بین کودکان/نوجوانان مهاجر و بزرگسالان مهاجر

(CGSS 2014، نمودار بوت‌استرپ، داده‌های وزن‌دهی شده)



شکل ۲، الف، ب.

آمده‌اند. بنابراین احتمال وجود شکاف اعتمادی کم‌تر است.

با تحلیل داده‌های آماری کانادا از پیمایش‌های اجتماعی عمومی سال ۲۰۱۴، متوجه شدیم احتمال اعتماد مهاجرانی که قبل از ۱۵ سالگی آمده‌اند، به افراد در محله ۷۰ درصد و احتمال اعتمادشان به غریبه‌ها ۵۰ درصد از بیشتر از کسانی است که در سن ۱۵ سالگی یا بیشتر آمده‌اند. این ارقام با کنترل بقیه عوامل جمعیت‌شناسی به دست آمده است (شکل ۲ الف و ب را ببینید).

روی هم‌رفته، شکاف‌های قابل توجه نشان‌دهنده این است که فرهنگ دارای اعتماد بالای کانادا اثرات مثبتی دارد، اما این اثر تنها محدود به مهاجران خردسال یا نوجوانی است که در حین دوران جامعه‌پذیری اولیه‌شان به کانادا آمده‌اند. نتیجه کلی پشتیبانی قوی برای نظریه فرهنگی اعتماد است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Cary Wu <carywooruc@gmail.com>

از دانشمندان دیدگاه تجربی استدلال می‌کنند که افراد تصمیم‌گیری‌های اعتمادمحور را مستقیماً براساس تجربیات اجتماعی می‌گیرند و بنابراین اعتماد در واکنش به موقعیت‌های اجتماعی مختلف تغییر می‌کند. در مرکز چنین بحثی سؤال این است که مردم چه زمانی اعتماد را یاد می‌گیرند و آیا اعتماد یاد گرفته شده در موقعیت‌های مختلف تغییر می‌کند یا خیر.

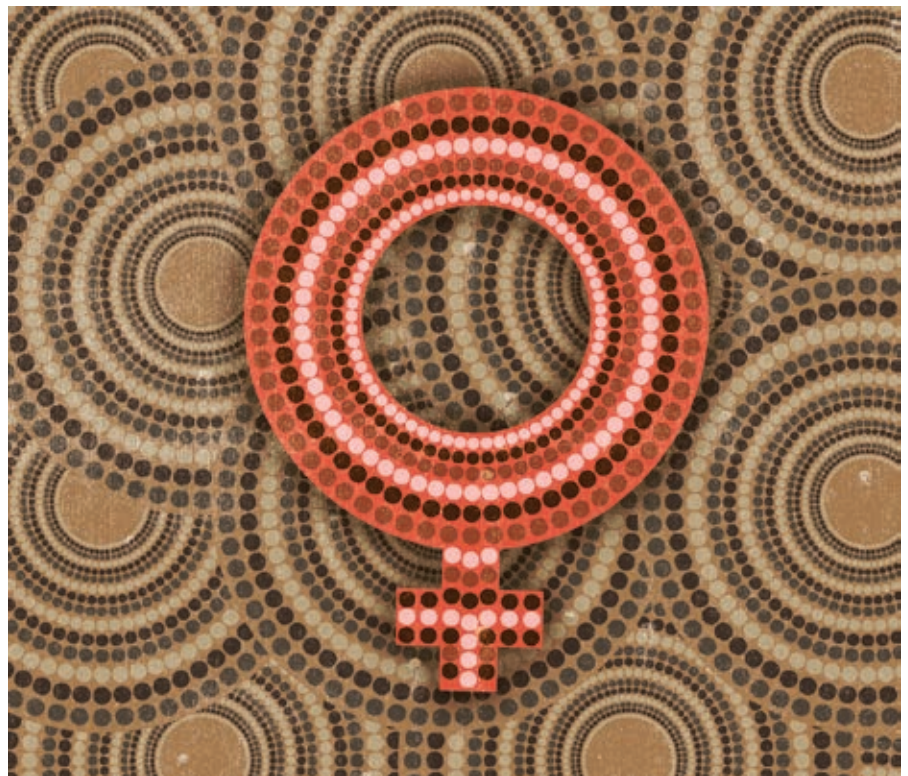
از این رو، برای تعیین اینکه آیا فرهنگ دارای اعتماد بالای کانادا اثری بر مهاجران دارد یا خیر، باید بین مهاجرانی است که در بزرگسالی آمده‌اند و کسانی که در کودکی یا نوجوانی آمده‌اند و بنابراین هنوز در مرحله جامعه‌پذیری اولیه هستند، تمایز قائل شد. اگر اعتماد امری فرهنگی باشد، انتظار می‌رود مهاجرانی که در سن پایین‌تر آمدند و درون فرهنگ دارای اعتماد بالای کانادا جامعه‌پذیر شده‌اند بیشتر اعتماد کنند، در حالی که فقط افرادی که در سن بالاتر آمده‌اند و از قبل جامعه‌پذیری اولیه‌شان در خارج از کانادا پایان یافته است، اعتماد پایین‌تری خواهند داشت که نشان‌دهنده رد پای کشور اصلی‌شان است. اگر اعتماد پدیده‌ای تجربی باشد، بنابراین از مهاجران انتظار می‌رود که نسبت به تجربه کانادایی واکنش مشابهی داشته باشند، صرف‌نظر از اینکه چه زمانی برای زندگی دائمی به اینجا

< نقطه تلاقی، بومی بودن، جنسیت و خشونت

مگی والتر، معاون رئیس بخش پژوهش اَبْرِجینال و رهبری در دانشگاه تاسمانیا، جوزلین بالتر-اولوا از دانشگاه تاسمانیا و جیکوب پرن از دفتر معاون رئیس بخش تحقیق ابرجینال و رهبری از دانشگاه تاسمانیا در استرالیا

داستان ملی ترسناک را بازتاب می‌دهند. نزدیک به ۹۵ درصد کودکان ابرجینال که در ویکتوریا زندگی می‌کنند به دلیل خشونت خانوادگی، برای سرپرستی از خانه‌هایشان جدا شده‌اند؛ احتمال اینکه زنان ابرجینال در استرالیای غربی قربانی قتل شوند، ۱۷ مرتبه بیشتر از زنان غیربومی است. بحث ما این است که تلاقی بومی بودن و میراث جنسیت در این خشونت نه خنثی است، نه غیرتاریخی و از نظر سیاسی یا فرهنگی بدون موقعیت نیست و از نظر نژادی جدا نیست.

این بازنمایی بیش از حد زیاد در آمارهای خشونت جنسیت‌محور، آماری آشنا برای زنان بومی در سایر دولت‌ملتهای مستعمراتی انگلیس است. در نیوزلند، ایالات متحده آمریکا و کانادا، خیلی بیشتر محتمل است که زنان بومی در مقایسه با زنان غیربومی قربانی خشونت جنسیت‌محور شوند. این موقعیت مشترک بیانگر این است که تبیین‌کننده اصلی در میان خود مردم ابرجینال، ساکنین جزایر تنگه تورس، مائوری، بومی‌های آمریکا و اقوام اولیه کانادا قابل پذیرش نیست. فقط از بدشأنی بریتانیایی‌ها نبود که چهار منطقه جغرافیایی متمایزی را استعمار کردند که افراد بومی متمایزشان اتفاقاً همگی در مقایسه با مردم دیگر ذاتاً نسبت به زنان خشن‌تر بودند. نه زنان ابرجینال و نه زنان ساکن جزایر تورس فقط در خطر خشونت جنسیت‌محور از سوی مردان بومی نیستند؛ با نرخ بالای انتخاب شریک زندگی از بیرون، نسبت قابل توجهی از مقصران غیربومی هستند. بلکه، بازنمایی بیش از حد آماری یک ساخته مصنوعی اجتماعی-فرهنگی برای موقعیت دوگانه زنان بومی در



تصویر از آرپو.

آمار خشونت جنسیت‌محور مربوط به زنان بومی اَبْرِجینال و زنان بومی ساکن جزایر تنگه تورس در استرالیا وحشتناک است. در سطح ملی، ۳۱ مرتبه محتمل‌تر است که زنان و دختران بومی نسبت به هم‌تایان غیربومی‌شان به دلیل حملات خشونت‌محور خانوادگی در بیمارستان بستری شوند و بیش از نیمی از قتل زنان ابرجینال در زمینه خشونت خانگی رخ می‌دهد. وسعت این واقعیت زنده خشن در مطالعاتی تأیید شده است که دریافت‌اند حدود یک چهارم کل زنان بومی تجربه خشونت فیزیکی یا جنسی را طی دوازده ماه گذشته گزارش می‌دهند. آمارهای ملی و منطقه‌ای این

«تقریباً یک چهارم از کل زنان ابريجينال تجربه خشونت فیزیکی یا جنسی را در دوازده ماه گذشته گزارش کرده‌اند»

سلسله‌مراتب‌های جنسیت محور و نژادی است. روابط نژادی قدرت که از طریق استعمارگرایی ماندگار انگلیس مرزبندی و تعریف شده است، با روابط جنسیتی قدرت تلاقی دارد تا خشونت دوگانه هر روزه برای زنان بومی تولید کند.

زنان ابريجينال و ساکن جزایر تنگه تورس همیشه در خط مقدم خشونت استعمارگرانه بوده‌اند. در طول جنگ‌های مرزی برای سلب مالکیت بومیان، زنان در میان قربانیان قتل عام قابل رؤیت بودند. بقیه زنان مانند والیر که اهل تاسمانی بود، تلاش‌های مقاومتی در برابر نیروهای متجاوز را رهبری کردند. همچنانکه سلب مالکیت و تصرف مستعمراتی پیش می‌رفت، زنان به طور فزاینده‌ای در معرض خشونت جنسی و نیز فیزیکی قرار گرفتند. برای مثال از سال ۱۸۰۰ به بعد در جزایر فرناک تنگه باس، زنان به شکل سیستماتیک توسط شکارچیان اروپایی دزدیده شده و به عنوان هم‌خوابه و کارگر نگه داشته می‌شدند؛ قبیله‌های ابريجينال در منطقه ساحلی سریع عاری از زنان در سن بارداری شدند.

وقتی قاره استرالیا مستعمره و تصرف شد، خشونت جنسیت محور - جنسی و فیزیکی - پایان نیافت؛ صرفاً تغییر شکل داد. در طول بیشتر سال‌های قرن بیستم، کودکان پوست روشن‌تر زنان ابريجينال که خودشان مکرراً قربانیان خشونت جنسی بودند، با زور از خانواده جدا شده و تحت سرپرستی بی‌رحمانه

دولتی قرار گرفتند. هدف سیاستگذاری‌های دولتی که برای جدا کردن کودکان ابريجينال از خانواده - که به «نسل ربوده شده» معروف هستند - مجوز صادر کرده بود، شبیه ساختن مردم ابريجينال به جامعه سفیدپوست بود. کودکان از اعمال فرهنگ‌شان، ارتباط داشتن با خانواده‌هایشان یا صحبت به زبان بومی‌شان منع شده بودند. تخمین زده می‌شود که بین سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۷۰ از هر ده کودک ابريجينال، یک کودک از خانواده جدا شده باشد. اثرات این سیاستگذاری‌ها در زمان حاضر نیز مشخص است. محتمل‌تر است که خانواده‌هایی با سابقه جدا شدن یکی از اعضای خانواده‌شان نسبت به سایر خانواده‌های بومی، مجبور شوند فرزندان خودشان را به سرپرستی دولتی بسپارند. در سرتاسر کشور، میراث مستمر خشونت مستعمراتی فقر میان‌نسلی و به حاشیه رانده شدن اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. کژکارکرد خانواده حاصل از این میراث، از طریق یک فضای تلاقی مخاطره‌آمیز برای امنیت فیزیکی و احساسی زنان ابريجينال و ساکن جزایر تنگه تورس ادامه می‌یابد.

بنابراین چطور جامعه استرالیا که دربرگیرنده جامعه‌شناسی استرالیاست، به الگوهای خشونت جنسیت محور علیه زنان ابريجينال و ساکن جزایر تنگه تورس واکنش نشان می‌دهد؟ متأسفانه، تا حدی زیادی با بی‌تفاوتی. دقیقاً همانطوری که جامعه استرالیا هنوز

منعکس‌کننده میراث مستعمراتی و تا حد زیادی انگلیسی خود است، وضع جامعه‌شناسی استرالیا نیز به همین منوال است. هیچ بدنه ادبیات جامعه‌شناختی استرالیایی وجود ندارد که به خشونت جنسیت محور علیه زنان ابريجينال اشاره کند؛ در واقع کلاً جامعه‌شناسی بومی کمی وجود دارد. ظاهراً ذینفعان استعمارگرایی و نژاد فعلی‌شان و روابط قدرت جنسیتی انگیزه کمی دارند که آنها را از نظر جامعه‌شناختی بررسی کنند. درون میراث آزاردهنده خاستگاه استرالیا، مردم ابريجينال و ساکنین جزایر تنگه تورس از زمین‌هایی که حالا دولت ملت تصرف می‌کند و از آنچه ثروت و هویتش را به دست می‌آورد محروم می‌شوند و یک حضور ناراحت‌کننده باقی می‌مانند. در سطح ساختاری، این بیزاری گسترده با روابط قدرت جنسیت تعامل می‌کند تا درکی به نحوی توهین‌آمیز متفاوت و واکنشی به خشونت علیه زنان بومی تولید کند. پدیده‌ای که به شکلی غیرمنسجم عادی‌سازی شده است، دقیقاً مثل مشکلات دیگر بومیان تا حدی زیادی از نظر جامعه‌شناختی بدون کاوش باقی می‌ماند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Maggie Walter
<Margaret.Walter@utas.edu.au>

Joselynn Baltra-Ulloa
<Joselynn.BaltraUlloa@utas.edu.au>

Jacob Prehn
<jacob.prehn@utas.edu.au>

< خشونت جنسی و «تجاوز اصلی» در آفریقای جنوبی

کامیلا نائیدو از دانشگاه ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی و عضو شوراهای پژوهشی زنان در جامعه (RC32)، بیوگرافی و جامعه (RC38) و جامعه‌شناسی بالینی (RC46) در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

بین ببر، پایگاهی برای فراهم کردن تا تعبیر بنیادی آداب و رسوم زولو و مردانگی‌های سنتی را رواج دهد. زوما در شهادتش مدعی شد که برحسب برداشت فرهنگی‌اش، شیوه لباس پوشیدن خوئزی یک دعوت به رابطه جنسی بود. تلاش خوئزی برای متهم کردن و محاکمه مردی که با خشونت با وی برخورد کرده بود، منجر به بدنامی خودش شد و پیشینه جنسی، گرایش جنسی، سبک زندگی و تجربیات قبلی‌اش از خشونت به مرکز توجه جنجال‌های ساختگی دادگاهی و موشکافی‌های شدید عمومی و رسانه‌ای تبدیل شد. بیرون از دادگاه، حامیان زوما احساسات ضد همجنسگرایانه، زن‌ستیزانه و ضد فمینیستی از خود بروز دادند که اغلب منجر به درگیری با حامیان خوئزی می‌شد، حامیانی که شامل گروهی از زنان به نام یک در نه بودند. این گروه گذشته از حمایت خوئزی، تاکید می‌کرد که از هر ۹ زن در آفریقای جنوبی، یک زن احتمالاً در طول زندگی‌اش مورد تجاوز قرار می‌گیرد. برای عده زیادی، نتیجه پرونده دادگاه به شکل دردناکی ناامیدکننده بود: زوما تبرئه شد و خوئزی بعد از دریافت تعداد بی‌شماری تهدید به مرگ، مجبور شد از کشور بگریزد و در غربت زندگی کند. بعد از سال‌ها زندگی در خفا و انزوا، خوئزی در سال ۲۰۱۶ درگذشت.

داستان خوئزی تعدادی از واقعیت‌های مسئله‌ساز را آشکار می‌سازد، از جمله: سختی‌هایی که قربانیان تجاوز با آن مواجه می‌شوند، وقتی تلاش می‌کنند مقصران (مخصوصاً مقصران قدرتمند و دارای ارتباط‌های سیاسی) را تنبیه کنند؛ گفتمان‌های همجنسگراهراسی که نگرش‌ها نسبت به تجاوز به زنان همجنسگرا را شکل می‌دهد؛ و تداوم



تصویر از آرپو.

< یادی از داستان خوئزی

در سال ۲۰۰۵، یک زن همجنسگرا به نام فزیکیل نتسوکلا کوزوایو (که بیشتر به اسم مستعارش، خوئزی معروف است) مردی به نام جیکوب زوما را که بعداً سومین رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی در دوران پس از آپارتاید شد، به تجاوز متهم کرد. دادگاه مربوط به تجاوز به دنبال این اتهام در سال ۲۰۰۶ تشکیل شد و به جای اینکه شانس رئیس‌جمهور شدن زوما را از

یک فرهنگ مردانه و براساس هنجارهای ناهمجنس خواهی، علیرغم یک قانون اساسی ترقی خواه و بیش از بیست سال گرامیداشت حقوق بشرو برابری جنسیتی در آفریقای جنوبی. در تمام تلقی ها از تجاوز و خشونت علیه زنان، رویکردهای اینترسکشنال به ما درباره اثرات هویت های متنوع و وضعیت نامطلوب چندگانه زنان در زمینه هایی مشخص هشدار می دهد که این زمینه ها در مورد آفریقای جنوبی عبارتند از نژاد، قومیت، گرایش جنسی، سن، بدن، طبقه و موقعیت سیاسی. بنابراین چنین تفکری با زمینه ابتکار عمل مارگارت آبراهام، رئیس انجمن بین المللی جامعه شناسی، وجه اشتراک دارد که دیدگاه های چندگانه از بخش های مختلف جهان درباره خشونت جنسیت محور و اینترسکشنال ایجاد شود.

< مردانگی های خشن

در آفریقای جنوبی، دستگیری متجاوزان زیاد نیست و میزان محکومیت عموماً بسیار پایین است. آمار جرم در اداره پلیس آفریقای جنوبی برای سال ۲۰۱۶، حدود ۴۳۰۰۰ مورد تجاوز گزارش شده به ادارات پلیس آفریقای جنوبی را در دوره زمانی ۲۰۱۶-۲۰۱۵ فاش کرد. اگرچه آمار زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته اند بسیار بالاست، بعضی از تحلیلگران اشاره می کنند که یک زن از میان هر ۱۳ زنی که توسط یک فردی غیر از شریک زندگی و یک زن از میان هر ۲۵ زنی توسط شریک زندگی شان مورد تجاوز قرار گرفته اند، این اتفاق را گزارش می دهد. برای قربانیان تجاوز که شاهد رفتار سختگیرانه نسبت به خوئزی از سوی قاضی و وکلای زوما هستند، پیام واضح است: متهم کردن سوءاستفاده گر برابر است با اینکه همراه با مقصر محاکمه شوی و تمام ابعاد پیشینه شخصی و عمومی زندگی ات موشکافی و بازرسی شود. بنابراین نهادهای دولتی در رواج گزارش ندادن درون چهارچوب یک فرهنگ مردانه سنگر گرفته باهم تبانی می کنند و رسانه و گفتمان های اجتماعی با عادی سازی تجاوز از این امر پشتیبانی می کنند. پس عجیب نیست که ببینیم تعداد زیادی از مردان در پیمایش ها تصدیق می کنند که زمانی در عمل تجاوز با دیگران همدست بوده اند.

دانش پژوهی آفریقای جنوبی گرایش به تبیین سلطه مردانگی های خشن به عنوان بازتابی از یک بحران در مردانگی دارد، اما اساساً بر مردان طبقه کارگر به عنوان مقصرین تمرکز می کند. در این دیدگاه، ایده آل ها و هنجارهای مردانه سنتی توسط اقتصادهای سیاسی در حال تغییر و میراث تاریخی و نیز نهادهایی مختل شده است که از برابری جنسیتی حمایت می کنند، منزلت اجتماعی مردان را دست کم گرفته اند و (برای آنها) یک بحران هویت جنسیتی را برجسته تر کرده اند. به حاشیه راندن عمومی و اجتماعی-اقتصادی در شکل گیری باند، اقدامات گاه و بی گاه وحشیانه و پافشاری دوباره خشونت پایدار بر بخشی از گروه های مختلف مردان اخته شده که به دنبال احیای وضع موجود هستند، سهم داشته است. در مقابل این پیشینه، باوری شکل گرفته است که بدن زنان ابزاری است که از طریق آن می توان قدرت و کنترل مردانه را مجدداً به دست آورد. این بحث در عصر حاضر اعتبار دوباره ای پیدا کرده است، همچنانکه مردان و زنان همجنسگرا برای اشاره به خشونت ناشی از همجنسگراهراسی در تقلا هستند. به طور مشخص، «تجاوز اصلاحی» یک مفهوم عجیب است که ریشه در آفریقای جنوبی دارد و به تجاوز به زنان همجنسگرا اشاره دارد و شهرت پیدا کرده است.

< تجاوز «اصلاحی»

از سال ۲۰۰۰ نزدیک به ۴۰ زن همجنسگرا به قتل رسیده اند و به طور متوسط هر هفته حدود ۱۰ زن همجنسگرا توسط مردانی مورد تجاوز قرار گرفته اند که موافق با این دیدگاه است که آنها گرایش جنسی زنان را «اصلاح» می کنند. مطالعات کیفی ادعای مرتکبین را آشکار کرده است که تجاوز باعث «درمان» (همجنسگرایی) زنان همجنسگرا می شود و آنها را ناهمجنس خواه می کند. به علاوه، تعدادی از شرکت کنندگان مذکر در مطالعات بیان کرده اند که تجاوز نمایانگر کنش های تدافعی مردانی است که به زانی حمله می کنند که «سعی می کنند شبیه مردان باشند» و اینکه کنش های مردان منصفانه است، چون آنها از «اصالت» شان دفاع می کنند. این احساسات در حال ظهور که

حاکمی از مدارا با تجاوز به زنان همجنسگرا طی دو دهه گذشته است، با روحیه جنبش های گذشته آزادی خواه آفریقای جنوبی که با هم در مطالبه برای آزادی زنان متحد بودند، سنخیتی ندارد. قانون اساسی پساآپارتاید آفریقای جنوبی اولین قانون اساسی در جهان بود که تبعیض براساس گرایش جنسی را منع کرد. همچنین آفریقای جنوبی اولین کشور آفریقایی بود که به افراد همجنس اجازه ازدواج داد. بنابراین دیدگاه های بعضی از مردان، از جمله مردان قدرتمند در دولت، مبنی بر اینکه تمایلات جنسی «خطا کارانه» و زنانگی هایی وجود دارد که حس اقتدارشان را تهدید می کند و نیاز به اصلاح دارند، به عنوان یادآورهای همجنسگراهراسی شدید و واکنش های ضد فمینیستی عمل می کنند که زنان امروز با آن مواجه هستند.

< نتیجه گیری

تجاوز و سایر جرایم جنسیت محور و اقدامات خشونت آمیز به طور تناقض آمیز در زمینه ای از آفریقای جنوبی رخ می دهد که قدرت گیری جنسیتی و برابری جنسیتی به طور جدی در برنامه عمومی دولت قرار دارند. در واقع، گروه های لابی گر قدرتمند اخیراً از دورنمای یک رئیس جمهور زن در سال ۲۰۱۹ خبر داده اند. با این حال، تحت کنترل درآوردن خشونت جنسی نیازمند تلاش های هماهنگ برای بسیج سازی و سازماندهی است؛ این کار همچنین مستلزم اقدامات شجاعانه ای مثل نمونه چهارزنی است که در سال ۲۰۱۶ سخنرانی رئیس جمهور زوما را با یک اعتراض خاموش به هم زدند و پلاکاردهایی به دست داشتند که رویشان نوشته شده بود «خوئزی را از فراموش نکن». این کار نیازمند ازسگیری و باز ظهور یک رهبری فمینیست منتقد و قوی درون نهادها، ساختارهای دولتی و جامعه مدنی است. ■

نامه هایتان را به این نشانی بفرستید:

Kammila Naidoo <kammilan@uj.ac.za>

< آشکارسازی خشونت خانگی

در لهستان

مگدالنا گریزب از دانشگاه یاگیلونیا در لهستان

< قضیهٔ پیاسسکی

وقتی در ماه آوریل سال ۲۰۱۷ فیلمی ضبط شده توسط همسر یک سیاستمدار محلی حزب حاکم قانون و عدالت منتشر شد، عموم مردم لهستان به خشم آمدند. فیلم یک مورد از خشونت خانگی‌ای را نشان می‌داد که رافال پیاسسکی، سیاستمداری از بیدگوشچ، در سراسر ازدواج به همسرش کارولینا تحمیل کرده بود. رافال و کارولینا هنگام نوجوانی در کلیسا با یکدیگر آشنا شدند - هر دو کاتولیک‌هایی معتقد بودند. در عکس‌ها آنها شبیه یک خانوادهٔ لهستانی نمونه بودند، جوان و شاد، با دو دختر دوست‌داشتنی. کارولینا پیاسسکا در سال ۲۰۱۳ خشونت خانگی همسرش را گزارش کرد، اما مأموران پلیس اقدامی نکردند؛ بعداً، کارولینا از سوی رافال متقاعد شد که از اتهامات چشم‌پوشی کند.

اعلام علنی کارولینا پیاسسکا به دو طریق پیش‌تازانه بوده است. اول، اظهاراتش دربارهٔ سوءاستفاده و آزاری که از طرف همسر عزیزش تحمل کرده بود، اثر عظیمی نه تنها بر افزایش آگاهی دربارهٔ خشونت خانگی و شیوعش در جامعهٔ لهستانی داشت، بلکه این تصور رایج را به چالش کشید که خشونت خانگی محدود به خشونت فیزیکی است و تنها در خانواده‌های فقیر و کژکارکرد از گروه‌های اجتماعی آسیب‌پذیر رخ می‌دهد. دوم، به وضوح ریاکاری سیاست محافظه‌کارانهٔ افراطی و جناح راستی حزب قانون و عدالت و چهرهٔ واقعی سیاست‌هایش که صریحاً زن‌ستیزانه است را نشان داد.

< بازگشت به گذشته: حقوق زنان در طول دههٔ گذشته

از زمانی که حزب قانون و عدالت در سال

۲۰۱۵ به قدرت رسید، واکنش عمومی شدید و رسمی به مسائل حقوق زنان و برابری جنسیتی وجود داشته است (مقالهٔ جولیا کوبیسا در مجلهٔ گفتگوی جهانی ۷۰۱ را ببینید). این حزب حتی قبل از اینکه به قدرت برسد شدیداً مخالف تصویب کنوانسیون شورای اروپا در رابطه با جلوگیری و مبارزه با خشونت علیه زنان و خشونت خانگی بود؛ از سال ۲۰۱۲ به بعد، این حزب به کمپین‌های ابداعی کلیسای کاتولیک لهستان علیه «ایدئولوژی جنسیت» پیوست که فرض می‌شد تهدیدی برای خانوادهٔ لهستانی، ارزش‌های سنتی و هویت ملی است. فرض اساسی این بود که بیانیهٔ کنوانسیون استانبول دربارهٔ دلایل ساختاری خشونت علیه زنان و بنابراین اجبار دولت به ریشه‌کن کردن کلیشه‌های جنسیتی مضر که منجر به خشونت علیه زنان می‌شود، برای فرهنگ لهستان زیان‌آور است و حق والدین برای تربیت فرزندان براساس ارزش‌های خودشان را نفی می‌کند. سیاستمداران حزب قانون و عدالت اهمیت خشونت خانگی در لهستان را انکار می‌کنند و مدعی هستند که مردان لهستانی با زنان مثل بانوانی محترم برخورد می‌کنند و قانون لهستان از زنان در برابر خشونت خانگی حمایت می‌کند. آنها استدلال می‌کنند که چنین خشونت‌هایی ندرت و فقط زمانی اتفاق می‌افتد که مردان تحت تأثیر الکل باشند. در سال ۲۰۱۵، دولت بودجهٔ سازمان‌های غیرانتفاعی که به زنان قربانی خشونت خانگی کمک می‌کردند را قطع کرد و مدعی شد که خدمات آنها به دلیل اینکه تنها برای زنان کمک تأمین می‌کند، تبعیض‌آمیز است. و در فوریهٔ ۲۰۱۷، آندژی دودا، رئیس‌جمهور کنونی به شکل عمومی اعلام کرد که کنوانسیون استانبول برای نهادهای عمومی

اجرا نمی‌شود.

لهستان سنت کاتولیک قدرتمندی دارد و کلیسای کاتولیک از زمان فروپاشی کمونیسم عامل مؤثر ایدئولوژیک اصلی در سیاست‌ها بوده است. علیرغم برابری جنسیتی عصر کمونیست در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۴۵، که به زنان امکان دسترسی به کار، تحصیل و حقوق باروری داده شده بود، نقش‌های جنسیتی سنتی - مخصوصاً درون روابط خانوادگی و روابط خصوصی - به‌جا مانده است و زنان همچنان موقعیت پایین‌تری نسبت به مردان دارند. «ایدئولوژی جنسیت» مفهومی است که توسط مقامات کلیسای کاتولیک در سال ۲۰۱۲ به عنوان یک واکنش شدید به سیاست برابری معرفی شد، و در واقع هدفش منحرف کردن توجه عموم از رسوایی‌های بچه‌بازی چ کشیش‌ها بود که در نتیجهٔ آن مطالباتی برای مسئول دانستن نهاد کلیسای کاتولیک مطرح شد.

در چنین جو سیاسی بود که کارولینا پیاسسکا تصمیم گرفت داستان خود را علنی کند و انکار عمومی مشکل را به چالش بکشد. وقتی فیلم ضبط شده منتشر شد، رافال پیاسسکی کتک زدن همسرش را انکار کرد و گفت که وی در خانواده‌ای سنتی بزرگ شده است، ارزش‌های مسیحی دارد و معتقد به نقش‌های جنسیتی سنتی در خانواده است. پیاسسکی با اظهار بر اینکه همسرش به قدر کافی نقش جنسیتی سنتی یک همسر خوب را ایفا نمی‌کند، رفتار خود و اذیت کردنش همسرش را توجیه کرد.

< تأثیر قضیهٔ پیاسسکی در لهستان

قضیهٔ پیاسسکی به اولین مورد خشونت خانگی در لهستان تبدیل شده که توجه‌ها را به خود جلب کرده است. جالب‌ترین

«این قضیه تابوی اجتماعی بزرگی علیه اعتراض علنی را شکست»

حمایت از قدرت پدرسالارانه و برتری‌های مردانه است.

اگرچه قوانین مقابله به مثل با خشونت خانگی از سال ۲۰۰۵ وجود داشته است، این نوع خشونت به طور ضمنی درون گفتمان غالب دربارهٔ محافظت از ارزش‌های خانواده مشروعیت یافته است. حزب قانون و عدالت به خودِ خشونت خانگی مشروعیت نمی‌بخشد، بلکه آن را از طریق سیستم قانونی و گفتمان رسمی، ساختار خانوادهٔ پدرسالارانه سنتی و زندانی کردن زنان در قلمرو خصوصی تقویت می‌کند.

با توجه به آگاهی اجتماعی بیشتری که قضیهٔ کارولینا پیاسسکا به طور غیرقابل انکاری به دست آورد، موضع حزب قانونگذار نسبت به خشونت خانگی، در ترکیب با سیاست‌های صریحاً زن‌ستیزانه‌اش (مثل دسترسی به حقوق باروری)، شاید در طولانی مدت اعتبار حزب و حتی فراتر از آن، ایدئولوژی پدرسالارانه و محدودش را از بین ببرد. این قضیه نیاز به جامعه‌شناسان را نشان می‌دهد که دربارهٔ رویه‌های ذاتی اشتباهی که امروز در ساختارهای خانواده امروز وجود دارند و و پیوندهای بین مسائل عمومی و خصوصی، سؤال کرده و نقدشان کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Magdalena Grzyb

<magdalenaagrzyb@gmail.com>

سیاسی واقعی هنوز ظاهر نشده است. علیرغم این واقعیت که پیاسسکی از حزب قانون و عدالت اخراج شد و در ماه می ۲۰۱۷ اتهاماتی علیه‌اش مطرح شد، سیاستمداران این حزب به کوچک شمردن مشکل ادامه دادند. سخنگوی حزب قانون و عدالت، بیتا مازورک گفت که خشونت سوءاستفاده‌گرانه / بیش از حد علیه خانواده قابل قبول نیست، انگار کلاً استفاده از خشونت قابل قبول است! همکاران حزب خشونت خانگی را محکوم کردند، اما همچنین اعلام کردند که از یک ماجرای خانوادگی در کشمکش سیاسی استفاده شده است. قضیهٔ رافال پیاسسکی اگرچه بسیار تلخ بود، اولین و تنها موردی نبود که سیاستمداری از حزب قانون و عدالت همسرش را کتک می‌زد و آزار می‌داد. در سال ۲۰۱۶، لوکاسز زبونیکوسکی از اعضای مجلس نیز توسط همسرش متهم به خشونت شد، اگرچه توجه عمومی به این قضیه زیاد جلب نشد. بعدتر در سال ۲۰۱۷، والدمار بونکوسکی که یکی دیگر از اعضای مجلس بود نیز توسط همسرش به خشونت، تهدید و به اصطلاح «بهره‌برداری روانی» متهم شد - وی بارها گفت که زنش از نظر ذهنی بیمار است. وقتی یک حزب سیاسی بیش از حد محافظه‌کار، سنت‌گرا، و طرفدار کلیسا اهمیت مشکلی را کوچک می‌شمارد و در واقع با افراد رده بالایش که شدیداً از خانواده‌هایشان سوءاستفاده می‌کنند کنار می‌آید، ادعاهایش برای داشتن برتری اخلاقی و مشروعیت جهت حکمرانی بر کشور را به خطر می‌اندازد. این کار بدبینی و چهرهٔ واقعی سیاست‌های محافظه‌کارانه و جناح راستی را آشکار می‌سازد که فقط در خدمت

نکته این بود که پیاسسکی یک سیاستمدار برجستهٔ حزب قانون و عدالت بود که به دلیل طرفداری از ارزش‌های خانواده و بیانیه‌های همجنس‌گراهراسانه‌اش معروف بود. همچنین این قضیه از نظر بالا بردن آگاهی دربارهٔ جدی بودن خشونت روانی و اثراتش بر قربانیان، یک موفقیت بود. به طور کلی، خشونت روانی به عنوان شکلی از خشونت هم در نهادهای عمومی و هم در دادگاه‌ها نادیده گرفته شده است. اگرچه رفتار پیاسسکی افراطی بود، بسیاری از زنان با چنین رفتاری در خانواده‌هایشان آشنا بودند و لزوماً آن را به عنوان چیزی غیرعادی یا غیرقابل قبول قبول نکردند.

این قضیه پوشش رسانه‌ای گسترده‌ای (در رسانه‌های مستقل و رسانه‌های اجتماعی) داشت و آغازگر خشم و بحث پیرامون قصور واکنش‌های عمومی برای کمک به قربانیان خشونت خانگی بود. همچنین تابوی اجتماعی قدرتمند علیه اعتراض علنی را شکست. کارولینا پیاسسکا توضیح داد که تصمیمش برای علنی کردن قضیه به دلیل اشتیاقش برای کمک به زنان دیگری بود که متحمل خشونت می‌شدند تا از خفا بیرون بیایند و نیز آنها را تشویق کند که از روابط سوءاستفاده‌گرانه خارج شوند، به علاوه وی می‌خواست نشان دهد که خشونت خانگی فقط محدود به خانواده‌های طبقه‌های پایین نیست.

< تنها همین یک مورد نیست: خشونت خانگی و حزب قانون و عدالت

اگرچه قضیهٔ پیاسسکی شروع‌کنندهٔ طوفانی سیاسی درون حزب قانونگذار نبود، عواقب

< به سوی خشونت صففر؟

سیلویا والبی، رئیس پژوهش‌های جنسیت یونسکو، دانشگاه لنکستر بریتانیا، عضو و رئیس سابق (۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰) کمیته پژوهشی اقتصاد و جامعه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC02)

راهپیمایی خیزش میلیونی زنان در لندن، سال ۲۰۱۴.



اهداف توسعه پایدار سازمان ملل متحد تا سال ۲۰۳۰ از جمله هدف ۱۶،۱ است: «کاهش چشمگیر تمام اشکال خشونت و نرخ مرگ و میرهای مرتبط با آن» و هدف ۵،۲: «توقف تمام انواع خشونت علیه زنان و دختران».

آیا این اهداف خیال‌پردازانه است؟ آیا جهان در جهت مخالف اینها پیش می‌رود؟ این بینشی است که مجموعه‌ای از گروه‌های ملی و بین‌المللی و جهانی جامعه مدنی نسبت به جهان دارند که اهداف توسعه پایدار سازمان ملل متحد از آن استنباط شده است. توسعه پایه معرفتی برای حمایت از دستاوردهای بینش جهان بدون خشونت، وظیفه‌ای است که جامعه‌شناسی برعهده دارد.

تحقق این بینش مستلزم ایجاد نوعی نظریه تغییر است. مستلزم نظریه خشونت در جامعه و نظریه جنسیت و جامعه است. مستلزم مفهوم‌سازی قوی و سنجش خشونت برای بررسی و آزمون این نظریه‌ها است.

< چه چیزی خشونت را کاهش یا افزایش می‌دهد؟

آیا توسعه اقتصادی تغییری ایجاد خواهد کرد؟ نرخ خشونت‌ها ظاهراً به سبب محرومیت اقتصادی بالاتر می‌رود. افزایش برابری جنسیتی به مقاومت زنان در برابر خشونت کمک می‌کند. برابری جنسیتی چگونه بهبود می‌یابد؟ توسعه اقتصادی، بسته به این‌که بیشتر شکل نئولیبرال به خود بگیرد یا سوسیال دموکرات، ممکن است به بهبود بیانجامد یا نینجامد.

مداخلات هدفمند و خدمات حمایتی چه تغییری ایجاد می‌کند؟ فمینیست‌ها مداخلات متعددی انجام داده‌اند از خانه‌های امن و خطوط تلفن امداد تا مشاوران متخصص و دادگاه‌ها. افزایش خدمات با کاهش خشونت در پیوند است، چرا که این خدمات مقاومت قربانیان و قربانیان بالقوه را بالاتر می‌برد. اما این خدمات گران هستند و داشتن آنها با نابرابری‌های وسیع‌تر جنسیتی مرتبط است.

نظام عدالت کیفری چه اهمیتی دارد؟ تغییر قوانین برای جرم‌انگاری خشونت علیه زنان در سراسر جهان اشاعه یافته است. اما زنان لزوماً در اثر بیشتر شدن قوانین، عدالت جنسیتی بیشتری را تجربه نکرده‌اند.

دموکراسی چه اهمیتی دارد؟ من در کار خودم با عنوان جهانی شدن و نابرابری‌ها دریافتم که نرخ زن‌کشی در کشورهایی کمتر است که نسبت حضور زنان در پارلمان بیشتر است. عمق دموکراسی جنسیتی تغییر ایجاد می‌کند: افزایش دموکراسی جنسیتی با کمتر شدن خشونت علیه زنان در رابطه است. نه فقط برابری اقتصادی جنسیتی بلکه تغییر در برابری سیاسی جنسیتی اهمیت دارد.

بحران مالی و اقتصادی اخیر که مرکز آن جهان شمالی بود به افزایش نابرابری اقتصادی جنسیتی و به سیاست‌های ریاضتی‌ای منجر شد که ارائه خدمات رفاهی عمومی و تخصصی را کاهش داده است. این دوره به طور بالقوه

<<

آزمون این تز است که نابرابری و ریاضت جنسیتی بیشتر و کاهش ارائه خدمات، افزایش خشونت مبتنی بر جنسیت را بالاتر می‌برد.

برای بررسی چنین نظریه‌هایی، لازم است که بدانیم که آیا خشونت در حال افزایش یا کاهش است و نرخ خشونت چطور بر حسب مکان و گروه اجتماعی تغییر می‌کند. این امر مستلزم سنجش دقیق نرخ خشونت از جمله ابعاد جنسیتی آن است که به شدت جای آن خالی است.

< چگونه خشونت را بسنجیم؟

سنجش مهم است. با وجود فعالیت‌های جامعه مدنی، خشونت علیه زنان تقریباً در آمار رسمی نامرئی است. طبقه‌بندی بین‌المللی آمار جرم و جنایت برای اهداف آماری تهیه شده توسط اداره مواد مخدر و جرائم سازمان ملل، در مورد جنس قربانیان خشونت، ملزم به گردآوری داده نبوده و با جنسیت به منزله برچسبی ثانویه و دلخواهانه برخورد کرده است. به علاوه اغلب قربانیان خشونت مبتنی بر جنسیت، تجربه‌های خود را به پلیس گزارش نمی‌دهند. پیمایش‌های جرائم برای رسیدگی به همین موضوع ایجاد شده‌اند: احتمال بیشتری هست که قربانیان خشونت تجارب خود را برای پیمایش‌ها آشکار سازند تا برای پلیس. با وجود این که چنین پیمایش‌هایی اغلب جنس قربانی را مرتباً گردآوری می‌کنند، دفعات تکرار اتفاقات خشونت‌آمیز را همیشه ثبت و ضبط نمی‌کنند، یا اگر ثبت کنند هیچ‌گاه کاملاً در برآوردهای رسمی خشونت محاسبه نمی‌کنند.

از لحاظ تاریخی اغلب پیمایش‌های جرائم ملی، از جمله در آمریکا و بریتانیا، بر روی تعداد جرائم گزارش شده به ایشان که در برآوردهای ملی گنجانده شده بود، سرپوش گذاشتند. این امر سبب سوگیری جنسیتی در آمارها می‌شود، زیرا خشونت خانگی که به طور غیرممتناهی بیشتر علیه زنان ارتکاب می‌یابد، جرمی مکرر است. ما (جود تاورز، بریان فرانسیس و من)

در بازنگری داده‌های خام پیمایش جرائم انگلستان و ولز، دریافتیم که وقتی سرپوش‌ها برداشته شد و همه جرائم گزارش شده در برآوردها گنجانده شد، نه فقط میزان کلی جرم ۶۰ درصد بالاتر رفت که خشونت علیه زنان نیز ۷۰ درصد افزایش یافت و همچنین خشونت‌های روابط خانگی ۷۰ درصد بیشتر شد.

والبی و تاورز و فرانسیس با استفاده از روش‌شناسی جدید متوجه شدند جرائم خشونت آمیز در انگلستان و ولز، پس از بحران اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ آغاز شد، افزایش یافته است. خشونت علیه زنان بالا رفته، اما خشونت علیه مردان افزایش نیافته است. این امر با افزایش خشونت خانگی مرتبط بوده که به نسبت علیه زنان بیشتر اتفاق می‌افتد. این تغییر را نمی‌توان با استفاده از روش‌شناسی قدیمی مشاهده کرد، زیرا روش‌شناسی قدیمی به طور نامتناسبی از اهمیت خشونت تکرار شده می‌کاهد. هنگامی که جرائم مکرر خشونت‌آمیز (که به نسبت علیه زنان بیشتر رخ می‌دهد) مشاهده‌پذیر می‌شوند، متوجه افزایشی در جرائم خشونت‌آمیز می‌شویم؛ وقتی از روش‌شناسی قدیمی استفاده کنیم - که به طور نظام‌مند جرائم خشونت‌آمیز علیه قربانیان پیشین را از قلم می‌اندازد - متوجه هیچ افزایشی نمی‌شویم. تغییرات در خشونت را بدون در نظر گرفتن بُعد جنسیت نمی‌توان درک کرد. این یافته‌ها درباره بریتانیا، نظریه‌هایی را تأیید می‌کند که اقتصاد را به خشونت ربط می‌دهد، در شرایطی که حلقه واسط این رابطه به جنسیت برمی‌گردد.

برای ایجاد چارچوب سنجش قوی برای مقایسه تغییرات نرخ خشونت بر حسب زمان و مکان و گروه اجتماعی، مستلزم تعریفی یکپارچه از خشونت و مقوله‌های سنجش آن و همچنین روش‌های یکپارچه گردآوری داده با استفاده از این مقولات است. دو رویکرد متضاد وجود دارد (که در اهداف ۱۶ و ۵ توسعه پایدار سازمان ملل متحد نشان داده شده)، که هیچ‌یک از آنها به صورت نظام‌مند در مورد ابعاد جنسیتی

خشونت، داده گردآوری نکرده‌اند: یکی از آنها درباره خشونت داده گردآوری کرده اما نه زن یا مرد بودن قربانی و نه درباره نسبت میان مجرم و قربانی؛ دیگری فقط درباره خشونت علیه زنان (و نه زنان و مردان) داده گردآوری می‌کند. زمان آن فرا رسیده تا بُعد جنسیت را (جنس قربانی، جنس عاملین، نسبت بین مجرم و قربانی و این که آیا عنصری جنسی برای خشونت وجود داشته) در گردآوری‌های رایج داده وارد کنیم. کار اخیر ما با تیمی متشکل از ده‌ها پژوهشگر، چارچوب جدیدی برای سنجش خشونت علیه زنان و مردان ارائه داده که به چنین پیشرفتی کمک خواهد کرد و از این طریق تحلیل تطبیقی را با داده‌های قوی تسهیل می‌کند.

< بحران و افزایش خشونت علیه زنان

بحران در بریتانیا از سرمایه‌گذاری به اقتصاد و سپس به بودجه دولتی و ریاضت سرازیر شد؛ اکنون به خشونت سرریز شده است. افزایش خشونت، عمومی نیست بلکه به طور خاص علیه زنان بیشتر شده که با تکرار جرم توسط عاملان آشنا ارتباط دارد. بحران اقتصادی جنسیتی است، تأثیر آن بر بودجه جنسیتی است و بنابراین دلالت‌هایی برای خشونت هستند.

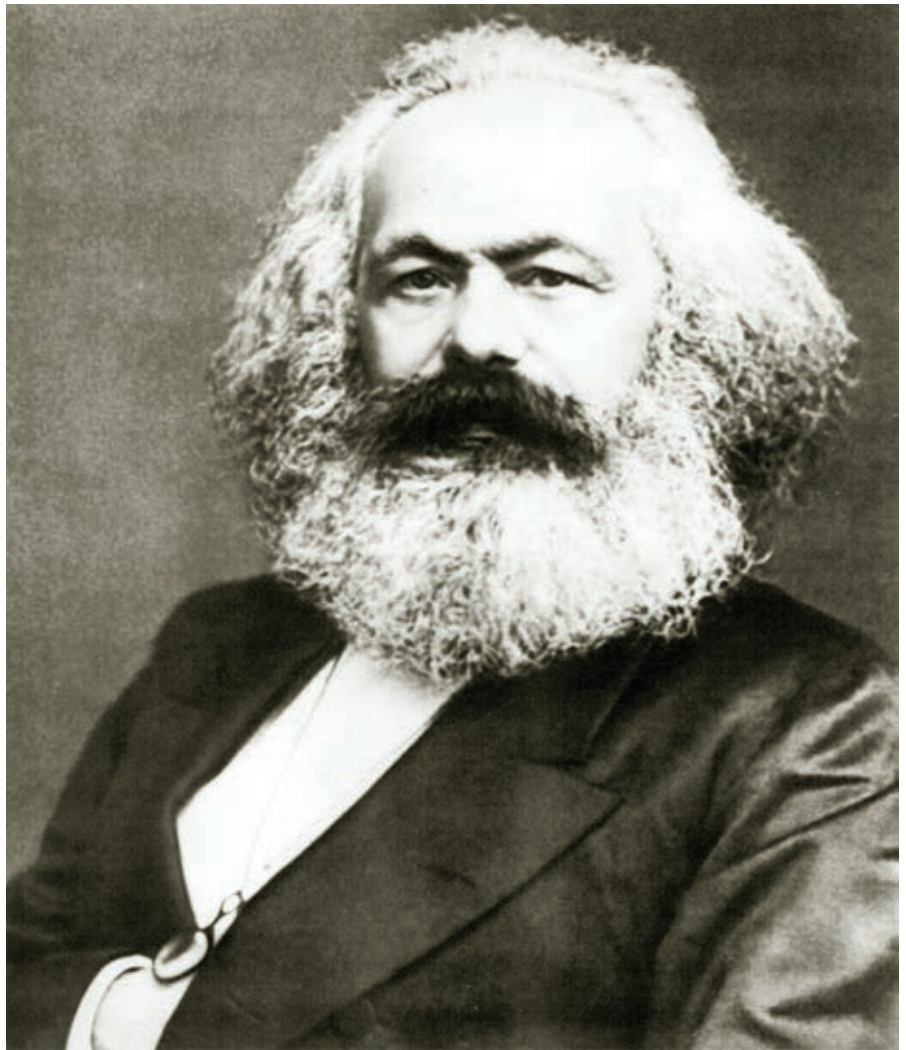
علم اجتماعی انتقادی جدید علمی است که با هر چیزی که ترجمه امنیت است، کلنجار می‌رود؛ وارد کردن خشونت علیه زنان در امر امنیت اهمیت زیادی داد. این کار به معنای وارد کردن خشونت علیه زنان در قلب نظریه جامعه‌شناختی و بازنگری عمده در نحوه سنجش آن است. این جامعه‌شناسی به عنوان علم اجتماعی اهداف مردم‌مدار و روشی است که جامعه‌شناسی با آن می‌تواند در هدف کاهش همه اشکال خشونت در اهداف توسعه پایدار سهیم شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sylvia Walby <s.walby@lancaster.ac.uk>

< ۲۰۰ سالگی مارکس

بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۹، در برخی از نقاط جهان، علاقه‌ای تازه به آثار کارل مارکس و یار غارش فردریش انگلس را برانگیخت. به نظر می‌رسد کتاب سرمایه اثری است که به طور سفارشی و ویژه برای فهم و تبیین پیشرفت بحران‌آمیز سرمایه‌داری نوشته شده است و به اقتصاد سرمایه‌داری معاصر و اثراتش، مانند افزایش جهانی نابرابری‌های اجتماعی، افزایش بیکاری، فقر و نیز فجایع زیست‌بومی، پرتو افکنده است. اما در حالی که این مسائل مهم سبب شده است که جامعه‌شناسان و نیز رسانه و بخش‌های گسترده‌تر جامعه بار دیگر سراغ تحلیل سرمایه‌داری بروند، نظریه مارکسی همچنان مناقشه‌برانگیز است و در سراسر جهان مجموعه‌ای غنی از پژوهش‌ها در این باب وجود دارد. مناسبت ۲۰۰ سالگی کارل مارکس گفت‌وگوی جهانی را برانگیخت تا همکاران را از سراسر جهان فراخواند که در نوشتن ویژه‌نامه‌ای که درباره مارکس، مارکسیسم و جامعه‌شناسی مارکسی، سنت‌های پیشینش و ربطشان به جهان امروز تأمل می‌کند سهمی داشته باشند. این ویژه‌نامه پیش از پرداختن به تأملات و کشاکش آرایه‌ای که درباره نحوه کار کردن با نظریه مارکسی یا آنچه در آن رو به فراموشی می‌رود، با نگاهی به گذشته و ریشه‌های فلسفی آن آغاز می‌کند. این گذشته‌نگری آنچه را که می‌توان از دریچه نگاه مارکس از کار، دولت، حقوق، نابرابری‌های اجتماعی و مسائل دیگر دید، نشان می‌دهد. ■



کارل مارکس در سال ۱۸۷۵. مجمع عمومی ویکنمدا.

< مارکس و جامعه‌شناسی

۲۰۱۸

جی.ام. تاماش، دانشگاه اروپای مرکزی، مجارستان

تجمل دوستی یا ماجراجویی، فقرهراسی و «روح شرکت» به رغم تنوعشان در اشخاص مختلف کاملاً سوژه‌ای نیستند، بلکه عموماً فرآورده‌های «ابژه‌ای» «فرهنگ اجتماعی»‌اند، که خود یکی از ویژگی‌های نظم اجتماعی سرمایه‌داری غربی است.

جدا از این واقعیت که جامعه‌شناسی به رغم ضدیتش با میراث مارکس در برخی موضوعات، پس از مارکس به وجود آمده است و از او اثر پذیرفته است، یک مارکسیست (یا خود مارکس) با گفته‌های بالا مخالفت چندانی ندارد.

< تحلیل «بورژوازی» از جامعه مدرن یا تحلیل مارکسی از آن

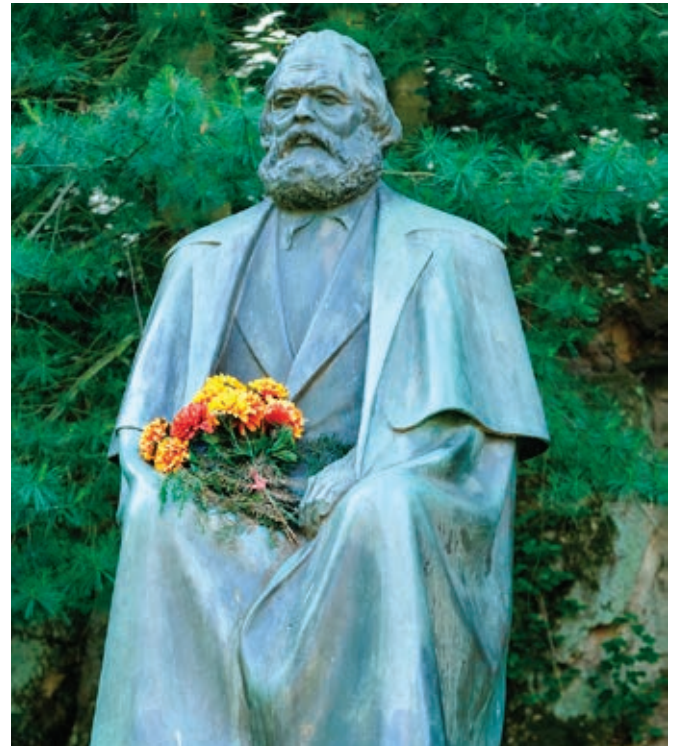
پس وجه تمایز بنیادین میان جامعه‌شناسی «بورژوازی» (و همه شاخه‌های جستار اجتماعی، از پژوهش اجتماعی تجربی گرفته تا فلسفه سیاسی) و تحلیل مارکسی از جامعه مدرن چیست؟ در توضیح این دعوی دیرینه که احتمالاً از حیث تاریخی همان اندازه مهم باشد که نزاع روشنگری با متافیزیک و یزدان‌شناسی چه باید گفت؟

صورت ساده‌شده نزاع از این قرار است: روشنگری از ابژگانی (objectivity) ارسطویی، آگوستینی و تامیستی روی گرداند و توجهش را به سوژگانی (subjectivity) مادی که در را به روی حاکمیت اراده یا همان اصل آزادی گشود معطوف کرد. آنچه در فرانسه علوم/اخلاق و سیاسی خوانده شد پیامدهای شکل پایانی و کانتی نقدی است که تیغ آن جامعه پوزیتیویستی و جزم‌های کهنه‌ای را که از زمان یونان بر قامت اندیشه غربی (از جمله اندیشه ییزانسی، یهودی و اسلامی) پوشانده شده بود پاره کرد.

هم فلسفه اخلاق اسپینوزایی و هم فلسفه اخلاق کانتی، به رغم تفاوت‌های چشمگیرشان، آدمیان راهستندگانی طبیعی می‌انگارند که تابع قوانین علی‌اند که در مورد سنگ‌ها و ماهی‌ها و دیگر موجودات نیز جاری‌اند و بر آن‌اند که ذهن آدمیان به رغم آنکه از حیث انتخاب عقلانی آزاد است - که آن هم به وسیله تمنا و خاصه میل به بقا محدود می‌شود - اما از شناخت و فهم ابژه‌ای، بی‌طرفانه و جامع موانع منطقی و روان‌شناختی ناتوان است. اگر معرفت به خدا ذاتاً سوژه‌ای است - و در مسیحیت آن را/ایمان می‌خوانند - پس «علوم اخلاقی» محکوم‌اند که سوژه‌ای باشند. بینش مشترک سه عصر نوزایش، اصلاحات دینی و روشنگری شاید این باشد که سنج‌ معرفت و آزادی سوژگانی است که به کاوش عقل در می‌آید و عقل نیز از رهگذر منطق و ریاضیات سروشکل می‌یابد.

البته باوری که در پس این پنداشت نهفته بود این بود که «واقعیت» مورد بررسی به ادراک شهودی درآید و سپس عقل بار دیگر آن را می‌کاود و به شکلی دیالکتیکی یعنی از رهگذر نمایاندن تناقضاتش توضیح داده می‌شود.

نقش تاریخی هگل این بود که نشان داد که امری که سوژه‌ای انگاشته می‌شد، یعنی «جان»، در حقیقت ابژه‌ای است و اینکه ذهنی که بنا به



تندیس از مارکس در کارلووی واری، جمهوری چک.

مارکس وبر در تاریخ اقتصادی عمومی (۱۹۱۹-۱۹۲۰) ثابت کرد که سرمایه‌داری چونان نظامی فراگیر برای برآوردن نیازهای روزمره انسان خاص غرب بود و پیش شرط‌هایش یکی محاسبه عقلانی سرمایه (معمولاً دقت‌داری دوطرفه) بود که در بنگاه‌های اقتصادی بزرگ به هنجار و رسم بدل شد و بقیه‌شان از این قرار بودند: ۱. همه ابزارهای تولید در دست شرکت‌های خصوصی مستقل باشد و در حکم اموالی که بدون مانع انتقال پذیرند؛ ۲. نیاز به بازاری آزاد که از محدودیت‌های «غیرعقلانی‌ای» چون تفاوت‌های کاستی در آن خبری نباشد؛ ۳. در عرصه تولید، تجارت و حمل‌ونقل به فناوری عقلانی، یعنی کاملاً محاسبه‌پذیر و ماشینی نیاز وجود داشته باشد؛ ۴. بایستی نظام حقوقی عقلانی، پیش‌بینی‌پذیر و شفاف وجود داشته باشد؛ و ۵. کارگر آزاد در دسترس باشد، یعنی کسانی که قانوناً حق دارند که نیروی کارشان را بفروشند، کارگرانی که بنا به ملاحظات اقتصادی چاره‌ای جز فروش کار خود در بازار ندارند.

مارسل ماوس (در مقاله‌ای که در سال ۱۹۰۱ با پل فوکونه در یک دانش‌نامه نوشت) به همین قیاس نشان داد که هیچ کس، برای نمونه هیچ کارگر یا تاجری، نمی‌تواند آن اشکال حیات اجتماعی را که بیرون از ذهنش‌اند، مانند اعتبار، سود، دستمزد، دادوستد یا پول را اختراع کند. حتی عناصری از حیات اجتماعی و اقتصادی، مانند پشتکار، صرفه‌جویی،

یا خاستگاه، تاریخ و کارکرد طبقات چیست؟ از آنجا که جامعه‌شناسی گروه‌های انسانی را «چیز» (انتزاعیاتی همیشگی یا دست‌کم مانا) می‌انگارد، به اینکه گروه‌های انسانی چگونه سروشکل می‌یابند و توزیع می‌شوند، جایگاهشان در جامعه چونان یک کل کجاست و با دولت که کانون تغییر اجتماعی-سیاستی آگاهانه و عامدانه است چه نسبتی دارند، علاقه‌مندند.

< چشم‌اندازهای مارکسی: طبقه و بهره‌کشی

مارکس چنان که انتظار می‌رود پاسخ به پرسش‌های پیش‌گفته مانند پاسخ جامعه‌شناسان نیست. مارکس - و خلفش که «مارکسیسم غربی» خوانده می‌شود - برخلاف نظراتش در مانیفست کمونیست آغازین بر آن نیست که پیش و پس از سرمایه‌داری طبقات وجود داشته باشند (طبقه تاریخی است). طبقه پی‌پدیدار ارزش و سرمایه است: «فرهنگ‌های طبقاتی»، «سبک زندگی طبقاتی» و «سازمان‌های طبقاتی» پی‌پدیدار آن پی‌پدیدارند.

تنها طبقه‌ای که نزد مارکس مهم است، پرولتاریاست که به معنای هگلی، چونان طبقه‌ای برساخته می‌شود که جزئی از جامعه خودش نیست. (جزئی که جزئی از کل نیست). بیرون نگه داشتن این طبقه از فرآیندهایی که از قرار معلوم در جامعه‌ای که علم اجتماعی «بورژوازی» آن را چونان تعامل‌های میان افرادی که انسانیت مشترکی دارند توصیف می‌کند، نوعی نفی آن است. شیء‌انگاری به انسانیت مشترک اجازه بروز و ظهور نمی‌دهد.

از آنجا که فعالیت اصلی فرد پرولتاریاست که او را به شیء بدل می‌سازد، بنابراین این تعامل، تعاملی میان طبقات نیست بلکه کیفیتی از سرمایه است. بهره‌کشی کاری نیست که بورژوا از روی عمد انجام دهند؛ ارزش اضافی دزدیده می‌شود تا انباشت سرمایه رخ دهد نه به کارگر صدمه وارد شود. بهره‌کشی چیزی نیست که دولت بتواند جلوییش را بگیرد تا جبرانش کند، از این رو این مسئله، برخلاف آنچه سوسیال‌دموکرات‌ها معمولاً گمان می‌کنند، «مسئله‌ای سیاسی» نیست. مشکل نابرابری نیست.

نابرابری مشکلی جامعه‌شناختی است اما بهره‌کشی خیر. تبدیل‌کردن شیء‌انگاری، بت‌انگاری کالا، و بهره‌کشی به نابرابری (و بنابراین تبدیل‌کردنشان به «مشکلی سیاسی» که می‌توان نرم‌نرمک بهبودش بخشید) نزد یک مارکسیست مسخره و بی‌معنی است. به همین دلیل است که معمولاً نظریه مارکسیستی پرسش‌های جامعه‌شناختی را نمی‌تواند پاسخ گوید و بالعکس. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

G. M. Tamás <gmtamas@gmail.com>

توصیف کانت مفاهیم را به جای استنتاج از جهان بیرونی از پیش خود می‌آفریند، قوه‌ای سوژه‌ای نیست که موانع معرفت‌شناختی محدودش کند و در تعیین‌کننده‌ترین زمینه‌ها محکوم به جهل و ناتوانی است، بلکه برعکس به واقع سرچشمه (یا جوهر یا شالوده) هم معرفت است و هم آزادی.

هگل برای آنکه موضوع را پیچیده‌تر سازد، برآن است که ابژگانی در دو هیئت ظاهر می‌شود: «روح ابژه‌ای» - که امروزه آن را «نهاد» می‌خوانیم - که نام دیگری است برای آنچه هنگام جوانی پوزیتیویستی می‌خواند: «ابژگانی کاذب» (صورت ساده‌اش می‌شود عقل منهای آزادی)؛ و «روح مطلق» (عقل چونان آزادی: فلسفه).

این «روح ابژه‌ای» است که پایه‌گذار راستین جامعه‌شناسی است، چیزی که امیل دورکم «جامعه‌اش» می‌خواند، جهانی انسانی که کاملاً با مقاصد، انتخاب‌ها، امیال و درونیات دیگر انسان بیگانه‌است، جهانی از ساختارها که نتایج تکراری یا دائمی به بار می‌آورد، چراکه جملگی تمنیات آدمیان بازتاب یا جلوه ساختارهای نهادی است و نه قالب‌دهنده آنها. این ساختارها - که «واقعیت» خوانده می‌شوند موندگاری بی‌منفذند که دگرگونیشان پیش‌بینی‌ناپذیر و معلول ترکیب‌شدن‌های نامنتظر یا رخدادهای خارجی است.

با ورود مارکس به صحنه که از هگل گامی پیش‌تر نهاد و در عین حال به کانت بازگشت، دوگانگی امر تجربی و امر استعلایی بار دیگر پدیدار شد. آنچه چونان «واقعیت» یا «ساختار» یا «شیء» عرضه می‌شود، نمودی است که سوژگانی در پس آن پنهان شده است: از همه عیان‌تر کار (فعالیت تولیدی انسان) است که در پشت ارزش (اصل رهنمای فرآیند سرمایه) پنهان شده است؛ و نیز این کار (فعالیت‌های سوژه‌ای آدمی) است که در بت «کالا» تجسم یافته است نه اشیاء.

شیء، «روح ابژه‌ای» نهادین، صورت ظاهر است و از این رو کل منطق نهادی جامعه (که از اقتصاد، دولت و «جامعه مدنی» تشکیل شده است، از هم جدا نیستند) نیز صورت ظاهر است. اما از نظرگاه ابژگانی و سوژگانی، حتی کار نیز دوپاره است: کار انضمامی و کار انتزاعی یکی نیستند. هرآنچه راه سراسر است می‌نماید، همیشه سراب از کار در می‌آید و هرآنچه ذاتی است - چنان که اقتضای ذوات است - مستور و پنهان است (در سرمایه‌دار، نمود کاذب جامه ابژگانی به تن می‌کند). نظریه اقتصاد سیاسی و فلسفه انتقادی) بایستی پرده از روی نمود کاذب بردارد و عمارت مفهومی را ویران کند تا بار دیگر به سادگی و اصالت فعالیت انسانی سوژه‌ای که نیازی به راهنمایی ارزش ندارد، راه برد.

اگر از چشم‌انداز جامعه‌شناختی کلاسیک به موضوع بنگریم، چنین می‌نماید که نکته اصلی بدین قرار باشد: چگونه «روح مطلق» «روح ابژه‌ای» را هدایت می‌کند، یعنی چه ارزش‌های چه نهادهایی را پدید می‌آورند

< مداخلیت مستمر سنت مارکسیستی دربزرگ‌زدن از سرمایه‌داری

اریک الین رایت، از دانشگاه ویسکانسین - مدیسون، ایالات متحده آمریکا

در انتظار پاسخی از مارکس ۲۰۰ سال پس از تولدش.
عکس از مارکو گومز، سائوپائولو



همبستگی‌های نیرومند، شکل‌گیری اشکال سازمان سیاسی که به مبارزات انسجام می‌بخشد و اموری از این دست. بنابراین، این نظریه در کلیتش رابطه دوسویه مدعاهای جبرگرایانه درباره افول گریزناپذیر سرمایه‌داری با مدعاهای غیرجبرگرایانه درباره آینده بی‌سرمایه‌داری را دربرمی‌گیرد.

این دوگانگی مدعاهای جبرگرایانه و غیرجبرگرایانه بخشی است از آنچه ایده‌های نظری مارکس را به بنیانی قاطع برای جنبش‌های سیاسی بدل کرده است. عناصر غیرجبرگرایانه به اهمیت عاملیت جمعی هدفمند و خواست افراد برای پیوستن به مبارزه برای جهانی بهتر اعتبار می‌بخشند. عناصر جبرگرایانه دلایلی برای خوش بینی به دست می‌دهند: حتی زمانی که موانع انقلاب هولناک به نظر می‌آیند، نیروهای سرمایه‌داری ستیز می‌توانند بر این باورشان ثابت قدم باشند که «تاریخ از آن ماست» و سرانجام بستر برای پیروزی در انقلاب آماده می‌شود.

در حال حاضر در جهانی به سر می‌بریم که با جهانی که مارکس ایده‌های نظریش را صورت‌بندی کرد بسیار متفاوت است. برخی از پیش‌بینی‌های

هیچ ایده‌ای به اندازه این ادعا با کار مارکس پیوند نزدیک ندارد که پویه ذاتی سرمایه‌داری تناقضاتی عمیق در دل خود دارد که در نهایت سبب می‌شود که با دست خویش خود را ویران کند و افزون بر این پویه هم‌زمان شرایطی می‌آفریند که به کار شکل‌گیری شکلی بدیل از جامعه می‌آید که به مراتب بیش از پیش در راستای شکوفایی انسان حرکت می‌کند. نخستین بخش استدلال حاوی پیش‌بینی‌ای است درباره سرنوشت سرمایه‌داری: سرمایه‌داری نظم اجتماعی است که در درازمدت به شکلی گریزناپذیر عمرش به پایان می‌رسد. بخش دوم استدلالش جبرگرایی کمتری دارد: پویه‌ای که سرمایه‌داری را ویران می‌کند (و به دلیل تحول نیروهای تولید و زایایی انسان) در را به روی احتمالات تاریخی تازه‌ای می‌گشاید و هم‌زمان کارگزاری جمعی - به نام طبقه کارگر - پدید می‌آورد که می‌تواند از آن احتمالات و از رهگذر انقلاب برای ساختن بدیلی رهایی‌بخش بهره گیرد. این توانایی، خواه ناخواه بسته به طیفی از فرآیندهای پیش‌بینی‌دیده به تحقق این بدیل می‌انجامد: اشاعه یافتن ایدئولوژی انقلابی، ظهور

<<

که یکپارچگی کارکردی داشته باشد. حتی اگر تناقضات سرمایه‌داری ذاتاً به آن شدت و حدتی نباشند که بقای سرمایه‌داری را ناممکن سازند، این تناقضات پیوسته فضاهایی را برای احتمالات تازه و مبارزات براندازنده می‌گشاید.

۳. جهانی دیگر ممکن است. شاید بنیادی‌ترین ایده سنت مارکسیستی این است که بدیلی رهایی‌بخش برای سرمایه‌داری امکان وقوع دارد و آن شکلی از نظام اقتصادی است که در آن کنترل طبقاتی سرمایه‌داران بر سرمایه و تولید جای خود را به مردم‌سالاری اقتصادی رادیکال می‌دهد. این چیزی است که مارکسیسم را از نقدی صرف بر سرمایه‌داری به نوعی علم اجتماعی رهایی‌بخش مبدل می‌سازد. این سخن که بدیلی رهایی‌بخش امکان‌پذیر است، بیش از گفتن این سخن است که بدیل را می‌توان تصور کرد؛ این بدیل بایستی مطلوب، شدنی و دست‌یافتنی باشد. بنابراین، مدعای مارکسیستی این است که مردم‌سالاری اقتصادی رادیکال نسبت به سرمایه‌داری ارزش‌های رهایی‌بخش را کامل‌تر محقق می‌سازد؛ اینکه اگر این بدیل نهادین شود، مستدام است؛ و اینکه شرایط تاریخی پذیرفتنی و باورکردنی‌ای وجود دارد که در آن دست‌یابی به این بدیل شدنی است.

۴. دگرگونی نیازمند مبارزه طبقاتی برای ساخت و پرداخت نظمی جدید است نه صرفاً مقاومت. تبدیل سرمایه‌داری به مردم‌سالاری اقتصادی نیازمند کنش جمعی و بسیج از پایین است. گرچه ائتلاف نخبگان ممکن است اهمیت حیاتی داشته باشد، دگرگونی اجتماعی رهایی‌بخش صرفاً نتیجه اقدامات نخبگان روشن‌اندیش نیست. همچنین دگرگونی رهایی‌بخش به اقداماتی بیش از مخالفت با آسیب‌های سرمایه‌داری نیازمند است و مستلزم ساختن نهادهایی جدید است که تجسم‌بخش آرمان‌های رهایی‌بخش‌اند. در صورت‌بندی نظری اصلی مارکس، دگرگونی‌های ساختاری اصولاً پس از گسست انقلابی از سرمایه‌داری رخ می‌دهد: طبقه کارگر وقتی به قدرت رسد، جامعه‌ای جدید می‌سازد. در سده بیست و یکم، این نگرش دیگر نگرش راهبردی موجهی نیست. اگر مردم‌سالاری اقتصادی رادیکال قرار است آینده‌ای فراتر از سرمایه‌داری باشد، وظیفه ساختن آن را باید از داخل جوامعی آغاز کرد که همچنان زیر سلطه سرمایه‌داری‌اند.

این چهار گزاره جای پای سنت مارکسیستی علم اجتماعی رهایی‌بخش را در سده بیست و یکم محکم می‌کند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Erik Olin Wright <wright@ssc.wisc.edu>

مارکس مویه‌مو محقق شده‌اند: سرمایه‌داری به نظامی جهانی بدل شده است و پایش به اقصا نقاط جهان رسیده است؛ نیروهای تولید به شکلی حیرت‌آور تحول یافته‌اند؛ بازارهای سرمایه‌داری عمیقاً در جزء به جزء زندگی رخنه کرده‌اند؛ بحران‌های اقتصادی شدید ویژگی پایدار جوامع سرمایه‌داری است. اما پیش‌بینی‌های دیگرش، که در برانگیختن شور و شوق فراگیر برای برگردشتن از سرمایه‌داری حیاتی بودند به وقوع نپیوسته‌اند: طبقه کارگر به جای آنکه پیوسته همگن‌تر شود، در همه زمینه‌ها پیوسته چندپاره و ناهمگن‌تر شده است و سد راه همبستگی که برای کنش جمعی مستمر برضد سرمایه‌داری ضروری است شده است؛ سرمایه‌داری نشان داده است که در واکنش به بحران‌ها به مراتب انعطاف‌پذیرتر است و شیوه‌های تازه انباشت شکل گرفته است؛ دولت سرمایه‌دارانه در جذب تقاضاهای عمومی انعطاف‌پذیرتر بوده است و به هنگام ضرورت نیز به ابزارهای سرکوب اثرگذارتری دست می‌یازد؛ و سرانجام اینکه، تاریخ اندوه‌بار کوشش‌های معطوف به ساختن بدیلی برای سرمایه‌داری در پی انقلاب‌های سوسیالیستی این خوش‌بینی را تضعیف کرده‌اند که بحران‌ها بستر را برای نیروهای سیاسی انقلابی در جهت ساختن بدیلی عادلانه و انسانی آماده می‌کنند.

بدین سان، در سده بیست و یک، دیگر توجیهی ندارد که گمان کنیم «قوانین حرکت سرمایه‌داری» به حیات سرمایه‌داری پایان می‌دهند و هم‌زمان شرایط مساعد برای تعالی رهایی‌بخش از آن را فراهم می‌کند. با این حال، از این گفته برنمی‌آید که سنت مارکسیستی مدخلیت و اهمیتش را از کف داده است. به طور خاص، چهار گزاره محوری سنت مارکسیستی هم برای فهم جامعه معاصر و هم برای کوشش برای ساختن جهانی بهتر همچنان مهم و حیاتی‌اند.

۱. سرمایه‌داری راه را بر تحقق کامل شرایط لازم برای شکوفایی انسان می‌بندد. واضح‌ترین نمودگار این امر فقر‌پایداری است که سال‌های سال برقرار بوده است، اما آسیب‌های سرمایه‌داری از محرومیت مادی فراتر می‌رود و دامن ارزش‌هایی را که برای شکوفایی انسان مهم‌اند نیز می‌گیرد: برابری، مردم‌سالاری، آزادی و وحدت. سرچشمه این آسیب‌های سرمایه‌داری مهم‌تر از همه ساختار طبقاتی است. مناسبات طبقاتی در سرمایه‌داری از رهگذر سازوکارهای گوناگون آسیب‌هایی به بار می‌آورند: بهره‌کشی؛ سلطه؛ تبدیل قدرت اقتصادی به قدرت سیاسی؛ اشکال ویرانگر رقابت؛ توسعه بازارها به شکل‌هایی که وحدت و تعامل را سست می‌کند. حجم گسترده‌ای از پژوهش‌های کنونی در سنت مارکسیستی این آسیب‌ها را مستند کرده‌اند.

۲. پویه سرمایه‌داری ذاتاً متناقض است. سرمایه‌دار نمی‌تواند به تعادلی پایدار برسد که در آن همه اجزا با هم سازگار باشند و کلی را بسازند

< مواجهه فمینیسم با مارکسیسم

الکسندرا شبیلی، از دانشگاه بیلفلد، آلمان؛ و اشتفانی وول، از دانشگاه علوم کاربردی بی‌اف‌آی وین، اتریش

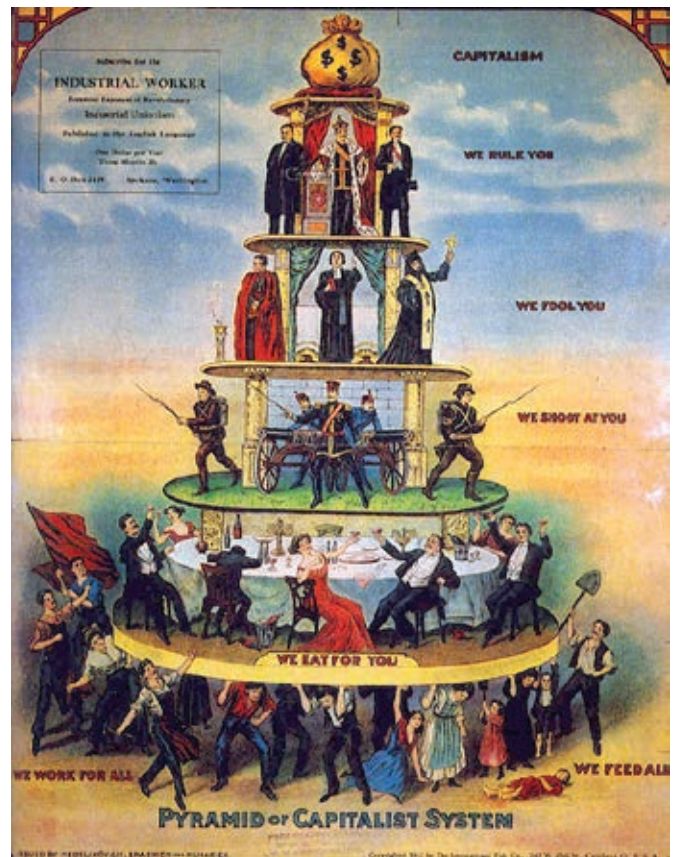
نشدند. از یک سو، مارکسیست‌های فمینیست می‌خواستند چشم‌اندازی انتقادی را طرح کنند که این مسئله اجتماعی را فهم کنند و آن را از مسائل جنسیتی جدا نکنند؛ چشم‌اندازی که بهره‌کشی سرمایه‌دارانه از منابع و از بین رفتن وسایل امرار معاش در سطحی جهانی را تحلیل می‌کند؛ و چشم‌اندازی که نه تنها فرآیندهای قدرت و سلطه را چونان رژیم‌های انباشت سرمایه تحلیل می‌کند بلکه بنیان‌های مردسالارانه‌شان را نیز شناسایی می‌کند. از سوی دیگر، چشم‌اندازهای فمینیستی-مارکسیستی پذیرش پیشین و کنونی مارکس را که در صدد تغییر همه شرایط نابرابر و بهره‌کشانه بودند اما به ندرت تصدیق کرده‌اند که مناسبات جنسیتی جزئی از این شرایط بودند، به دیده انتقاد نگریستند. افزون بر این، درباره جداکردن تولید و بازتولید و تقسیم جنسی کار - که دست‌کم مارکس بدان اشاره کرد - به سختی تحلیل‌های بیشتری ارائه شد بلکه بیش از پیش به آنها بی‌توجهی شد.

< مواضع فمینیستی

این نقد دوگانه در سالروز ۲۰۰ سالگی کارل مارکس همچنان برقرار است: رابطه میان مردسالاری و سرمایه‌داری چیست؟ شکل سرمایه‌دارانه تولید تا چه اندازه نه تنها نظامی جنسیتی است بلکه نظامی نژادی است؟ چگونه اشکال فرهنگی-نمادین سرکوب با اشکال دیگر سرکوب در سیاست و اقتصاد تعامل دارند؟ در ادامه می‌کوشیم تحول کنونی این بحث‌ها را خلاصه کنیم.

< تولید و بازتولید

رابطه میان تولید و بازتولید همچنان به طور خاص در بحث فمینیستی اهمیت محوری دارد. زنان همچنان بیشتر کارهای خانگی بدون دستمزد و کارهای مراقبتی را در سراسر جهان انجام می‌دهند. تقسیم کار جنسیتی را تقسیم کاری «طبیعی» انگاشتن، این واقعیت را از نظرها پنهان داشته است که این تقسیم کار جزئی سازنده از تولید سرمایه‌دارانه است که به شکلی نظام‌مند بی‌ارزش جلوه داده می‌شود و از تولید جدا نگاه داشته می‌شود. تقسیم کار جهانی به همراه بهره‌کشی از کار و منابع طبیعی یکی از استنادات مهم بحث فمینیستی است. نقدهای فمینیستی پسااستعماری و جامعه‌ای از سرکوب و بهره‌کشی جهانی بر موقعیت نازل و زیردست زنان در جهان جنوب تمرکز می‌کنند و از ادغامشان در تولید جهانی و قید و بندهای نقش مراقبتی انتقاد می‌کنند. افزون بر این، رحم اجاره‌ای نه تنها شکلی جدید از فناوری‌های بازتولید، بلکه شکلی از تقسیم کار و بهره‌کشی بین‌المللی تلقی می‌شود. در این بافت، چشم‌اندازهای فمینیستی نحوه نقش‌آفرینی دولت در حفظ مناسبات ساختاری قدرت در حیطه کار و جنسینگی و هم‌زمان ساختاردهی به شرایط بازتولید اجتماعی را نیز تحلیل می‌کنند. آنان به این واقعیت اشاره می‌کنند که بازتولید اجتماعی را باید در بافت جهانی‌ش ملاحظه کرد، چراکه با پویای بازار، مالیه و رژیم‌های مهاجرت



هرم نظام سرمایه‌دارانه

چند سالی است که رسانه‌ها در آلمان و جاهای دیگر از نوعی «نوزایش مارکس» سخن می‌گویند، به این معنا که کارل مارکس چه بسا در آثارش در تحلیل سرمایه‌داری و بحران‌های مالی درست عمل کرده باشد. این مدعا را غالباً با این واقعیت توضیح می‌دهند که بحران مالی و اقتصادی سال ۲۰۰۸ نشان داد که پیروزی جهانی سرمایه‌داری با ناآرامی‌های اجتماعی، بحران‌های بوم‌شناختی و گرایش نظام اقتصاد به خودویرانگری پیوند خورده است. نظر به این پیشینه تحلیل‌های مارکس بار دیگر به روز به نظرمی‌رسند.

< پرکردن شکاف فمینیستی در نوزایش مارکس

با این حال، علاقه عمومی دوباره به مارکس و نقدش بر اقتصاد سیاسی هیچ ارجاعی به اقبال فمینیستی به مارکس ندارد یا اشاره‌اندکی به این قضیه کرده‌اند. این تحلیل‌های فمینیستی هرگز اصالتاً جزئی از بحث‌های جناح چپ درباره مارکس نبودند، چراکه آنها در هیچ سوی بحث قرار داده



جمعی بخش مراقبت و بدین ترتیب برچیدن منطق سرمایه دارانه و از میان بردن جدایی میان کار بادستمزد و کار بی دستمزد است.

همچنین چشم‌اندازهای پسااستعماری و فمینیستی بر ضرورت اتخاذ رویکرد سوژه‌نگرانه‌ای فراگیرتر پای می‌فشارند، چراکه سوژه سپیدپوست، غربی، مرد که مارکس بر آن پای می‌فشارد دیگر نمی‌تواند حامل چشم‌اندازی دگرگون‌کننده باشد.

< نقد و نولیرالیسم در محیط دانشگاهی

با این حال، در روزگاری که معرفت نولیرال تولید می‌شود و بر محیط دانشگاهی نیز اثر می‌گذارد، شرایط برای تولید معرفت انتقادی به طور عام و نقد فمینیستی به طور خاص دشوارتر شده است. پرسش اینجاست که در فرآیند فردی‌سازی نولیرال، چگونه سوژه‌های گوناگون می‌توانند در راستای دگرگون‌سازی (یا حتی انقلاب) به اراده‌ای جمعی گردن نهند. در دانشگاه‌ها نقد فمینیستی پیوسته ناچار بوده است با مردم‌داری دست و پنجه نرم کند و اکنون نیز - به سان علوم دیگر - با ملاک قابلیت استفاده و سودآوری مواجهند.

بر ضد این پس‌زمینه، چالش پیش رو بسط افزون‌تر چشم‌اندازهای فمینیستی-مارکسیستی است. نقد تکثرگرایانه‌ای که این چشم‌اندازها بر آن استوارند هم‌زمان منبعی است برای به حاشیه راندن بیشتر. این قضیه را هم در محیط دانشگاهی می‌تواند دید و هم در تلقی چپ از مارکس که در سوگیری مردم‌داری‌شان تأمل نکرده‌اند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Alexandra Scheele <alexandra.scheele@uni-bielefeld.de>

Stefanie Wöhl <stefanie.woehl@fh-vie.ac.at>

جهانی پیوند نزدیکی دارد. بنابراین، بحران‌های مالی جهانی و فرآیندهای مالی‌سازی مرتبط با آن که بر شرایطی که در آن خدمات بازتولید اجتماعی ارائه می‌شوند اثر می‌گذارند؛ برای مثال، این امر زمانی رخ داد که خانواده‌ها دیگر به زیرساخت‌های اجتماعی دسترسی نداشتند و یا ناچار بودند با خلع یدهای اجباری در اروپا و ایالات متحده در پی بحران مالی سال ۲۰۰۸ مبارزه کنند. هم‌نوا با نانسی فریزر بر آنیم که «بحرانی» که مشخصه وضع کنونی سرمایه‌داری است ضرورتاً از سه مشکل حل‌ناشده مایه می‌گیرد: نخست، رابطه میان تولیدی و کار بازتولیدی؛ دوم، بهره‌کشی از طبیعت؛ و سوم، تغییرات رخ داده در قدرت دولت در سرمایه‌داری جهانی. افزون بر این تضادها که از دگرگونی توانایی‌های دولت مایه می‌گیرند، بعد ایدئولوژیک ذهنی‌شدن در سرمایه‌داری به موضوعی مهم برای تحلیل کوئیر-فمینیستی بدل شده است. در این بافت، بایستی درباره‌ی این پرسش که آیا تولید و بازتولید اجتماعی چنان‌اموری دگره‌نجاری مفهوم‌پردازی می‌شوند یا خیر و اگر می‌شوند چگونه، بیشتر بحث کرد.

< بدیل‌ها و چالش‌های پابرجا

با این حال، پرسش‌های مناقشه‌آمیزی برجای می‌ماند: چگونه می‌توان بدیل‌هایی پیش نهاد؟ «سوژه انقلابی» کیست یا که خواهد بود (یا باید این مفهوم را کنار بگذاریم؟) و این قابلیت‌رهایی بخش از کجا می‌آید؟ برای مثال، جا دارد بررسی کنیم که آیا مفاهیمی که مشخصه نظریه مارکسیستی است همچنان برای راه بردن به مشکلات کنونی مناسب‌اند یا خیر. آیا، برای رؤیت‌پذیر ساختن سپهرهای کار کالایی‌نشده، چنان که انگرید کورتز-شرف پیشنهاد می‌کند، به فهمی عمیق از سرمایه‌داری از یک سو و فهمی گسترده از اقتصاد سیاسی از سوی دیگر نیاز داریم؟ سرانجام اینکه، این سپهرها فراسوی منطق سرمایه‌دارانه ممکن است قابلیت پایان دادن به بهره‌کشی از محیط زیست و کار انسان را داشته باشند. هدف رویکرد «انقلاب مراقبت» که گبریه وینکر و دیگران دنبال می‌کنند سازمان‌دهی

< مارکس و دولت

باب جسونپ، از دانشگاه لنکستر، انگلستان

Karl Marx

۳۸

است آن را در دست دارد و از آن برای حفظ بهره‌کشی اقتصادی و کنترل سیاسی بهره می‌گیرد. این دیدگاه آشکارا در مانیفست حزب کمونیست بیان شد - هر چند که هدف از آن تأثیرگذاری رهبردی و تبلیغاتی فوری بود. در آنجا اعلام می‌کند که سازویرگ اجرایی هیئتی است برای رتق و فتق امور جاری بورژوازی. این مدعا، جدا از ارزش تبلیغاتی‌اش، در پرتوی محدودیت حق رأی که در اروپا و امریکایی شمالی آن زمان وجود داشت معنا پیدا می‌کند. توسعه حق رأی در دهه ۱۸۷۰ مسائل را پیچیده کرد و مسیر پارلمانی به سوی سوسیالیسم را در دستور کار قرار داد. خوانشی تاریخی‌تر دولت را اقتداری بالقوه خودآیین می‌انگارد که می‌تواند نزاع طبقاتی را در راستای نفع عمومی سروسامان دهد یا حتی آن را به گونه‌ای تمشیت کند که در خدمت منافع خصوصی قشر سیاسی قرار گیرد. این دیدگاه بیش از همه در تحلیل‌های مارکس درباره فرانسه دهه ۱۸۵۰ در زمان زمامداری لویی بناپارت مشهور و الهام‌بخش شد. در حقیقت، او زمانی برآن بود که بناپارت دولتی پرتورین را مستقر کرده است که در آن ارتش تحت رهبری بناپارت سوم، به جای آنکه جانب یکی از بخش‌های جامعه را بگیرد و پشت بخش دیگر را خالی کند شروع کرد به جبهه‌گیری برضد کل جامعه. برخی صاحب‌نظران، برآن اند که دیدگاه نخست ناظر به دوره‌های عادی کشاکش طبقاتی است و دیدگاه دوم دوره‌های «استثنایی» را توصیف می‌کند که طی آن کشاکش طبقاتی به بن‌بست رسیده است و/یا آبدستن فاجعه‌ای اجتماعی است. این اظهار نظر روایت تبلیغاتی را با تحلیل نظری جدی که بایست با تحلیل‌های تاریخی مارکس سازگار باشد اشتباه می‌گیرد.

مشکل این اظهار نظر را می‌توان در خوانش سومی دید که ریشه در نخستین نقدهای مارکس بر هگل ریشه داشت، در سراسر عمر مارکس جرح و تعدیل شد و بار دیگر در اظهاراتش درباره کمون پاریس ۱۸۷۱ به واضح‌ترین شکل ممکن بیان شد. در اینجا دولت شکلی بیگانه‌شده از

مارکس نقدی فراگیر درباره دولت چونان نهادی برای سلطه طبقاتی و بهره‌گیری از قدرت دولت چونان فرآیندی سیاسی نوشت. افزون بر این، گرچه پروژه او همان قدر که نظری بود سیاسی نیز بود، تحلیلی گسترده یا منسجم از موضوعاتی از این دست به دست نداد: احزاب سیاسی چونان شکلی سازمانی؛ ملت‌ها، ملی‌گرایی و دولت‌های ملی؛ راهبرد و شگردهای انقلابی (از جمله چارچوبی برای گام نهادن در مسیری که از مجلس نمایندگان شروع و به سوسیالیسم می‌رسید)؛ شکل «دیکتاتوری پرولتاریا» یا چگونه می‌توان ریشه دولت را خشکاند.

از این سخن بر نمی‌آید که مارکس (یا همکار دیرینه‌اش، انگلس) از این موضوعات غافل بودند. برعکس، آنها دولت را به شیوه‌های گوناگون کاویدند که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: نقدهای مارکس بر نظریه سیاسی که به نقدهای وی بر مقوله‌های اقتصادی در اقتصاد سیاسی کلاسیک و عامیانه شبیه بود؛ تحلیل‌های تاریخی درباره تحول، شمایل متغیر و سرشت طبقاتی برخی دولت‌ها؛ تحلیل بزنگاهی دوره‌های سیاسی خاص و رخداد‌های مهم؛ تحلیل نوع سرمایه‌دارانه دولت، البته اساساً برحسب تناظرش با شکل و منطق انباشت؛ تحلیل تاریخی دولت (یا اشکال مشابه سلطه) در اشکال پیشاسرمایه‌دارانه و طبقه‌بنیاد تولید و اشکال دولت در جوامع معاصر در آن سوی اروپا و ایالات متحده؛ و از همه راهبردی‌تر، تبیین‌هایی که تحت تأثیر انگیزه‌های سیاسی از بزنگاه‌هایی که بایستی در جنبش کارگری بحث‌های سیاسی را سروشکل داد. تحلیل‌های آن دو به مناسبات میان دولتی، استعمار، تعامل بین‌المللی نیروها و سیاست جنگ و صلح نیز بسط یافت.

برای ساده کردن موضوعات مورد بحث می‌توانیم سه روایت اصلی از دولت را در کارهای مارکس شناسایی کنیم. خوانش تبلیغاتی دولت را ابزار حاکمیت طبقاتی تلقی می‌کند که طبقه‌ای که به لحاظ اقتصادی مسلط

<<

سازمان سیاسی است که بر جدایی میان حکومت‌کننده و حکومت‌شونده متکی است. این جدایی در اشکال طبقاتی مختلف تولید، دوره‌های مختلف پیشرفت سرمایه‌داری و سنخ‌های مختلف سرمایه‌داری شکل‌های گوناگون به خود می‌گیرد. با این حال، چنان‌که مارکس در پیش‌نویس دومش از کتاب جنگ د/خلی در فرانسه (۱۸۷۱) نوشته است، قدرت دولتی «همیشه قدرتی است برای حفظ نظم اجتماعی موجود یعنی حفظ وضعیتی که در آن طبقه دارا بر طبقات مولد سلطه دارند و از آنها بهره‌کشی می‌کنند». با این حال، چنان‌که در جلد ۳ سرمایه استدلال شده است، شکل حاکمیت و سلطه سیاسی با شکل بهره‌کشی پیوند خورده است. شکل سرمایه‌دارانه این سلطه دربرگیرنده سلطه غیرشخصی دولت حاکم بر مردم است و مستلزم حکمرانی مستقیم طبقات مسلط نیست. پیدایش این نوع از دولت امکان‌پذیر است چراکه بهره‌کشی به واسطه مبادله رسماً و اسماً آزاد در بازار کار (اما در واقع استبداد در فرآیند کار) محقق می‌شود به گونه‌ای که جایگاه طبقات را مناسبات تولید رها از اجبار فرااقتصادی یا پیوندهای اجتماعی الزام‌آور تعیین می‌کند. این وضعیت جدایی نهادی جنبه‌های اقتصادی و سیاسی بهره‌کشی و سلطه اقتصادی را ممکن می‌سازد به گونه‌ای که کشاکش طبقاتی اقتصادی در محدوده مناسبات بازاری رخ می‌دهد و کشاکش طبقاتی سیاسی در محدوده دولت مشروطه. اما این رابطه شکننده است و به نهادین‌شدن نوعی سازش طبقاتی بستگی دارد. در حقیقت، مارکس در کتاب کشاکش‌های طبقاتی در فرانسه، ۱۸۴۸-۱۸۵۰ متوجه تناقضی فراگیر در قانون اساسی مردم‌سالارانه شد. گرچه این قانون به پرولتاریا، دهقانان و خرده‌بورژوازی - که از قرار

معلوم قانون اساسی به بردگی اجتماعیشان استمرار می‌بخشد - حق رأی می‌دهد، با صیانت از حق مالکیت خصوصی قدرت اجتماعی بورژوازی را تداوم می‌بخشد. ثبات سیاسی اقتضا دارد که طبقات فرودست در پی آن نباشد که رهایی سیاسییشان را به رهایی اجتماعی مبدل سازند و اینکه بورژوازی بر بازگشت سلطنت اصرار نکند. جدایی نهادی امر اقتصادی و امر سیاسی و تناقض حاصل از آن روشن می‌سازد چرا مارکس برای تبیین پیدایش رژیم‌های سیاسی خاص یا محتوای خط‌مشی‌های دولتی خاص مستقیماً به استدلال‌های اقتصادی متوسل نمی‌شود. دلیلش این است که این موضوعات به پویه خاص کشاکش‌های سیاسی وابسته است نه شرایط اقتصادی بی‌واسطه. براین اساس، گرچه مارکس شرایط، بحران‌ها و تناقضات اقتصادی را می‌کاود، تحلیل‌های انضمامی‌ترش به دقت اشکال دولت، رژیم‌های سیاسی، گفتمان‌های سیاسی، توازن نیروهای سیاسی و مسائلی از این قبیل را مدنظر دارد.

رویکردهای دوم و سوم مارکس با هم سازگارند و برای پژوهش‌ها و تحلیل‌های سیاسی کنونی مفیدتر از رویکرد نخست‌اند. بی‌گمان، مقاله‌ای بلندتر باید نوشت درباره مصادیق خاص و نیز اظهارات مارکس درباره یکپارچی روبه‌رشد بازار جهانی. اما اظهارات پیشین برای نشان دادن نحوه پیشبرد تحلیل‌های مارکس کفایت می‌کند. ■

همه نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Bob Jessop <b.jessop@lancaster.ac.uk>

< لانتنام سرمایه‌دارانه

رویکرد مارکسیستی-نوبه حقوق

گیلهرمی لیتی گونسالویس، از دانشگاه دولتی ریو دو ژانیرو، برزیل

اثر هنری اصلی، با نام «چنگک سبز» (آب‌رنگ در صفحه‌ای ۲۰ در ۳۰، ۲۰۱۱) که به دست نقاش فیلیپینی بوی دامینگونز در شماره ویژه جی‌پی‌اس ۳۹ (۲)، آوریل ۲۰۰۲، ویراسته جیمز فیهرده، ملیسالیج و یان اسکونز، کشیده شد.



< مارکسیسم و حقوق

بیشتر آنچه درباره دیدگاه مارکسیستی راجع به حقوق می‌دانیم از نقد یوگنی بی. پاشوکانیس بر شکل حقوقی مایه می‌گیرد. نقطه آغاز نقد وی این استدلال مارکس است که در جامعه سرمایه‌داری جامعگی (sociability) نیازمند شکل ارزش است و این یعنی کار انضمامی از رهگذر دادوستد کالاها محقق شود. این دادوستد فرض را بر آن می‌گذارد که هر یک از مالکان کالاها اراده برابر و مستقل دارند. این اراده صرفاً چونان شکلی حقوقی وجود دارد. شکل حقوقی به نوبه خود میان اشکال مختلف کار انضمامی نوعی برابری انتزاعی می‌آفریند و بر بازتولید نابرابری سرپوش می‌گذارد. بدین قرار، حقوق سرشتی بت‌گونه پیدا می‌کند.

نقد سنتی شکل حقوقی تنها زمانی ساختار حقوق را تحلیل می‌کند که پول به سرمایه تغییر شکل دهد و ارزش اضافی تولید شود. این قضیه توضیح می‌دهد چرا سلطه شکل سلطه انتزاعی به خود می‌گیرد، چگونه کار تولیدکننده بی‌واسطه به تملک سرمایه‌دار درمی‌آید و چگونه دادوستد میان برابران نابرابری به بار می‌آورد. اما آیا سرمایه‌داری خود را به این چرخه فرومی‌کاهد؟

< انباشت و لانتنام

سرمایه در صورتی سرمایه می‌ماند که همیشه بر ارزشش افزوده شود. این سرمایه بیش از ضرورت به کار نیاز دارد و از این رو کار اضافی و سرمایه اضافی تولید می‌کند. این فرآیند محاسبه نشده برای واقعیت بخشیدن به ارزش خلق شده بایستی با شرایط اجتماعی محتمل روبه‌رو شود، چراکه انباشت مازادی وجود دارد که سودآوری را تضعیف می‌کند. در این مرحله، سرمایه باید به دیگر فضاهای اجتماعی دست اندازد تا ارزش اضافی به جریان افتد و چرخه تازه‌ای از ارزش‌افزایی (valorization) را بگشایند. این پویه‌ها نه با اصل دادوستد میان شهروندان برابر بلکه با قابلیت دستیابی به چنین فضاهایی به هنگام مواجهه با فشار ارزش‌افزایی (مجدد) متناظرند. آنها شکلی از انباشت اولیه‌اند.

در کار مارکس، انباشت اولیه چونان نقطه آغاز شکل سرمایه‌دارانه تولید فهم می‌شود. این فرآیند است که تولیدکننده را از ابزار تولید جدا می‌کند و به خلع ید خشونت‌آمیز از گروه‌های اجتماعی و پیدایش مردمی که آزادند که نیروی کارشان را بفروشند انجامید. رزا لوکزامبورگ چنین استدلال می‌کند که این رخداد یکی از عوامل پیشرفت خود سرمایه‌داری است: از آنجا که تنها بخش محدودی از ارزش اضافی در محل تولید به دست می‌آید، نظام بایستی همیشه به بیرون یعنی به بخش غیرسرمایه‌دار چشم داشته باشد تا ارزش اضافی را کامل کند. مشخصه چنین فرآیندی خشونت‌آلود است. دیوید هاروی پا را فراتر می‌گذارد و نحوه چیره شدن سرمایه بر انباشت اضافی از رهگذر انباشت ناشی از مصادره اموال را تحلیل می‌کند. کلاوس دوره، با این استدلال قضیه لانتنام را مطرح کرده است: گسترش سرمایه‌دارانه چونان فرآیند کالایی‌شدن همیشگی و خشونت‌آمیز بیرون هنوز کالایی نشده.

در مرحله لانتنام، حقوق سرشتی دارد که با توصیف پاشوکانیس متفاوت است. چنان‌که لوکزامبورگ می‌گوید در دادوستد میان افراد برابر «صلح، مالکیت و برابری، چونان شکل حکم می‌رانند» که به این معناست که «تصاحب مال دیگری به حق مالکیت بدل می‌شود، بهره‌کشی به دادوستد کالاها و سلطه طبقاتی به برابری». لوکزامبورگ تصدیق می‌کند که در خلع ید از فضاهای غیرسرمایه‌دارانه «خطمشی استعماری، نظام بین‌المللی اعطای وام، خطمشی منفعت خصوصی و جنگ حکم می‌رانند. اینجا جایی است که خشونت، کلاهبرداری، سرکوب و چپاول آشکار می‌شوند». کوتاه سخن آنکه: حقوق در نقش خشونت حقوقی و نسخه‌ای آشکار از نابرابری ظاهر می‌شود.

بنابراین، لانتنام از رهگذر دولت پدید می‌آید تا مناسبات مالکانه موجود را به نحوی خشونت‌آمیز دگرگون سازد. این مدل نتیجه اصلاحات حقوقی‌ای است که هدفش عوض کردن مناسبات مالکانه جمعی و مشترک با مناسبات مالکانه خصوصی است.

افزون بر این، لانتنام بر ساختاربندی مجدد فضا دلالت دارد:

<<

خصوصی؛ انتقال اموال یا اداره خدمتی عمومی به شرکت‌های خصوصی و غیره. همه این طرح‌ها در نقش نوعی سرقت حقوقی ظاهر می‌شوند که در آنها دولت، به بهانه ارتقای خدمات، دست افراد را از زمین‌هایشان کوتاه می‌کند و زمین‌ها را برای آفرینش ارزش بار دیگر ساختار بندی می‌کنند.

۳) استفاده از حقوق کیفری

مارکس در تحلیلش از «قانون‌گذاری خونین» عملکرد حقوق کیفری را نظیر خلع ید دهقانان از زمین‌هایشان توصیف می‌کند. دهقانان که خلع ید شدند و برای فروش نیروی کارشان به سرمایه‌داران آزادی پیدا کردند، به طور کامل جذب اقتصاد صنعتی نشدند. این دهقانان که به شکل‌های متفاوتی جامعه‌پذیر شده بودند با الگوهای جدید کار و سبک زندگی تازه سازگار شوند و از رهگذر قوانین سرکوبگر مقابله با ولگردی مجبور به سازگاری با انضباط وضعیت تازه شدند.

این الگوی کارکردی از حقوق کیفری خود را در فرآیندهای *لانتنام* تکرار می‌کند. برای تسهیل خصوصی‌سازی فضاها و در هم شکستن وحدت و همگانی بودن گروه‌های اجتماعی و جمعیت‌های محلی و آزادی دادن به آنها برای فروش نیروی کارشان به کرات از شگردهای حقوقی استفاده شده است. وقتی آنها «آزادند»، حقوق کیفری برای انضباط بخشیدن به نیروی کار مورد استفاده قرار می‌گیرد. در بافت کنونی، این کار به معنای انضباط بخشیدن به مناسبات کاری ناپایدار و انعطاف‌پذیر است که از رهگذر روش‌های جرم‌انگاری فقر صورت می‌گیرد، روش‌هایی که مردم را وامی‌دارند که وارد نظام بی‌ثبات کار مزدوری شوند.

< نتیجه‌گیری

در بازتولید اجتماعی-حقوقی سرمایه‌داری دو جنبه درهم‌تنیده وجود دارند. در چرخه دادوستد میان افراد برابر حقوق چنان شکل برابری و آزادی انتزاعی که با بت‌وارگی کالاها پیوند خورده است، عمل می‌کند. در چرخه گسترش طلبانه سرمایه‌داری، چنان‌که در سه مرحله بالا گفته شد، حقوق در نقش خشونت حقوقی بی‌پرده ظاهر می‌شود. نظر به اینکه چرخه دادوستد میان برابرها به شکل‌گیری انباشت اضافی گرایش دارد، همیشه به نقطه‌ای پرتنش می‌رسد که خلع ید از بیرون هنوز کالایی نشده را ایجاب می‌کند. بنابراین بازتولید اجتماعی-حقوقی سرمایه‌داری از رهگذر رفت و آمد میان شکل حقوقی بت‌واره و خشونت حقوقی آشکار واقعیت می‌یابد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Guilherme Leite Gonçalves <guilherme.leite@uerj.br>

جمعیت‌های محلی بیرون رانده می‌شوند و وقتی دستشان از فضای مشترک یا عمومیشان کوتاه شد، به کارگران مزدبگیر «آزاد» بدل می‌شوند و برای برعهده گرفتن نقش جدیدشان در زنجیره تولید پرورش می‌یابند. بنابراین، حقوق افزون بر به دست دادن ابزارهای خلع ید از فضای عمومی و مشترک، کنترل خلع‌یدشدگان را نیز آسان می‌سازد.

< لانتنام و حقوق

بازتولید اجتماعی-حقوقی لانتنام در سه مرحله رخ می‌دهد:

۱) دیگری‌سازی حقوقی

دیگری‌سازی فرآیندی نمادین است و دلالت بر توصیف گفتمانی فرد بیرونی غیرسرمایه‌دار چنان دیگری کجرو و فرومایه. ابزار اصلی حقوق بشر است.

سرشت جهان‌شمول حقوق بشرو وجود ارزش‌هایی را که در ذات و سرشت آدمی اند پیش فرض می‌گیرند و بر این مدعا استوار است که با همه کس باید رفتاری برابر داشت و اینکه صیانت حقوقی از ارزش‌های انسانی امری جهان‌شمول است. بنابراین اگر این حرف درست باشد که افراد انسانیتشان را همراه خود دارند، اما اعمالشان اتفاقی است و ممکن است با حقوق بشر در تقابل باشد، این وظیفه حقوق بشر است که با کجروان بستیزد. این مقدمه‌ای است برای برقرار کردن ملاکی از عدالت که برای قضاوت درباره ورزده‌های اجتماعی از آن استفاده می‌شود.

در سرمایه‌داری جهانی، این گفتمان سلسله‌مراتبی فضایی می‌سازد: از یک سو فضاهایی متمدن که با عقلانی‌شدن مدرن همراه‌اند؛ از سوی دیگر محیط‌هایی آکنده از نابرابری و هنجارهای غیرعقلانی. اما این تفاوت‌ها، به واقع مناسبات موجود قدرت در جامعه را بازمی‌تاباند. به این معنا، ملاک عدالت جهانی‌شدن جهان‌بینی طبقه حاکم است که از آن برای تحمیل منافع خاصشان بهره می‌گیرند. بدین قرار، گفتمان انسان‌باورانه به نیروی محرکه مداخلات خارجی و استعمارگری بدل شده است.

۲) ابزارهای حقوقی خصوصی‌سازی

وقتی بیرون چنان دیگری توصیف شود، کالایی‌شدن رخ می‌دهد. حقوق در راستای پیشبرد این فرآیند ابزارهایی پدید می‌آورد که انتقال اموال عمومی، جمعی یا مشترک به کنشگران خصوصی را ممکن می‌سازند. این ابزارها، تنظیم‌زدایی، خصوصی‌سازی و گشایش بخشی خاص به روی بازار جهانی را آسان می‌سازد. آنها در طرح‌های نهادی مختلف ظاهر می‌شوند: فروش اموال، شرکت‌ها یا مناطق عمومی؛ شراکت‌های عمومی-

< مارکس و جامعه‌شناسی در هند

ساتیش دشیپندی، دانشگاه دهلی، هند

(۱۹۵۴)، نیز روش بود. او خود را «مارکس‌شناس» می‌خواند نه مارکسیست، زیرا نسبت به مارکسیسم و آموزه‌هایش که مانع پرداختن به ویژگی‌های خاص بافت هندی می‌شد محتاط بود.

اکشی رامنلال دیسای (۱۹۱۵-۱۹۹۴) بی‌گمان دانشوری بود که بیشترین کار را برای پدید آوردن جامعه‌شناسی مارکسیستی در هند کرد. او نسبتاً دیر هنگام وارد دانشگاه شد و پیش از آن به صورت تمام وقت برای سازمان‌های سیاسی ملی‌گرا، مارکسیست و سرانجام تروتسکیست (که تا آخر عمر عضو آن باقی ماند) کار کرد. رسالهٔ دکترای او در جامعه‌شناسی به دانشگاه بمبئی تحویل داده شد و در سال ۱۹۴۸، تحت عنوان پیشینهٔ اجتماعی ملی‌گرایی هندی منتشر شد و پس از بیست بار تجدید چاپ، شش ویراست و نیز ترجمه به زبان‌های مختلف هندی، امروزه همچنان اثری کلاسیک و ماندگار است. این کتاب از «دریافتی ماده‌باورانه از تاریخ» بهره می‌گیرد تا دگرگونی‌های اقتصادی برآمده از استعمار را با تغییرات اجتماعی-فرهنگی و سیاسی‌ای که در نهایت ملی‌گرایی را در پی داشت، پیوند زند. این استدلال دیسای که پیشرفت سرمایه‌دارانه در دورهٔ استعمار آغاز شد، برخلاف خط فکری حزب کمونیست هند و حزب کمونیست-مارکسیست بود که اصرار داشتند که جامعهٔ هند هنوز هم «نیمه‌فئودالی» است. دیسای در سال ۱۹۵۱ به دانشکدهٔ جامعه‌شناسی بمبئی پیوست و تا سال ۱۹۶۹ ریاست آنجا را برعهده داشت. بهره‌بخشی او روی هم رفته این بود که آشکارا کوشید که نوعی جامعه‌شناسی مارکسیستی را در هند پدید آورد و این رویکرد را در میان دانشجویان و دیگر دانشوران تحت تعلیمش رواج دهد.

داتاتریا نارایان داناگاری (۱۹۳۶-۲۰۱۷) در کنار جامعه‌شناس مارکسیست انگلیسی، تام باتامور در دانشگاه ساسکس درس خواند و بیشتر عمر حرفه‌ایش را صرف تدریس در دانشگاه پیون هند کرد. مشهورترین آثار داناگاری دربارهٔ جنبش‌های اجتماعی‌اند، خصوصاً کتاب جنبش‌های دهقانی در هند (۱۹۸۳) و *عوام‌باوری و قدرت* (۲۰۱۵). داناگاری با نوشته‌هایش و نیز به یاری دانشجویان کارشناسی ارشد و دکترایش در ارتقای تحلیل طبقاتی در جامعه‌شناسی هند سهمی مهم داشت.

چشم‌اندازهای مارکسیستی در تاریخ و اقتصاد برجسته‌تر و مشهورترند (در تاریخ مسلطند و در اقتصاد اقلیتی مهم‌اند). نمونه‌های پژوهش‌های

از تقریباً نیمهٔ سدهٔ بیستم، تنها در غرب انگلو-امریکن است که مارکسیسم دانشگاهی از مارکسیسم سیاسی حضوری گسترده‌تر داشته است. در بیشتر نقاط جهان (و نه صرفاً اروپای شرقی یا اتحاد شوروی سابق)، مارکسیسم بیشتر به عنوان ایدئولوژی‌ای سیاسی مهم بوده است تا مسلکی دانشگاهی. به همین دلیل است که وقتی دربارهٔ جهان غیرغربی می‌نویسیم، بحث دربارهٔ «مارکس و جامعه‌شناسی» را باید در بافت جامعه‌ای گسترده‌تری قرار داد.

حزب کمونیست هند (CPI) که بین سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۵ پایه‌گذاری شد، در سه انتخابات ملی نخست که در سال‌های ۱۹۵۲، ۱۹۵۷ و ۱۹۶۲ برگزار شد، دومین حزب بزرگ بود، گرچه از ۳۶ کرسی کنگرهٔ ملی هند تنها ۳۰ کرسی را از آن خود کرد. با این حال، حزب کمونیست هند این امتیاز را داشت که نخستین حکومت کمونیستی‌ای بود که در سال ۱۹۵۷ در ایالت جنوبی کرالا (که در حال حاضر ۳۳ میلیون نفر جمعیت دارد) به شکل دموکراتیک انتخاب شد. حزب کمونیست-مارکسیست (CPM) (که پس از انشعابی در سال ۱۹۶۴ شکل گرفت) ۳۴ سال در ایالت شرقی بنگال غربی (که ۹۱ میلیون نفر جمعیت داشت) پی‌در پی در انتخابات رأی آورد. اما اهمیت انتخاباتی کمونیسم کم شده است و امروزه از رهگذر نزاع مسلحانه میان دولت هند و ائتلافی از گروه‌های مائوئیست که از مردم قبیله‌ای مناطق جنگلی مرکز هند، بیش از همه مردم ایالت چتیسگر (با جمعیتی ۲۶ میلیونی) تشکیل شده‌اند بیشترین تأثیرش حس می‌شود. سازمان‌های دانشجویی که سرسپردهٔ احزاب یا جنبش‌های مارکسیستی‌اند نیز به شکلی محدودتر اثرگذارند.

مارکسیسم در محیط دانشگاهی هند نیز مهم بوده است، اما بیشتر بر تاریخ، اقتصاد و علم سیاسی اثر گذاشته است تا جامعه‌شناسی. در جامعه‌شناسی سه دانشور بیشترین تأثیر را گذاشته‌اند؛ همهٔ آنها در سمت ریاست انجمن جامعه‌شناسی هند (یا نهادهای پیش از آن) خدمت کردند.

قبل از همه، دورجی پراساد موکرژی (۱۸۹۴-۱۹۶۱) بود، روشنفکری اثرگذار که از سال ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۵۴ در دانشکدهٔ اقتصاد و جامعه‌شناسی دانشگاه لاکنو تدریس می‌کرد. موکرژی اساساً به روش مارکسیستی علاقه‌مند بود و موضوع کتابش، دربارهٔ تاریخ هند: مطالعه‌ای دربارهٔ روش

مارکسیسم، در بیشتر نقاط جهان، بیشتر ایدئولوژی سیاسی بوده است تا مسلکی دانشگاهی.

گروهی از دانشورانی که از اوایل دهه ۱۹۸۰ تا دهه ۲۰۰۰ در زمینه مطالعات فرودستان کار می‌کردند، گرد هم آمدند تا در تلاشی مشترک نسخه‌های موجود از تاریخ‌نگاری مارکسیستی و خاصه تلقیش از ملی‌گرایی هندی را نقد کنند. این جمع با این استدلال که این تاریخ بر نخبگان تمرکز کرد و طبقات فرودست را نادیده گرفت، تفسیری گرامشی‌وار از ملی‌گرایی نخبگان چونان نوعی از رژیم «سلطه بی‌هژمونی» که مشخصه‌اش «ناکامی بورژوازی هندی در سخن گفتن از جانب ملت» و نیز ضعف بسیج فرودستان بود به دست دادند. تاریخ‌دانان فرودست پژوه بر تاریخ اجتماعی و فرهنگی و اشکال مردمی مقاومت و بسیج پای فشردند. آن گروه از آن زمان منحل شده‌اند اما اعضایش همچنان به عنوان دانشگاهی و روشنفکر فعال‌اند.

سرانجام اینکه، مارکسیسم جزئی از برنامه درسی معمول علوم اجتماعی در دانشگاه‌های هند است (به استثنای اقتصاد). چشم‌اندازهای مارکسیستی در هند امروز اهمیتشان را حفظ کرده‌اند، اما مبهم‌تر و التقاطی‌تر شده‌اند و گرایش‌های جهانی گسترده‌تر را باز می‌تابانند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Satish Deshpande <sdeshpande7@gmail.com>

مارکسیستی در این رشته‌ها را که در سطح بین‌المللی تحسین شدند می‌توان در «بحث شکل تولید» و پژوهش‌های مدرسه «مطالعات فرودستان» یافت.

از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰، کل یک نسل از دانشوران (اغلب اقتصاددان) در سطحی گسترده برای توصیف شکل تولید جامعه کشاورزی هند از دوره استعمار اهتمام ورزیدند. بحث از شکل تولید هندی از بحث موريس داب-پل سوئیزی درباره گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری در اروپا الگو گرفت و بر خاص‌بودگی‌های گذار در نوعی نظام کشاورزی فئودالی-استعماری تمرکز کردند. این بحث با پرداختن به مضامین تجربی مفصل پرسش از تعریف سرمایه‌داری در کشاورزی را به سطوح تازه‌های از پیچیدگی نظری رساندند. از جمله این مضامین می‌توان به این موارد اشاره کرد: کار بامزد در برابر کار خانگی؛ استفاده مولد و غیرمولد از مازاد؛ نقش اجبار فرااقتصادی در مناسبات سرمایه و کار؛ محتمل بودن «شکل استعماری تولید» و دلالت‌های تمایزی که مارکس میان کاری که اسما و کاری که واقعا جزء سرمایه می‌شود.

< مارکس درس در سده بیست و یکم

میشل ویلیامز، از دانشگاه ویتواترزراند، آفریقای جنوبی، عضو کمیته پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02) و کمیته پژوهشی جنبش‌های کارگری (RC44)

آیا می‌توان درباره برخوردگاه نژاد و طبقه در نظریه مارکسیستی بازاندیشی کرد؟



در سطح عمومی تصدیق کردند که در تحلیل مارکس درباره سرمایه‌داری مطالب آموزنده بسیاری وجود دارد. مارکس یکی از پیچیده‌ترین تحلیل‌ها را از سرمایه‌داری به دست داد اما فقط تحلیل سرمایه‌داری نیست که تخیل چپ‌گرایان را درگیر کرده است. مفاهیم و آرای ضمنی مارکس درباره نظم پاسرمایه‌دارانه آینده الهام‌بخش برخی از پربارترین و به‌لحاظ نظری پیچیده‌ترین اندیشه‌های راجع به سوسیالیسم در سده بیستم بوده است و همچنان منبع الهام اندیشه‌های ناظر به سوسیالیسم در سده بیست و یکم، برای مثال در امریکای لاتین، بوده است.

سویه دیگر تأثیر مارکس اثر ایده‌هایش بر جنبش‌های سیاسی است. بیشتر بدیل‌های سده بیستمی سرمایه‌داری از ایده‌های مارکس درباره نظم پاسرمایه‌دارانه آینده ملهم بودند. تاریخ پر است از نمونه‌های جنبش‌های اجتماعی، اما شوربختانه بسیاری از این تجربه‌ها سوابقی ننگین از اقتدارگرایی، سرکوب، بهره‌کشی و حتی نسل‌کشی را رقم زدند. مارکسیسم نیز در عمل سوابقی از تبعیض جنسی، نژادپرستی و مناسبات استعماری داشته است. امروزه چین و ویتنام را می‌بینیم که به نام «سوسیالیسم دولتی» به سرمایه‌داری بازاری وارد شده است.

با این حال، مارکس و مارکسیسم الهام‌بخش جنبش‌های شگفت‌آوری نیز بودند و مردم را از سراسر جهان گرد هم آوردند. شوراها در انقلاب روسیه، جنبش‌های ضداستعماری و همبستگی کوبا با جنبش آزادی‌بخش آفریقای جنوبی و نبرد خونین و مرگبارشان با رژیم آپارتاید در آنگولا نمونه‌هایی از این جنبش‌ها بودند. میراث مارکس بیش از همه به

ایده‌های مارکس درباره ابعاد رهایی‌بخش و سرکوبگر سرمایه‌داری بیش از ۱۵۰ سال است که الهام‌بخش دانشوران، سیاستمداران و عمل‌باوران سراسر جهان بوده است و به سنت فکری تمام‌عیاری که به مارکسیسم نام‌بردار است انجامیده است. برخی از روشنفکران و عمل‌باوران افراطی آن‌چنان تأثیری بر جهان گذاشته‌اند که شاید تنها ادم اسمیت، چارلز داروین، مائیتا گاندی، عیسی مسیح، محمد پیامبر و بودا در تأثیرگذاری به پای آنها رسند.

مارکسیسم هم‌زمان هم در پی فهم و تبیین سرمایه‌داری است و هم در پی ایستادگی در برابر آن و تغییر جهان است. به دیگر سخن، مارکسیسم سهمی دو وجهی دارد: (۱) چنان مجموعه‌ای از ایده‌های تحلیلی درباره پویای سرمایه‌داری؛ و (۲) چنان نوعی ایدئولوژی و راهنما برای هدایت جنبش‌های سیاسی. سده بیستم از جنبش‌ها، گروه‌ها و دولت‌های مارکسیستی آکنده بود و بخش‌های بزرگی از جهان زیر سلطه آن بودند.

< اثر ایده‌های مارکس

بگذارید با بررسی اثر ایده‌های مارکس آغاز کنیم. ایده‌های وی بر نظریه اجتماعی مدرن اثر گذاشته‌اند و وی پیش از همه جستار اجتماعی درباره سرشت مدرنیته سرمایه‌دارانه را آغاز کرد. تأثیر او از علوم اجتماعی فراتر می‌رود و به جامعه‌شناسی، سیاست، اقتصاد، رسانه، فلسفه، انسان‌شناسی و مناسبات بین‌المللی و نیز علوم طبیعی و علوم سخت (جغرافی و فناوری اطلاعات) و علوم انسانی (هنرها، خطابه و مطالعات ادبیات و آموزش) می‌رسد. پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸، حتی اقتصاددانان جریان اصلی

<<

شیوه‌ای بازنمایی شده است که در آن ایده‌هایش مردم را به اندیشیدن درباره جهان پس‌اسرمایه‌دارانه و مبارزه برای آن برمی‌انگیزاند- جهانی که برابری خواهانه‌تر و عادلانه‌تر است و از بهره‌کشی و همه اشکال سرکوب رهاست.

امروزه، برآمدن پسامدرنیسم با آن تلقی‌های ضدمارکسیستیش از قدرت، بیگانگی اجتماعی، ناپایداری، نابرابری و حاشیه‌ای شدن بازار تحلیل مارکسیستی را بار دیگر گرم کرد. احیای دوباره مارکسیسم بازگشت به فهم‌های سده نوزدهمی یا سده بیستمی از مارکسیسم نبود. مارکسیسم به شرطی به بقای خود ادامه می‌دهد که متون آن به شکلی جرم‌اندیشانه و سنتی خوانش نشود و ورزهای سیاسی بایستی از پیشاهنگ‌گرایی فراتر رود. میراث مارکس از رهگذر نوسازی و صورت‌بندی مجدد مستمر نظریه تداوم می‌یابد به گونه‌ای که همچنان بتوانند در پرتو افکندن به جهانی که در آن زیست می‌کنیم سهمیم باشند. درست مانند فمینیسم که در دهه ۱۹۷۰ مارکسیسم را گرفت و با آن درباره ایده‌هایی مانند بازتولید اجتماعی، برخوردگاهی بودن و اشکال مختلف سرکوب نظریه پرداختند، ما نیز باید ایده‌های مارکس و مارکسیست‌ها را در مسائل کنونی، یعنی نژاد، جنسیت، گرایش جنسی، اهمیت مردم‌سالاری برای پروژه‌های بخشی و محدودیت‌های زیست‌بومی و بحران جهانی سرمایه‌داری وارد کنیم.

< موردافریقای جنوبی

در افریقای جنوبی، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش روی ما فراخواندن مارکسیسم به توجهی پرثمر به موضوعاتی مانند نژاد و نژادپرستی پس از آپارتاید است. ناکامی مارکسیسم در پرداختن به مسائل برآمده از نژاد از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که مارکسیست‌های نخستین گرایش داشتند که نژاد را ساختی اجتماعی و بازتابی از آگاهی کاذب بینگارند. مسئله نژاد در سراسر سده بیستم در بحث‌های مربوط به پرسش‌های ملی دریافت‌هایی مانند افول امپراتوری برتانیا، انقلاب روسیه، استعمارزادگی و نبرد برضد آپارتاید بارها مطرح شد. مارکسیست‌ها که شروع کردند به دنبال کردن بحث نژاد، مایل بودند که بر رابطه میان نژاد و طبقه تمرکز کردند و

غالباً نژاد را به طبقه و نژادپرستی را به کارکرمندیش در انباشت سرمایه‌دارانه فروکاستند. مارکسیست‌ها استدلال کرده‌اند که نژادپرستی میان طبقه کارگر تفرقه می‌اندازد و بایستی از رهگذر نوعی سیاست همبستگی میان طبقه کارگر به نبرد با آن رفت. مارکسیست‌ها برآن‌اند که عام‌بودگی هویت طبقه کارگر روی دست خاص‌بودگی نژادپرستی می‌زند.

تحلیل‌های نظری پیچیده‌تر برخوردگاه نژاد و طبقه را با انگشت نهادن بر پیشامد تاریخی و نیز پیوندهای میان اشکال پیش‌اسرمایه‌دارانه و سرمایه‌دارانه تولید انگشت می‌نهند. در افریقای جنوبی، پیوند میان نژاد و طبقه فوریتی خاص پیدا کرد و سرکوب سیاسی نظام‌مند و نژادبنیاد دولت آپارتاید با بهره‌کشی سرمایه‌دارانه تلاقی کرد. با این حال، به رغم پایان یافتن آپارتاید، الگوهای سرکوب نژادی در افریقای جنوبی معاصر از رهگذر سرمایه‌داری‌ای که اشکال سرکوب نژادی را هم تضعیف کرده است و هم بازتولید، ادامه پیدا کرده است. فهم استمرار سرکوب نژادی در سرمایه‌داری جهانی، در افریقای جنوبی و بسیاری از بخش‌های دیگر جهان، نیازمند تحلیل مارکسیستی تازه‌ای است که در حال سربرآوردن است.

< نتیجه‌گیری

ایده‌های مارکس و مارکسیست‌ها تنها زمانی در سده بیست‌ویکم همچنان طنین‌انداز خواهد بود که آن قدر جسور و بی‌باک باشیم که در آنها دخل و تصرف و دگرگونشان کنیم و آنها را بار دیگر برای روزگار کنونیمان صورت‌بندی کنیم. جنبش‌های ضدسرمایه‌دارانه جدید هم‌اکنون این کار را با درآمیختن مارکسیسم پس‌پیش‌تاز با سایر سنت‌های ضدسرمایه‌دارانه مانند فمینیسم، بوم‌شناسی، آنارشیزم، ضدنژادپرستی و سنت‌های مردم‌سالارانه و بومی انجام می‌دهند. این جنبش‌ها به دنبال طرح ایدئولوژیکی منسجم یا نخبگانی پیش‌تاز برای رهبریشان نیستند، اما همه بر این باورند که از رهگذر بدیل‌های مردم‌سالارانه، برابری خواه، بوم‌شناختی و نظام‌مند سرمایه‌داری که به دست مردم عادی ساخته می‌شوند «جهانی دیگر ممکن است». این باور در روح جستار خود مارکس نیز نهفته بود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Michelle Williams <michelle.williams@wits.ac.za>

مارکس و جهان جنوب

راجو داس، دانشگاه یورک، کانادا و عضو کمیته پژوهشی اقتصاد و جامعه (RC02) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و دیوید فازنفس، دانشگاه ایالت وین، ایالات متحده آمریکا، خزانه‌دار کمیته اقتصاد و جامعه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC02)

سرکوب‌شده‌ای چون زنان و اقلیت‌های نژادی - را بازتاب می‌کند و در پی یاری رساندن به آن است. اقتصاد سیاسی مارکس دربارهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری دگرگونی اقتصادی، دولتی، فرهنگی و بوم‌شناختی آن را مد نظر دارند و حاوی ایده‌هایی دربارهٔ ورژن سیاسی انقلابی است.

تمرکز مارکس بر مادیت زندگی با جهان جنوب ربط پیدا می‌کند، جایی که نیازهای بیشتر مردم برآورده نمی‌شود. چشم‌انداز ماده‌باورانهٔ دیالکتیکی وی به ما امکان می‌دهد که جنوب را از حیث مشکلات مادی ناخوشایندش (نبود خوراک، سرپناه و پوشاک و غیره)، تناقضات گوناگونش و روابط درونیش با نظم امپریالیستی و غیره ببینیم. به همان اندازه که چشم‌اندازهای پسااستعماری/پسامدرنیستی مطالعه دربارهٔ جنوب را سروشکل می‌دهند و این ایده‌ها به آراء مارکس به دیدهٔ شک می‌نگرند، پاسخ انتقادات دریافت پسااستعماری دربارهٔ جنوب را می‌توان و باید بر ایده‌های فلسفی خود مارکس استوار کرد. نزد مارکس، آدمیان، چونان جزئی از طبیعت، هم نیازهای طبیعی دارند و هم نیازهای فرهنگی. برای برآوردن این نیازها، آدمیان باید با طبیعت و یکدیگر تعامل کنند. آنها کارشان را با ابزار تولیدی که از طبیعت می‌گیرند، در بافت مناسبات اجتماعی تولید، درمی‌آمیزند تا چیزهایی را برای برآوردن نیازهایشان تولید کنند. نیروهای تولید که گسترش می‌یابند، تولید اضافی شکل می‌گیرد و به همراه آن امکان نابرابری طبقاتی و نزاع طبقاتی بر سر این مازاد. در جامعه‌ای طبقاتی، چه جنوب باشد چه شمال، اکثریت کارگران آزاد یا غیرآزاد کار اضافی می‌کنند. چنان که مارکس در جلد ۱ سرمایه‌خاطر نشان می‌سازد:

هر جا بخشی از جامعه انحصار ابزار تولید را در دست می‌گیرند، کارگر، چه آزاد چه غیرآزاد، بایستی به زمان کارش که برای ادامهٔ حیاتش ضروری است قدری زمان کاری بیفزاید تا اسباب ادامهٔ حیات مالک ابزار تولید را فراهم کند، خواه این مالک [...] برده‌دار باشد [...] خواه زمین‌دار یا سرمایه‌داری مدرن. (مارکس، انتشارات ویتیچ، ۱۹۷۷: ۳۴۴)

گرچه مارکس مصادیق تجربی مورد استنادش را از اروپا آورد، رویکرد او به سرمایه‌داری اساساً جهانی یا بین‌المللی است. مارکس آنگاه که یادآور می‌شود که تولید و گردش کالا - در آغاز و همینطور که پیش می‌رود - اساس تجارت و دادوستد بین‌المللی را شکل می‌دهد، تجارت جهانی را پیش‌فرض سرمایه‌داری می‌انگارد. تاریخ مدرن سرمایه از شکل‌گیری تجارتی جهانی و بازاری جهانی آغاز می‌شود. به واقع جغرافیای جهانی تجارت یکی از پیش‌شرط‌های سرمایه‌داری است که به نوبهٔ خود سرمایه‌داری را به پدیده‌ای جهانی بدل می‌سازد.

کارل مارکس ۱۵۰ سال پیش در اروپا زندگی می‌کرد و در آنجا بود که درگیر سیاست شد و دربارهٔ اروپا نوشت. بنا به ارزیابی دانشوران از هزاران صفحه‌ای که وی نوشت، تنها ۴۰۰ صفحه‌اش دربارهٔ جوامع غیراروپایی بود - و بیشترشان نیز نوشته‌های روزنامه‌نگارانه‌ای دربارهٔ هند، چین و امپراتوری عثمانی از منظر خط‌مشی‌های داخلی بریتانیا بودند. پس چگونه ایده‌هایش به جهان جنوب معاصر (که از این به بعد می‌گوییم جنوب) ربط پیدا می‌کند، یعنی سرزمین بیشتر جمعیت جهان که در کشورهای اندغ که به لحاظ اقتصادی از اروپا و شمال صنعتی بسیار کمتر توسعه یافته‌اند؟

پرسش از این را که مارکس چه زمانی می‌نوشت یا کانون جغرافیایی پیشرفت سرمایه‌دارانه کجا بود به یک سو می‌نهیم و از دیدگاه دیالکتیکی متنوع‌تری دربارهٔ ربط مارکس به جنوب دفاع می‌کنیم. اما ابتدا، نیاز داریم که از دو خطر پرهیز کنیم: جداانگاری جهان و منطقه (مطلق‌انگاری تکینگی جنوب)، و عام‌گرایی اروپامدارانه (به طور مکانیکی ایده‌های او را به کار بردن چنان که گویی مناطق جنوب اروپایی گرم‌تر یا «اروپایی متأخر» است). ما این مدعا را رد می‌کنیم که مداخلیت و اهمیت مارکس به زمان و مکان خودش محدود است و از این روربطی به جنوب ندارد - دیدگاهی که نظریه‌پردازان پسااستعماری و پسامدرن که بر آن اند مناطق جنوب تفاوت چشمگیری با اروپا دارند اتخاذ کرده‌اند. بی‌گمان همهٔ مطالب مارکس به جنوب ربط ندارند اما بیشترشان ربط دارند.

تحلیل مارکس بر اروپا چونان خاستگاه نظام سرمایه‌داری متمرکز است و این بدان معنا نیست که تجربه‌های اروپاییان ممتاز یا بی‌همتا بوده است. ما با اطمینان می‌توانیم بگوییم که تحلیل‌ها و نوشته‌های مارکس در آسیا و سراسر جهان سوم غنیمت شمرده شد و در عمل پیش رفت.

ایده‌های مارکس را بر مبنای مناسبات اجتماعی و جغرافیا می‌توان طبقه‌بندی کرد. در مورد نخست، ایده‌های انتزاعی او دربارهٔ همهٔ اشکال جامعهٔ طبقاتی است چه شکل سرمایه‌دارانهٔ جامعهٔ طبقاتی باشد چه اشکال کمتر توسعه یافته‌تر سرمایه‌داری. در مورد دوم، در حالی که برخی از ایده‌های وی خاص سرمایه‌داری پیشرفته که در اروپای سدهٔ نوزدهم سربرآورد، به اندازه‌ای که مناسبات سرمایه‌دارانه در جنوب پیشرفت می‌کند، ایده‌های راجع به سرمایه‌داری در اروپا ممکن است مداخلیت پیدا کنند.

کلید ایده‌های مارکس چونان مجموعه‌ای از آثار فکری تغییر ضد مردم‌سالارانه و ضد سرمایه‌دارانه همهٔ اشکال جامعهٔ طبقاتی - از جمله تغییر پیش‌داوری‌های ریشه‌دار و ورژن‌های مادی برضد گروه‌های

«ما این ادعا را که مدخلیت مارکس به زمان و مکان خودش محدود است و بنابراین در جنوب مهم نیست، رد می‌کنیم».

مقاومت در برابر سرمایه‌داری فرق دارد. این واقعیت که انواع مختلف مارکسیسم منطقه‌ای وجود دارد - مارکسیسم افریقایی، مارکسیسم آسیایی، مارکسیسم امریکای لاتین، مارکسیسم هندی و مارکسیسم چینی (که اکنون در قالب مکاتب مارکسیسم در دانشگاه‌های بزرگ چین رو به پیشرفت است) و اینکه مطالعات مارکسیستی دربارهٔ پیشرفت بین‌المللی، امپریالیسم، تغییر کشاورزی و غیره رو به شکوفایی است حاکی از آن است که مارکس در پاسخ به مسائلی که گریبان جنوب را گرفته است، مدخلیت دارد. نهادین‌شدن ایده‌های مارکسیستی در قالب نشریات مارکسیستی منتشرشده در جنوب یا ایده‌هایی که به طور کلی با جنوب سروکار دارند نیز نشانگر اهمیت مارکس اند. ■

کشورهای جنوب را باید اساساً از منظر طبقه به معنای مارکسی آن چنان کشورهای نگرانیست که گرفتار انقلاب‌های مردم‌سالارانه (یا ضدامپریالیستی) نیمه‌تمام و انقلاب‌های ضدسرمایه‌داری نیمه‌تمام و شکست‌خورده شدند. سرمایه‌داری جنوب عمیقاً از امپریالیسم تأثیر پذیرفته است و با ساخت اجتماعی‌ای که ممکن است حاوی بقایای فئودالیسم و تولید کالای مبتنی بر روابط نه کار مزدوری باشند هم‌زیستی دارند تا سنت‌های بومی و جمعی را نیز دربرگیرند.

در پایان باید بگوییم که ایده‌های مارکس از چشم‌اندازهای مختلف در جهان جنوب، جوامع پسا شوروی و دیگر اقتصادهای بازاری نوظهور وارد عرصه‌های تازه‌ای شده است که با فهم اروپامدارانه از تغییر اجتماعی و

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

David Fasenfest <david.fasenfest@wayne.edu>

Raju Das <rajudas@yorku.ca>

< نابرابری‌های طبقاتی و کشاکش‌های اجتماعی در چین

جنی چان از دانشگاه پلی تکنیک هنگ کنگ و عضو شورای پژوهشی جنبش‌های کارگری (RC44) در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

کار کردن در خدمات تحویل بسته در چین.
عکس از جنی چان.



رتوریک و بی‌رحمانه «رویای چینی» در مقابل دردی که به مردمش تحمیل می‌کند، به طور اجتناب‌ناپذیری مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

< تولید و بازتولید اجتماعی مهاجران روستایی چینی

تجمع سرمایه سریع چین تا حدی با اتکای شدیدش به نیروی کار مهاجر روستا به شهر طی چهار دهه گذشته به پیش رانده شد. طبق تخمین‌های رسمی حدود ۲۸۲ میلیون مهاجر روستایی به بخش‌های تولید، خدمات و ساختمان‌سازی در شهرهای کوچک و بزرگ کل کشور جذب شده‌اند، که افزایشی بیش از ۵۰ میلیونی به دنبال بهبود اقتصادی از سال ۲۰۰۹ است و شامل یک پنجم کل جمعیت چین می‌شود. دولت‌های محلی شهری برای قبول مهاجران روستایی مشخص، مخصوصاً کارآفرین‌های بزرگ، یک «سیستم امتیازبندی» اتخاذ کرده‌اند که یک ثبت‌نام اهالی خانواده‌ی شهری براساس ملاک‌هایی مثل توانایی‌شان برای خرید خانه، مهارت‌های شغلی تخصصی و موفقیت‌های تحصیلی است. با این حال، اکثریت مهاجران که نسبتاً تحصیل‌کرده هستند و فرزندان‌شان، حتی

شب ۱۸ نوامبر ۲۰۱۷، آتش‌سوزی در حومه جنوبی پکن جان ۱۹ نفر را گرفت که ۸ تن از آنها کودک بودند. ساختمانی دو طبقه با یک زیرزمین به اتاق‌های کوچک تقسیم شده بود و پراز مستأجرانی بود که اجاره‌های کم پرداخت می‌کردند. دولت به جای فراهم کردن کمک اضطراری برای قربانیان و نجات‌یافتگان، شروع کرد به راندن هزاران نفر از جمعیت «کم‌قیمت» - همانطور که در بیان توهین‌آمیز رسمی توصیف می‌شود - از پایتخت چین. آتش‌سوزی مرگبار آغازگر یک عملیات سرکشی برای ایمنی در سطح شهر بود و باعث تخریب سازه‌های غیرقانونی آپارتمان‌های اجاره‌ای، کارخانه‌ها، انبارها، بازارهای عمده‌فروشی، مدارس، رستوران‌ها و فروشگاه‌ها شد و زندگی افراد و خانواده‌های به حاشیه‌رانده شده را به هم ریخت. تخلیه دسته‌جمعی که اولین بار نبود و احتمالاً آخرین بار هم نخواهد بود، جامعه مدنی را به فریاد آورد، اگرچه صدای متعمران سریع توسط رسانه ملی جریان اصلی سرکوب شد. با ظهور چین جهانی، شهروندانی با درآمدهای کم همچنان برای شرایط بهتر کار و زندگی در حاشیه‌های شهر «با قیمت» تقلا می‌کنند. و دولت چین برای جستجوی

<<



ثبت نشده بعد از این آتش سوزی مرگبار، آسیب پذیری کارگران خدماتی غیررسمی و فرزندان شان و نیز بسیاری از افراد کارگر از بخش های دیگر به موقعیتی خطرناک رسیده است. بعضی از آنها مجبور شدند اجاره بالاتر برای یک سکونتگاه موقت بپردازند تا از سرما بیخ نزنند، در حالی که بقیه انتخاب دیگری جز رفتن نداشتند.

مهاجران داخلی چینی مدت هاست که آماج تلاش های «پاکسازی» دولت های محلی شهری بوده اند. از شهر تا حومه، تحت سرعت فزاینده «توسعه» و دگرگونی اقتصادی، تجاوز شهرها به زمین کشاورزی روستایی و روستاها شدیدتر شده است. امتیازهای روستاییان جابجا شده است و آنها را در برگشت به خانه و کشت زمین ناتوان کرده است. کارگران بدون زمین که دسترسی شان به قطعه زمین هایشان در روستاهای محل تولدشان را از دست داده اند، با اضافه ای بردوش دارند: کارفرماها تمایلی به استخدام روستاییانی ندارند که زمین قراردادی شان را از دست داده اند، چون این زمین حامی معاش شان بوده است و در این صورت کارفرمایان مجبورند دستمزدهای بالاتری بپردازند. پیمانکاران پروژه روستایی، مخصوصا در صنعت ساختمان سازی که از طریق شبکه های محلی سازمان یافته اند، حاضر به استخدام کارگران رعیت بدون اموال نیستند، چون مجبورند قبل از اینکه دستمزد کار این کارگران را پرداخت کنند، پولی برای حفظ معاش اولیه آنها بپردازند، در حالی که دستمزد کار عموماً در پایان پروژه پرداخت می شود. در این میان مهاجران بدون کار و بدون زمین در پایین ترین سطح قرار دارند.

< پیش به سوی اتحادهای میان طبقه ای برای تغییر در سیستم؟ >

هم طبیعت و هم نیروی کار ریشه تجمع سرمایه هستند: هر چه سرعت تجمع سرمایه بیشتر شود، میزان تصرف طبیعت و در اختیار گرفتن نیروی کار گسترده تر می شود. تصرف زمین و پروتاریایی ها در کنار هم و با ظهور سرمایه در پکن و فراتر از آن پیش می روند. مؤسسات قدرتمند فراکشوری در سایه حمایت دولت های ایالتی و سطح پایین تر، از نیروی کار کشاورزی و روستایی و نیز شهری بیشتری برای سود بردن استفاده کرده اند. کشاکش های نیروی کار عادی، در حالی که ریشه در زمین های محلی دارد، مجبور است به طور همزمان با فشار سرمایه جهانی و دولت چین در همه سطوح مواجه شود.

این برهه کنونی اعتراض در محل های اقامتی محلی شده و پراکنده در سراسر بخش ساحلی و غیرساحلی چین که عمر کوتاهی داشت، باید بیشتر همراه با نیروهای برون طبقه ای و درون طبقه ای و در سراسر مرز شهری-روستایی توسعه یابد و یک جنبش اجتماعی گسترده تر بسازد. ما به عنوان دانشمندان و فعالان باید اتحاد قوی تری با طبقه پرمخاطره کارگر و سایر طبقات اجتماعی پرورش دهیم تا برای حقوق کار و عدالت اجتماعی بجنگیم. یک محیط کار امن و یک خانه خوب فقط با جنگی سخت به دست می آید. ■

نامه هایتان را به این نشانی بفرستید:

Jenny Chan <jenny.wl.chan@polyu.edu.hk>

پس از سال ها کار در شهر، شهروندانی درجه دو باقی می ماند که موقعیت مسکونی روستایی را حفظ می کنند و در دسترسی برابر به آموزش دولتی، خدمات درمانی یا رانندگی و کمک هزینه های بازنشستگی دچار کمبود هستند که کتمان هزینه های نیروی کار را ممکن می سازد.

کارگران مهاجر با دستمزدهای پایین اغلب در خوابگاه ها سکونت دارند که برای کارفرما مقرون به صرفه هستند و نیز در تضمین اینکه کارگران اکثر زمان بیکاری شان را به آماده شدن برای شیفتهای بعدی می گذرانند، مؤثرند. مرز فضایی-اجتماعی بین کار و زندگی مبهم است و ضمانتی فراهم می کند که تولید با تسهیل اضافه کاری سر موعد انجام می شود. معماری همه کاره و چندکارکردی کارگاه های تولید، انبارها و سکونتگاه ها نوعی از مناطق صنعتی اولیه بود و هنوز در شهرهای معاصر که مهاجران به شکل متراکم در آنها سکونت می کنند، رایج است.

کارگران که به دنبال آزادی فردی محدود در زندگی های خصوصی شان هستند، خوابگاه های جمعی که مدیران بر آن تسلط دارند را ترک می کنند تا هرچه سریع تر آپارتمان هایی خصوصی اجاره کنند که استطاعتش را دارند. این آپارتمان ها اکثر اتاق های اجاره ای ارزانی هستند که پنجره ای ندارند یا تنها پنجره ای کوچک دارند که حداقل راه ارتباطی با جهان بیرون است. بعضی از مجتمع ها پر از سوسک، موش و پشه هستند. تأسیسات و هزینه های مدیریت ساختمان بسیار متغیر است. همچنانکه قیمت خانه های خصوصی در شهرهای بزرگ سر به فلک کشیده است، درآمدهای کارگران توسط صاحبان ملک بلعیده شده است.

مهاجران یقه آبی نیروی کار خود را در کارهای تحویل غذا، تحویل بار، تاکسی گرفتن برای دیگران و خدمات نظافت منزل عرضه می کنند. این مشاغل تنها چند مثال اندک هستند و در رشد تولید ناخالص ملی چین و تغییر از کار تولیدی به خدماتی نقش دارند. با گسترش مداوم اقتصاد دیجیتال، ده ها میلیون شغلی «منعطف» جدید توسط پایگاه ها و نرم افزارها ایجاد شده است. با این حال، چون پیمانکاران مستقل به اندازه کافی توسط قانون کار ملی حمایت نمی شوند، امنیت شغلی و ثبات درآمدشان در حداقل است. با بسته شدن محل کارهای بدون مجوز و خوابگاه های

< مطالعه تطبیقی دانشگاه‌های دولتی و خصوصی هند

نیهاریکا جیسوال، دهلی نو، هند



بازاری شدن دانشگاه‌ها صدمه‌ای به آموزش عمومی در هند و سراسر جهان است.

در حالی که این گرایش گسترده به سمت بازاری شدن در بسیاری از جاها پذیرفته شده، چیزی که کمتر به آن آگاهیم این است که هم دانشگاه‌های دولتی و هم دانشگاه‌های خصوصی در حال همگرایی به سمت عملکردهای مشابهی هستند. این همگرایی معنای «عمومی» را در جامعه دموکراتیک لیبرالی شده و خصوصی شده و جهانی شده، به پرسش می‌کشد. تحلیل تطبیقی ساختار و محتوای برنامه درسی دوره کارشناسی جامعه‌شناسی که در دو دانشگاه دولتی-دانشگاه دهلی و دانشگاه آمبدکار-و یک دانشگاه خصوصی - دانشگاه شیونادار واقع در دهلی-بحث من را تأیید می‌کند.

با ظهور سیاست‌های نئولیبرالی در هند و رشد اقتصاد دانش و وارد شدن ارائه‌دهندگان آموزش خصوصی، به شبکه‌های جهانی و بخش خصوصی این اختیار داده شد تا تعیین کنند چه چیزی به عنوان «دانش مرتبط» واجد شرایط است. ایده آموزش همچون «کالای خصوصی» جایگزین ایده آموزش به منزله «کالایی عمومی» شده است. دانشگاه‌ها همچون «برندهایی» به بازار عرضه می‌شوند که طرفدار «دوره‌های قابل فروش» هستند. این گفتمان، به علوم مقدماتی برچسب «غیرمولد» می‌زند و رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی را مجبور می‌کند که خودشان را متحول کنند تا بقایشان تضمین شود.

دانشگاه دهلی در سال ۱۹۲۲ تاسیس شد. این دانشگاه از سال ۲۰۱۲ برنامه آکادمیک خود را در اقدامی پی‌در پی از حالت سالیانه به نظام ترمی و برنامه چهارساله کارشناسی و نهایتاً نظام انتخاب واحد اختیاری (Choice Based Credit System) در سال ۲۰۱۵ تغییر داد. دانشگاه آمبدکار دانشگاهی دولتی است که در سال ۲۰۱۰ در رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی تاسیس شده است، دانشگاه شیونادار نیز کار خود را از سال ۲۰۱۱ آغاز کرد. با وجود این که این سه دانشگاه در زمان‌های مختلف و ظاهراً با دستورالعمل‌های متفاوتی تاسیس شده‌اند، اما به نظر می‌رسد عملکردشان مشابه است.

اول این که هر سه دانشگاه در حال توسعه برنامه‌های یکپارچه مطالعاتی بر پایه ارزش «بدیع بودن» و «انتخاب» و فرصت‌های شغلی بهتر هستند. در برنامه چهارساله کارشناسی و نظام انتخاب واحد اختیاری، گزینه‌هایی که تعدادشان افزایش یافته، به شکل «اختیاری» ارائه می‌شوند و دوره‌هایی در موضوعات مردم‌پسند مانند توسعه و رسانه و محیط زیست و فرهنگ دیداری و غیره عرضه می‌شود. «دوره‌های کاربردی» در طرح نظام انتخاب واحد گزینشی دانشگاه دهلی یا «دوره‌های افزایش قابلیت و دوره‌های افزایش مهارت» در طرح برنامه چهارساله کارشناسی و یا گزینه رشته‌های فرعی همراه با رشته اصلی در هر دو دانشگاه آمبدکار و شیونادار، همگی مستقیماً به مهارت‌های قابلیت استخدام و کارآفرینی خوراک می‌دهند.

دوم، بر میان رشته‌ای‌ها و روزآمدی دوره‌ها تاکید می‌شود. در نظام انتخاب واحد اختیاری و برنامه چهارساله کارشناسی دانشگاه دهلی و در برنامه جامعه‌شناسی دانشگاه آمبدکار، انتخاب دوره‌های گزینشی از گروه‌های دانشگاهی دیگر معزف میان رشته‌ای بودن است. گزینه‌های دانشگاه شیونادار برای گذران دوره «فرعی» و «گروه‌های مطالعاتی مستقل» جهت‌گیری مشابهی دارد. درج دوره‌های تاریخ و علوم سیاسی یا ادبیات به عنوان دوره‌های «اختیاری» و «دوره‌های پایه» است که به میان رشته‌ای‌ها موقعیت ویژه‌ای داده است. به هر تقدیر حضور دیدگاه‌های رشته‌های دیگر درون دوره‌های اصلی جامعه‌شناسی فقط از خلال دوره‌های خوانش در دانشگاه آمبدکار در اختیار قرار داده شده است. روزآمدی برنامه‌ها را نیز می‌توان از خلال خوانش‌ها و موضوعات پژوهشی مشاهده کرد. دوره‌های «اختیاری» و «پایه» در نظام انتخاب واحد اختیاری و برنامه چهارساله کارشناسی موضوعات تازه متعددی چون «جامعه‌شناسی جنگ» و «فیلم سازی قوم‌نگارانه» غیره را معرفی نموده است. به علاوه، ادبیات پژوهشی منتشر شده پس از دهه ۹۰ میلادی به وضوح در فهرست مطالعه اغلب دوره‌ها چیرگی داشته است. به عنوان مثال ۳۰ خوانش از ۳۵ خوانش دوره‌های دانشگاه آمبدکار درباره «جنسیت و جامعه» بوده که بعد از دهه ۹۰ میلادی انتشار یافته‌اند. بنابراین تلاشی برای گنجاندن موضوعات تازه مطالعاتی و منابع جدید دانش و پژوهش و همچنین تعامل میان رشته‌ای در جریان است تا پایه دانشی و مجموعه مهارتی دانشجویان رشد پیدا کند.

سوم پیوند دانشگاه و صنعت در همه برنامه‌ها تقویت شده است. نظام واحدی در نظام انتخاب واحد اختیاری، ارزیابی را برای کارفرمایان طبق معیار معینی یکپارچه می‌کند. دوره‌های چون «عرضه‌سازی سازمانی» یا «کارگاه به نمایش گذاری» در دانشگاه آمبدکار و «آموزش تجربی و عملی و

پژوهش» در دانشگاه شیونادار، دانشجویان را به سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های پژوهشی گوناگون عرضه می‌کنند. علاوه بر این، تاکید بر مطالعه قوم‌نگاری‌ها و تحقیقات بنیادی و نوشتن پایان‌نامه یا مطالعات میدانی در سطح مقطع کارشناسی و علاقه مضاعف به نظریه جامعه‌شناسی، در عوض مطالعات «آکادمیک»، پژوهش‌های کاربردی را ترغیب می‌کند. چهارم، دانشگاه‌ها در حال تدارک همکاری جهانی با دانشگاه‌های خارجی، به عنوان یک استراتژی بازاریابی هستند. به عنوان نمونه، دانشگاه آمبدکار و شیونادار با دانشگاه ییل و مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس و دانشگاه‌های استنفورد و برکلی و غیره هستند تا جایگاه خود را در میان دانشجویان ارتقاء دهند.

بنابراین، جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی به منزله رشته‌های بین‌رشته‌ای و روزآمد و ادغام‌شده‌ای ارائه می‌شوند که بخت‌های زندگی بهتر و امکان دسترسی به جهان را برای دانشجویان فراهم می‌کنند. به هر تقدیر، ماهیت علوم اجتماعی - قابلیت نقد و خلاقیت - به خطر افتاده است.

شبهات بین دانشگاه دهلی و دانشگاه آمبدکار و دانشگاه شیونادار نشان می‌دهد که آنها در حال پاسخ به پارادایم متداول تولید دانشی هستند که اصول نئولیبرال حکم می‌کند. این تغییر بر نقش و جایگاه دانشگاه‌های دولتی تاثیر گذاشته، زیرا این دانشگاه‌ها مانند مؤسسات دولتی وظیفه دارند آموزش را به عنوان وسیله‌ای برای پیشرفت رفاه اجتماعی حفظ کنند. اما احتیاج روزافزون به تاسیس دانشگاهی در بازار جهانی این مسئولیت را تضعیف می‌کنند. آیا آموزش بازارمحور می‌تواند خود را همچون «کالای عمومی» برپا دارد؟ بازیگران این نقش را «یادگیرنده» می‌دانیم یا «مشتري»؟

خطر، مفهوم‌پردازی فلسفی مجدد «امر عمومی» تحت فشار پارادایم نئولیبرال است. بحث پیرامون نقش دانشگاه‌های دولتی، در تغییر مالکیت ریشه ندارد؛ بلکه از تغییر معنای فضای عمومی و نقش عمومی و ارزش‌ها و انگیزه‌ها نشئت می‌گیرد. یکتایی فضای عمومی در برابری میان اعضای آن و اهمیت گفت‌وگو آن و فراگیرندگی همه نظرات و امکان تجمع قانونی در آن در دامنه حقوق اساسی و شهروندی است. بنابراین رفاه اجتماعی دسترسی به آموزش و آب و جاده و شغل را به عنوان بخشی از زندگی عمومی تضمین می‌کند و نهادهای عمومی آن را تامین می‌کنند.

در مفهوم‌پردازی جدید، توسل به ادغام همه تفاوت‌های میان دانشگاه‌های «عمومی/دولتی» و «خصوصی» به منظور ایجاد «دانشگاهی جهانی»، سبب تضعیف ارزش‌های برابری و تفکر انتقادی و دسترسی پذیری می‌شود که همگی از خلال خط‌سیر تاریخی ملت‌ها و دموکراسی‌ها به چنگ آمده‌اند. اتخاذ دستورالعمل‌های بازارمحور آکادمیک و اجرایی از سوی دانشگاه‌های دولتی هند، حوزه عمومی را از آنها تهی کرده است. در نتیجه، با وجود این که دانشگاه‌ها شاید با احترام نهادن به پارامترهای «جهانی» چیزی که به منزله «آموزش باکیفیت» درک می‌شود، موفق به رقابت در سطح جهانی شده باشند، اما غفلت از سیاست‌های خاص قدرت در زمینه‌های مختلف و ارائه «امر عمومی» تهی از محتوای دموکراتیک آن، به خالی شدن دانشگاه‌های دولتی از محتوایشان منجر می‌شود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Niharika Jaiswal <niharika.27.j@gmail.com>

< گفتگوی جهانی

تیم سردبیری جدید و نه‌چندان جدید

سرمایه‌داری، سرمایه‌داری مالی، اشتغال انعطاف‌پذیر و پرمخاطره، روابط کاری و اتحادیه‌گرایی استراتژیک و غیره. وی در حال حاضر به طور مشترک (همراه با هارتموت روزا) رئیس گروه تحقیقاتی جوامع پسا رشد است که بودجه‌اش بودجه‌اش توسط بنیان تحقیقات آلمان تأمین می‌شود.

سردبیران تازه توسط یک دستیار سردبیر جدید یعنی آپارنا سوندار و نیز دو کمک‌سردبیر، جوآنا گروبنر و کریستین شیکرت حمایت می‌شوند. آپارنا سوندار مدرک دکتری‌اش را در علوم سیاسی از دانشگاه تورنتو در کانادا دریافت کرد؛ وی به عنوان استادیار در دانشگاه ریرسون در تورنتو کار کرد و تا سال ۲۰۱۶ به عنوان استادیار در دانشگاه عظیم پرمچی در بنگلور هند مشغول به کار بود که آنجا هنوز هم استاد مدعو است. جوآنا گروبنر دارای مدرک کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی است. وی در دانشگاه یوهانس کپلر در شهر لینز در اتریش محقق است و زمینه‌های تحقیقاتی‌اش شامل نظریه فمینیست و مطالعات جنسیتی با تمرکز بر بدن و روش‌های کیفی است. پروژه دکتری وی بر برابری جنستی در دانشگاه‌ها متمرکز است. کریستین شیکرت دارای مدرک کارشناسی ارشد در مطالعات آمریکا با گرایش جامعه‌شناسی است. وی به عنوان مدیر اجرایی گروه تحقیقاتی جوامع پسا رشد در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه فردریش شیلر در شهر ینا در آلمان کار می‌کند. خوشبختانه، مجله گفتگوی جهانی همچنین می‌تواند به مشارکت‌کنندگان قدیمی‌اش تکیه کند: سردبیران اجرایی مجله که در بارسلونا در اسپانیا مستقر هستند، لولا بوسوتیل و آگوست باگا (معروف به

از این شماره، تیم سردبیری مجله گفتگوی جهانی تغییر کرده است. بریجیت آلباخرو کلاوس دوره کارهای سردبیری را از مایکل بوروی تحویل گرفته‌اند، کسی که این مجله را با اشتیاق راه‌اندازی کرده بود. مجله گفتگوی جهانی که توسط تیمی از مشارکت‌کنندگان از کشورهای بسیاری آماده شده و به هفده زبان ترجمه می‌شود، کارهای جامعه‌شناسی از سرتاسر جهان را برای مخاطب دانشگاهی و غیردانشگاهی جهانی منتشر می‌کند. این یک افتخار و چالش است که به چنین شبکه گسترده‌ای از نویسندگان، مترجمان و حامیان بپیوندیم. تیم جدید و تیم نه‌چندان جدید مشتاق است این مجله مهم که جامعه‌شناسان زیادی از سراسر جهان را به هم مرتبط می‌سازد، تقویت کند.

بریجیت آلباخر پروفیسور جامعه‌شناسی و رئیس گروه نظریه جامعه و تحلیل‌های اجتماعی در دانشگاه یوهانس کپلر در شهر لینز اتریش است و معاون رئیس شورای سازماندهی محلی است که به طور مشترک سومین مجمع جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در وین در سال ۲۰۱۶ ترتیب داد. زمینه‌های تحقیقاتی وی شامل نظریه جامعه‌شناختی، جنسیت و مطالعات اینترسکشنالیتی و جامعه‌شناسی کار و مراقبت، همراه با مطالعات کاربردی فعلی بر روی مراقبت ۲۴ ساعته و بازاری شدن دانشگاه‌هاست. و کلاوس دوره در دانشگاه فردریش شیلر در شهر ینا در آلمان پروفیسور جامعه‌شناسی است که در آنجا رئیس گروه جامعه‌شناسی کار، صنعتی و اقتصادی است. زمینه‌های تحقیقاتی‌اش عبارتند از نظریه



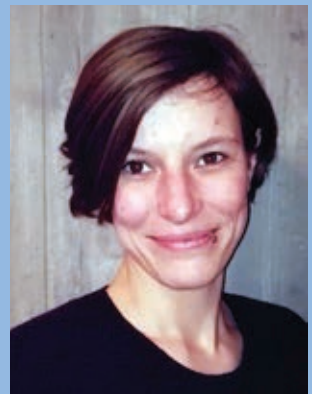
بریجیت آلباخر



کلاوس دوره



کریستین شیکرت



جوآنا گروبنر



آپارنا سوندار



لولا یوسوتیل



آگوست باگا (معروف به آربو)

کار کردن به عنوان یک تیم سردبیری با هفت نفر که در چهار کشور مختلف هستند و همکاری با ویراستاران و تیم‌های ترجمه منطقه‌ای متشکل از دانشجویان، دانشمندان جوان و دانشمندان باسابقه از بیش از هفده کشور هم یک چالش و هم یک کار هیجان‌انگیز و پرخطر است. این کار به ما اجازه می‌دهد تا با مجله گفتگوی جهانی به عنوان ابزاری برای بیان کردن دیدگاه‌های بسیار گسترده جامعه‌شناسی و نیز ارائه دیدگاه‌های محلی سروکار داشته باشیم؛ ایجاد فضا برای بحث‌های زنده و مولد بر سر توسعه‌های اجتماعی و علمی؛ فراهم کردن پایگاهی برای دانشمندان جوان و نیز باسابقه؛ و بنابراین شکل دادن یک شبکه جهانی از جامعه‌شناسانی که درباره مسائل مهم زمان مان می‌نویسند و بحث می‌کنند.

ما به عنوان یک تیم بسیار مشتاقیم که با تمام افرادی که به گفتگوی جهانی فراگیر علاقه‌مند هستند، در ارتباط باشیم. ■

آربو) به کار خود ادامه خواهند داد، و همینطور تیم‌های ترجمه و ویراستاران منطقه‌ای در سراسر جهان. لولا و آربو همکاری خود را با مایکل از اولین شماره که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد، آغاز کردند. لولا که مترجم و سردبیری حرفه‌ای است، کیفیت کلی هر شماره را بررسی می‌کند. آربو نیز که طراح گرافیک و تصویرسازی حرفه‌ای است، مسئول طراحی مجله است.

در حالی که تمام ویراستاران و تیم‌های ترجمه منطقه‌ای به همکاری خود با تیم جدید و نه چندان جدید ادامه خواهند داد، مایکل به عنوان یک مشاور بسیار دلسوز باقی می‌ماند و یک گذار آرام را تضمین می‌کند تا از موفقیت مجله گفتگوی جهانی در آینده اطمینان حاصل شود. نکته آخر اینکه ما به مشارکت پربارمان با شورای نشر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، با اعضای شورای اجرایی به عنوان سردبیران مشاور و نیز دبیر اجرایی انجمن، ایزابلا بارلینسکا و تیمش در مادرید، که مشارکت‌شان کاری مثل گفتگوی جهانی را ممکن می‌سازد، ادامه خواهیم داد.